



بسم الله الرحمن الرحیم

در سال خجسته مآل هزار و سیصد و نه هجری مطابق لوی ییل ترکی موکب فیروزی کوکب همایون اعلیحضرت قوی شوکت اقدس شاهنشاه جمجاه شهریار اسلام پناه خسرو صاحبقران السلطان بن السلطان بن السلطان (ناصر الدین شاه قاجار) خلد الله تعالی ملکه و سلطانه عزم مسافرت و سیاحت ایالت عراق عجم و بلاد مرکزی ایران را فرموده این سفرنامه مبارکه را که محتوی بر وقایع ایام سعادت فرجام آن سفر فیروزی اثرات یوماً فیوماً بقلم معجز رقم همایون مرقوم و نقشه راه مسافرت را نیز بقلم مبارک مرتسم فرمودند و در هذه السنه ئیلان ییل فرخنده دلیل هزار و سیصد و یازده این خانه زاد

دولت ابد آیت علیه محمد حسن ملقب باعتماد السلطنه بر حسب

قدر قدر اقدس اعلی بدون تغییر عبارت

در دار الطباعه خاصه دولتی بطبع رسانید



بسمه تبارک و تعالی

روز چهارشنبه چهاردهم شوال المکرم لوی ئیل سنه ۱۳۰۹

امروز انشاء الله بعزم سفر عراق از شهر دار الخلافه بعشرت آباد میرویم و سه شب در آنجا توقف نموده بعد از آنجا عازم سفر عراق خواهیم شد صبح از درب عمارت سلطنتی آمدیم بیرون سوار شده یکسر رفتیم بصاحبقرانیه این ایام شمیرانات خیلی با صفا است فصل گل اقاقیا و گل زرد شمیران است در شهر گل اقاقیا مدتی است تمام شده اواسط گل سرخ شهر و دوشان تپه و عشرت آباد و محوطه شهر است گوجه هم در شهر درشت شده خیار ببازار آمده بادام هنوز مغز نبسته است خلاصه نهار در صاحبقرانیه خورده عصر از آنجا سوار شده آمدیم بسلطنت آباد قدری در باغ گردش کرده بیرون آمدیم و سوار شده آمدیم بعشرت آباد

روز پنجشنبه پانزدهم

امروز نهار در عشرت آباد خورده عرایض و نوشتجات زیادی بحضور آورده بودند همه را خوانده و جواب دادیم بعد از نهار سوار شده رفتیم بباغ شاه خیلی باغ با صفا بود بعد رفتیم بباغ امیریه نایب السلطنه و از آنجا بیرون آمده رفتیم بباغ اقبال الدوله گل طاوس زیادی داشت و با صفا بود تا غروب در این باغات گردش و تفرج کرده غروب مراجعت بعشرت آباد نمودیم

روز جمعه



روز جمعه شانزدهم

نهار در عشرت آباد خورده بعد از نهار چون علمای طهران بایستی بحضور بیایند از عشرت آباد سوار شده آمدیم بشهر عصر در قصر ابیض علما بحضور آمدند اول جناب صدر العلما و جناب آقا سید عبدالله و بعضی دیگر و بعد جناب آقا میرزا حسن آشتیانی و جناب آقا سید علی اکبر تفرشی و جناب میرزا عبدالمجید کروسی و جناب شیخ محمد حسن شریعتمدار و غیره بحضور رسیده قدری با ایشان صحبت داشتیم و مراجعت کردند بعد عضد الملک و امین الدوله و پیشخدمتها بحضور آمده بعضی از عرایض و نوشتجات بحضور آوردند تا غروب در شهر مشغول بملاحظه نوشتجات و فرمایشات بودیم جناب امین السلطان هم نزدیک غروب بحضور آمد با امین السلطان هم خیلی فرمایشات کردیم غروب مراجعت بعشرت آباد نمودیم

روز شنبه هفدهم

امروز انشاءالله بسمت قم و عراق حرکت میکنیم کسانیکه از حرمخانه و غیره باید بسفر بیایند صبح حرکت کرده بودند رفتیم بحمام از حمام بیرون آمده رفتیم بدیوانخانه بلافاصله جناب امین السلطان بحضور آمد عرایض و کارهای عمده داشت نشستیم نوشتجات و احکام زیادی خوانده و صحه گذاشتیم بعد جناب امین السلطان از پی انجام فرمایشاتی که شده بود بشهر مراجعت نمود که عصر از آنجا بکهریزک بیاید بعد نایب السلطنه و جناب امام جمعه بحضور آمدند جناب امام جمعه دعای سفر بگوش ما



خوانده و یک قرآن کوچک بغلی خطی خیلی اعلی هم که همراه آورده بود بما هدیه داد آمدیم دم در دیدیم
شاهزادگان و اجزا و خدام دربخانه مرحومه شکوه السلطنه را که فرموده بودیم نایب السلطنه
امروز بحضور بیاورد حاضر کرده است عضدالدوله جهانسوز میرزا حاجی بهاء
الدوله معزالدوله حاجی محمدخان و ناظر و سایر اجزا دربخانه شکوه السلطنه همه
بحضور رسیدند جمعیت زیادی بنیه از نوکر و غیره بودند آمدیم سوار کالسکه شده از بیرون شهر
راندیم برای کاریزک سوارهای کشیکخانه و سواره ابواجمعی علاءالدوله و سایر سوار و نوکری که
باید بسفر بیایند کنار راه صف کشیده بودند نایب السلطنه و سایر رجال هم از عقب کالسکه
می آمدند از جلو تمام سوارها گذشته راندیم تا از سمت نجف آباد داخل راه حضرت عبدالعظیم
شدیم پنج ساعت بغروب مانده بود که وارد زاویه شریفه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
شده زیارت کرده بیرون آمده رفتیم بباغ مرحومه مهد علیا نهار خوردیم ملک آرا
عمیدالملک مجدالملک معیرالممالک ملک التجار و جمعی دیگر هم در اینجا
بحضور رسیدند بعد از نهار سوار کالسکه شده راندیم حاصل زراعت اینجاها را که می گفتند
زنگ زده است نگاه کرده دیدیم زیر گندمها زرد شده الحمدلله بیعیب است راه
شوسه را که تا قم ساخته و مشغولند که بسرحد عربستان منتهی کنند خیلی خوب ساخته اند همه جا
رانده سه ساعت بغروب مانده وارد کاریزک شدیم کاریزک مال امین الدوله است

خودش



خودش چون ناخوش است نیامده بود مشیرالدوله و معین الملک پسر امین الدوله

و امین دربار حاضر بودند اعتمادالسلطنه که در این سفر ملتزم رکاب است عصر در سراپرده

حاضر بود بعد از شام نایب السلطنه را خواسته بعضی فرمایشات در باب شهر وغیره باو کردیم

و مرخص شد که فردا صبح بشهر مراجعت کند

خواجه سرایانی که با حرمخانه بسفر میآیند از این قرارند

حاجی سرورخان اعتمادالحرم آغا محمدخان آغا علی مغرورخان آغا رضا

حاجی بلال آغا داود حاجی ربیع عزیزخان بهرامخان آغا سرور

آغا سلیم مرتضی خان حاجی ابراهیم آغا محراب وغیره وغیره

سواره و افواجی که در رکاب هستند

فوج بهادران آذربایجانی ابواجمعی شجاع السلطنه با خود شجاع السلطنه سردار

کشیکچی باشی با غلامهای کشیکخانه صارم الملک با دویست نفر سوار ابواجمعی خود سیلاخوری

اصلان و چینقلی خان سرتیپ برادرش با غلامهای زرین کمر علاء الدوله با سوارهای

مهدیه و منصور میرزا محمدخان پیشخدمت با یکصد نفر سوار ایلات قزوین فخرالملک

با پنجاه نفر سواره قورت بیگلو ابواجمعی خودش نصف فوج سوادکوهی سواره قزاق

توپخانه وغیره



امین السلطان قدری فرمایش وصحبت کرده بعد بکالسکه نشسته راندیم ازرود خانه ساوه گذشتیم
آب زیادی داشت پل همان پل قدیمی است تعمیر کرده اند آثار راه اینجا را که قدیما باتلاق
وگل بود عمله کمپانی شن ریخته خیلی خوب ساخته اند آمدیم تا به تپه رسیدیم از زیر آن تپه قدری
بطرف دست راست صحرا رانده از کویر گذشتیم در زمین خوبی آفتاب گردان زدند نهار
خوردیم بعد از نهار سوار شده راندیم نزدیک بشهر قم که رسیدیم جمعیت زیادی از شهر باستقبال
آمده بودند خانه های زیادی دیدیم که تازه در خارج شهر بنا کرده اند معلوم شد در این
دو سه ساله که در بعضی از محلات شهر قم آب زایش کرده است یعنی چند بیت که در خانها و آب
انبارها آب از زمین بیرون میاید وخرابی میکند مردم سکنه لابد بیرون آمده در محوطه
شهر خانه ساخته اند سوارهای زیادی هم از ملتزمین رکاب وغیره نزدیک شهر صف کشیده
بودند صد نفر سوارهای ایلات قزوین ابوابجمعی میرزا محمد خان هم که تازه آمده بودند
با میرزا آقای تفنگدار جزو صفوف سواره دیده شدند همه سوارهای آراسته وبا اسبهای
خوب بودند سوارهای بختیاری هم که بعضی در رکاب وبعضی تازه آمده بودند که ابوابجمع حاجی
علیقلی خان برادر صمصام السلطنه هستند همه جوانهای خوب با اسبهای ممتاز بودند سواره
قزاق هم با موزیکت در جلو ما میرفتند جناب امین السلطان هم با سایر ملتزمین سواره از عقب
کالسکه ما میآمدند گرد و خاک غریبی برخاسته بود همه جا آمده از در صحن جدید امین السلطان

پیاده



پیاده شده داخل شدیم صحن را خیلی خوب ساخته اند از آئینه کاری و حجاری و سنگهای مرمر

عظیم کمال امتیاز را دارد حوض آبی هم در وسط صحن ساخته اند که آب جاری داشت

متولی باشی خودش بعتبات عالیات رفته برادرش که نایب التولیه است با خدام آستانه

و علمای قم جنابان آقا حسین و امام جمعه و آقا عبدالله در صحن حاضر بودند رفتیم بحرم مطهر زیارت

کردیم توی حرم هوای خنک خوبی داشت بعد از زیارت آمدیم بصحن کهنه و رفتیم بسر مقبره

مرحومه مهد علیا والده شاه و شاه مرحوم و خاقان مغفور بعد رفتیم باندرون عمارت قدیم

و از آنجا بیرون آمده رفتیم بسراپرده سراپرده ها را توی باغ متولی باشی کنار رودخانه

زده اند باغ مشجر با صفائی است قدری استراحت کردیم محمد حسنخان حاکم کاشان با پسرش

علی اکبر خان که از کاشان آمده اند بحضور رسیدند

روز شنبه بیست و چهارم

امروز در قم توقف کردیم هوای قم هم خیلی گرم است امین السلطنه نوشتجات زیاد و برات

و کتابچه های دستورالعمل هذه السنه ولایات را امروز بحضور آورد کتابچه ها را تمام خودمان

خوانده صحه گذاشتیم بعد از نهار هم امین الملک با بروات و کتابچه دستورالعمل بحضور آورد

مدتی مشغول ملاحظه اینها بودیم بعد قدری استراحت کرده دو ساعت بغروب مانده بزیارت رفتیم

روز یکشنبه بیست و پنجم

امروز



امروز چون بعضی از علمای قم باید بحضور بیایند و هوای سراپرده خیلی گرم است قرار دادیم بخانهٔ فخرالملوک که البته هوایش از چادر بهتر است برویم صبح برخاسته آمدیم بیرون سوار کالسکه شده آمدیم از در عمارت دیوانی رفتیم بمنزل امینهٔ اقدس و از آنجا رفتیم بحرم زیارت کرده از صحن جناب امین السلطان آمدیم بیرون مقابل در صحن هم خانهٔ امین السلطان است که تازه بنا کرده بیرونی بسیار خوبی دارد اندرونی را هم تازه مشغول ساختن هستند معمار قمی معمر معمّی که همین صحن جدید و سایر ابنیهٔ امین السلطان مرحوم و این امین السلطان در قم معماری او ساخته شده معمار همین خانه است و خیلی خوب و محکم بنا کرده است قنات تازه هم خود جناب امین السلطان بیرون آورده است که آبش توی صحن میآید و از آنجا بحوض همین خانه آمده میگذرد قنات معتبری است و آب خوبی دارد حمام خوبی هم جناب امین السلطان در همین خانه ساخته است که سر حمام از توی هشت خانه پیدا بود حمام عالی بزرگ خوبی است حوض و فواره و سنگهای مرمر بزرگ داشت از آنجا رفتیم بخانهٔ فخرالملوک و رفتیم باندرون قدری نشسته آمدیم بیرون بیرونی همان عمارت مرحوم اعتضادالدوله است شاهزاده های ساکن قم و رؤسای ایلات قم هم در اینجا صف کشیده ایستاده بودند جناب امین السلطان و پیشخدمتهای ما هم حاضر بودند از کارگذاران حکومتی و معارف قم هم جمعی حضور داشتند قدری در اطاقهای

عمارت



عمارت گردش کرده بعد رفتیم بحوضخانه که سه چهار رو داشت و هوایش خنک تر
از سایر جاها بود عباس میرزا حاکم قم پسر اعتضاد الدوله مرحوم را هم لقب
اعتضاد الدوله دادیم خلاصه نهار خوردیم بعد از نهار علما بحضور آمدند اول جناب
امام جمعه و منتسبین او بحضور آمدند قدری صحبت کردیم بعد جنابان آقا حسین و آقا عبدالله
بحضور آمدند با ایشان هم صحبت داشتیم بعد از آنکه آنها هم رفتند قدری استراحت
کردیم بعد که برخاستیم بلافاصله جناب امین السلطان با احکام سالار لشکر
فرمانفرمای کرمان که باید بکرمان برود و نوشتجات زیاد دیگر بحضور آمد احکام را
صحه گذاشته نوشتجات را هم با اینکه چشم ما قدری درد میکرد بهر طور بود ملاحظه
کردیم بعد نماز خوانده رفتیم بحرم زیارت کرده باز از همان عمارت دیوانی که
منزل امینه اقدس است رفتیم بیرون سوار کالسکه شده راندیم برای اردو دیدیم
سراپرده که رسیدیم جناب امین السلطان را دیدیم که نریمانخان قوام السلطنه را
بحضور آورده از همان زمینی که خورده و پایش در رفته بود ورم زیادی کرده و پا را
تخته بندی نموده بودند زیر بغلش را داشتند صدمه سختی خورده است عرایض و مطالبی
که داشت انجام داده بعد نریمانخان مرخص شد که بطهران مراجعت کند و از آنجا
بوینه محل اقامت خود خواهد رفت

روز دوشنبه



روز دوشنبه بیست و ششم

امروز باید از قم بطایقون برویم که در چهل و دو سال قبل از این هم که از قم بتهران
آمدیم و میرزا تقی خان امیر نظام هم که صدر اعظم دولت بود در رکاب ما
بود بهمین طایقون آمده بودیم صبح برخاسته بیرون آمدیم جناب امین السلطان
دم کالسکه ایستاده بود جمعیت زیادی هم از هر قبیل عقب سرا و بودند امین
الملک بود که دو شب بعد از ما بطهران مراجعت میکند سقا باشی هم با امین الملک
بطهران میرود سالار لشکر فرمانفرما هم که باید بکرمان برود و ساعد
الدوله که از منظریه آمده بود مهدیخان اجودان مخصوص که دیشب وارد شده
همه اینها حاضر بودند نایب التولیه برادر متولی باشی هم که سر عصای مرصع
باو مرحمت شده بود با جمعی دیگر از خدام و معارف قم که مخلع شده بودند و محمد
میرزای رئیس تلگراف قم پسر حسین شاه میرزا که نیز خلعت پوشیده بود همه ایستاده
بودند مختصر فرمایشی با آنها کرده سوار شده راندیم میرشکار هم که تازه آمده است
امروز بحضور رسید محمد حسین میرزای میرآخور هم در منزل علی آباد بما ملحق
شد خلاصه رانده افتادیم براهی که علیخان پسر ملک الشعرا ساخته است و از چند
پل کوچک گذشتیم در اینجا نهرهای زیادی از همین رودخانه قم سوا کرده

بلوکات

بلوکات میبرند که هر نهری ده پانزده سنگ آب داشت و اینجا را که انهار
زیاد دارد آسیاشاه میگویند اول اینجا را منزل قرار داده بودند بعد موقوف
داشتند از اینجا سلسله کوههای برفی از دست چپ پیداست که گویا کوههای
ییلاقات قم از فشیل جاسب و کرمجگان است کوه البرز هم تا دامنه کوه دربند
شمیران از دور نمایان بود اما از بس دور است یک سایه بنظر می آمد و برفهای
کوه هم زرد مینمود قدری که رفتیم دیدیم صحرا صاف و خوب است فرمودیم کالسکه را
از طرف دست راست راه ببرند بعد سوار اسب شدیم زمینهای اینجا زیرش پوک است
دست اسب فرو میرود و اگر شخص ملتفت نباشد اسب بد واند یکدفعه زمین میخورد
از جاده منحرف شده قدری رفتیم بخیال اینکه رودخانه نزدیک است رودخانه را
ندیده مأیوس شده برگشتیم احمد خان را فرستادیم برود معلوم کند رودخانه
کجا است رفت و برگشت عرض کرد رودخانه در همین نزدیکی است راندیم رسیدیم
برودخانه اما در اینجا رودخانه طوری است که تا شخص بکنار آب نرسد معلوم
نمی شود که اینجا رودخانه است بجهه اینکه آب خیلی گود افتاده که مطلقا پیدا نیست
اطراف رودخانه سنگهای بریده و کمر است که نمیتوان نزدیک آب رفت مگر
اینکه آدم پله پیدا کند رفتیم قدری بالاتر رو بمغرب که شاید جائی پیدا کنیم

دمعی



وسعتی داشته باشد که نزدیک آب آفتاب گردان بزنند نهار بخوریم در این بین دو تا قرقرا
دیدیم نشسته اند تا پرواز کردند یکی را روی هوا زدیم قدری دیگر که آمدیم یک مرغ سفیدی
دیدیم نشسته است پیاده شده رفتیم مارق مرغ پرواز کرد تیر اوّل انداختیم نخورد با تیر
دویم زدیم افتاد نوعی از مرغ ماهی خوار بود یک ماهی هم از منقارش افتاد پایش پرده
داشت منقار و پایش زرد بود خیلی مرغ غریبی است همانجا که مرغ را زدیم آفتاب گردان
زدند و نهار افتادیم این مرغ سفید را که زنده بود رها کردیم رفت آنطرف آب
در این بین دلیجه را دیدیم که اینجا لانه داشت و میخواست این مرغ را از نزدیک لانه اش
دور کند متّصل از هوا می آمد و با چنگ خودش را باین مرغ سفید میزد این مرغ هم
با منقارش با دلیجه زد و خورد و دفاع میکرد خیلی تماشا داشت مدّتی جنگ دلیجه
و مرغ ماهی خوار طول کشید و تماشای آن ما را مشغول داشت بعد نهار خوردیم
میرزا ابوتراب خان هم که از طهران آمده است امروز دیده شد بعد از نهار سوار
کالسکه شده رو بجنوب راندیم بعد دیدیم راه سر بالا رو بتپه میرود و تنگ است کالسکه
نتواند براحت برود پیاده شده سوار اسب شدیم روی تپه که رسیدیم دیدیم آنطرف
سرازیری است که ابداً کالسکه نمیرود گفتیم کالسکه را برگردانده ببرند بجاده
و خودمان با اسب برود خانه زدیم گذار بود چون باتلاق هم نیست اسب بخوبی میگذرد

از آب



از آب گذشته قدری که رفتیم دیدیم اردو هم از نزدیکی پیداست بطرف اردو رانده
دیدیم اردو را آنطرف رودخانه زده اند و باز باید آب بزنیم جمعی رعیت هم حالا آنطرف
آب ایستاده و میگویند گدار آنطرف است ما گوش بحرف آنها نداده آب زدیم اول عمقی
داشت بعد عمقش کم شد و بسهولت گذشتیم رعایا تعجب کردند که ما چطور آب زدیم
آنجا که از آب گذشتیم جلو چادر اعتماد الحرم بود بعد بیک نهر دیگر هم برخوردیم که اعتماد
الحرم دست ما را گرفت و از نهر گذشتیم سراپرده ما را کنار رودخانه زده اند اما رودخانه
هیچ پیدا نیست در این نزدیکی دو ده هم پیدا بود یکی را گفتند خدیجه خاتون و دیگری گویا
خلج آباد باشد از قم بطایقون چهار فرسنگ راه است وقتی که از نهارگاه ما سوار
شدیم جناب امین السلطان و عزیز السلطان و مجد الدوله و بعضی دیگر که عقب مانده
بودند عقب سر ما را گرفته آمده بودند چند جا آب زده نزدیک منزل هم که باز باب
زده بودند مجد الدوله جلوتر از همه آب زده یکدفعه اسبش در آب فرو رفته نزدیک بوده است
یکباره غرق شود چند دفعه زیر آب رفته و از پشت اسب هم جدا شده بود تا کلاهش
باب فرو رفته آخر بزحمتی از آب بیرون آمده بود عصری خودش آمد منزل تفصیل را عرض
کرد خیلی خدا رحم کرده بود کنار این رودخانه سنگهای غریب دارد شکسته و ریخته گاهی
منافذ و سوراخها در آنها پیدا میشود مثل مغاره و دالان گرد و خاک هم هیچ نیست زمین



یا سنگ است

پاسنگ است یا ماسه خیلی با صفا است عصر تا نزدیک بغروب کنار رودخانه گردش
میکردیم بعد بسراپرده رفته شام خوردیم بعد از شام جناب امین السلطان را خواستیم
بقدر یکساعت با او فرمایشات لازمه کردیم هوای اینجا بسیار خوش است
امروز پیش از نهار یک خرگوشی در آمد فرمودیم کاش این خرگوش را میزدند
ونحوستش را میبردند پیشخدمتها اسب انداختند حسنخان پیشخدمت خرگوش را زد و خوب
شد که نحوست خرگوش را برد

روز سه شنبه بیست و هفتم

امروز باید بتیزآب برویم صبح برخاسته آمدیم بیرون سوار کالسکه شده راندیم جلگه خوبی
بود بوته زیاد داشت شبیه بصحرای دوشان تپه بود بقدر یک فرسنگی که رفتیم راه افتاد
به تنگه و طرفین راه دره و ماهور و کوههای سنگی کوچک داشت بقدر یک فرسنگی هم
همین طور از توی دره و ماهور عبور کرده بعد جلگه کوچکی پیدا شد دهی در آن جلگه بود که اسمش
قلعه چم و جرو خلجستان و سرباز بده فوج خلج است زیر دست ده که رودخانه قم از آنجا
میگذشت و کنار رودخانه طاقی طبیعی از سنگ بود مثل سقف طاق در آنجا پیاده شده
نهار افتادیم قریب باین طاق سنگی طبیعی چشمه آبی هم از زیر سنگ جاری بود اطراف
چشمه هم گل و سبزه و چمن و خیلی با صفا بود نهار خوردیم جناب امین السلطان هم حاضر بود

عزیز



عزیز السلطان هم از راه رسید حکیم الممالک حاکم عراق هم چون اینجا جزو خاک عراقست
از مرکز حکومت خود برای شرفیابی باینجا آمده بود در نهارگاه بحضور رسید بعد از نهار
سوار شده قدری که آمدیم بده چشمه علی رسیدیم که مقبره امامزاده هم داشت و دست
راست کنار رودخانه واقع بود جمشیدخان سرتیپ فوج خلج و سپهسالار عدالدوله با حسینعلیخان
سرهنگ صاحبمنصبان فوج خلج را در اینجا بحضور آوردند بعد از چشمه علی گذشته سربالا
راندیم باز اطراف راه همه جا کوههای سنگی و دره و ماهور است قدری که آمدیم
جلگه نیز پیدا شد بطرف جلگه سرازیر شدیم اطراف جلگه کوههای سنگی رنگارنگ
قشنگ دارد قلعه نیز هم که در عهد شاه مرحوم خراب کرده اند هنوز معدودی
خانوار سکنه هم دارد دیده شد یک فرسنگی هم از جلگه رانده تا رسیدیم باردو
سراپرده ما را کنار رودخانه زده بودند چون راه بکنار رودخانه سرا شیب بود و کالسکه
نمیرفت سوار اسب شده رفتیم بسراپرده قدری استراحت کردیم بعد بر خاسته
عرایض و نوشتجات زیادی بحضور آورده بودند با امین خلوت خواندیم و جواب
نوشتیم امشب هوا خیلی خوش بلکه مایل بسردی بود که شب سرداری خز پوشیدیم
این حسینعلیخان سرهنگ که اسم او را نوشتیم پسر حاجی آقاخان نوه محمد حسینخان خلج است

روز چهارشنبه بیست و هشتم

امروز



امروز باید بدو دهک برویم و چهار فرسنگ راه است صبح برخاسته آمدیم بیرون
که سوار شویم دیدیم از آنجائی که دیروز کالسکه پائین نمی آمد راه دیگری پیدا کرده کالسکه
ما را آورده اند تا دم سراپرده سوار کالسکه شده یکدو جا برودخانه زدیم و افتادیم
بکوچه باغهای قلعه نیزار از دو سه کوچه باغ گذشته افتادیم براهی که دیروز باینجا آمده
بودیم و دور زده تا افتادیم براه دو دهک که از جلگه رو بجنوب میرفت این صحرا خیلی
خوب صحرائی است بوته زار است باد خنکی هم از روبمقابل میوزد اما چون از عقب سر
میآید گرد و خاک خیلی اذیت کرد قدری که رفتیم مزرعه دیده شد که حاجی آباد می گفتند
بعضی درخت توت و معدودی اشجار دیگر هم داشت مال حسینعلی خان سرهنگ فوج خلج است
قدری پائین تر از حاجی آباد دهی است در کنار رودخانه امامزاده هم دارد اسمش
ساره خاتون است ده هم باسم همین امامزاده موسوم است رودخانه قم هم همه جا بفاصله
کمی از جاده در طرف دست راست راه واقع است آنطرف رودخانه بفاصله دو میدان
راه قریه دولت آباد معروف است که خالصه دیوان است زراعت زیادی داشت
ده بزرگ آباد خوبی است یکدو مزرعه خرابه دیگر هم آنطرف دولت آباد بود طرف
دست چپ کوههای بلند است و قریه راونج توی دره طرف دست چپ افتاده که
اصل قریه پیدا نبود ولی تک تک بعضی اشجار از مزارع راونج نمایان بود نراق هم

که جزو

که جزو محلات است قریب براونج است مشهد قالی شوران هم پشت همین کوههاست
سالی یکمرتبه بقانونی که دارند ازدحام غریبی از دهات اطراف در مشهد نموده قریب
ده هزار نفر مرد و زن و دختر جمع میشوند که قالی آنجا را که مال مشهد سلطانعلی بن
امام محمد باقر است بشورند تماشای غریبی دارد خلاصه قدری که آمدیم کالسکه با هشت
نه نفر سوار در طرف دست چپ راه دیدیم ایستاده اند معلوم شد ظل السلطان است که چون
محلات خاک حکومت اوست از اصفهان برای شرفیابی تا اینجا آمده است خود ظل السلطان
آمد طرف دست راست راه پیاده ایستاد همینکه بانزدیک رسیدیم اظهار التفات و صحبت
با او کرده مقرر فرمودیم سوار شد و با جناب امین السلطان از عقب سر ما میآمدند
دو فرسنگی که از منزل آمدیم کنار رودخانه مزرعه بود از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدیم
قدری رفته زیر این مزرعه در کنار رودخانه نهار افتادیم ظل السلطان و جناب امین السلطان
بحضور آمدند قدری فرمایش فرمودیم و رفتند بعد نهار خوردیم اعتماد السلطنه حاضر بود
و روزنامه فرنگ میخواند بعد از نهار نوشتجات زیادی متعلق بجناب امین السلطان جمع
شده بود که ملاحظه نفرموده بودیم همه را با امین خلوت خوانده و جواب دادیم بعد از
فراغت قدری استراحت کرده بعد برخاستیم چای و عصرانه خورده نماز خوانده سوار
شدیم قدری از راه را با ظل السلطان و جناب امین السلطان سواره فرمایش کنان

میرفتیم



میرفتیم بعد سوار کالسکه شده راندیم باز باد همان طور از عقب سر ما میآمد گرد و خاک

زیادی بود تا رسیدیم بمنزل سراپرده ما را کنار نهری زده بودند زراعت زیادی

در جلو چادر بود کوههای اینجا سنگهای معدنی خوب دارد خواجه رفته بودند بعضی

سنگها از همین کوهی که نزدیک منزل است آورده بودند (در چهل و دو سال قبل از این

بهمین منزل دو دهک بشکار آمده بودیم و میرزا تقی خان امیر نظام اتابک

اعظم هم در رکاب ما بود

روز پنجشنبه بیست و هفتم

امروز باید بلیجان برویم صبح برخاسته آمدیم بیرون سوار کالسکه شده راندیم صحرای

خوبی بود بوته زیادی داشت قدری که رفتیم طرف دست راست راه همان رودخانه

قم همه جا همراه است کنار رودخانه بعضی درختها پیدا بود شبیه بمزارع سوار اسب شده

بطرف رودخانه رفتیم که در جای خوبی بنهار بیفتیم کنار رودخانه بعضی دره و ماهورهای

کوچک داشت مثل لب دریا اما آب فرو نمیرفت درختهای توت زیادی داشت

توتهای اینجا قرمز است اما شیرین توت سفید هم دارد ولی هنوز برنگ برگ درخت

سبز خیلی خوشرنگی بود همه جا از کنار حاصلهای زراعت آمدیم بکنار رودخانه لب آب

چمن خوبی بود آفتاب گردان زدند بنهار افتادیم آب رودخانه در اینجاها صاف

و خوب



و خوب است عزیز السلطان هم در رکاب ما بود ظل السلطان و جناب امین السلطان هم
در سر نهارگاه حاضر شدند اسم این مزرعه چشمه خواجه و یکی از مزارع راونج است
چشمهٔ خوبی هم گفتند دارد اما ما ندیدیم فخر الملک و معتضد السلطنه هم که از منزل همه جا
از کنار رودخانه و میان این تنگه آمده بودند عرض میکردند کبک زیادی توی دره بود
اما راه دره بد و سخت است اگر بسازند خیلی خوب راه با صفائی است خلاصه بعد از نهار
بقدر دو ساعتی استراحت کرده برخاستیم چای و عصرانه خورده سوار شدیم از همین کنار
رودخانه سواره آمدیم ممر سیلی را پیدا کرده از دست چپ آمدیم بالا سوار کالسکه شده
راندیم صحرای صاف خوبی بود گرد و خاک هم نداشت بفاصلهٔ دو فرسنگ نراق
در دامنه پیدا بود که باغات زیادی داشت بالای نراق و اطراف این جلگه بمسافت
دو فرسنگ کوههای سخت عجیب و غریب دارد که سر کوهها قدری مسطح اما اطرافش
مثل دیوار و مانند کوههای کلات خراسان خیلی سخت است پشت سر این کوهها کوه مخروطی
پیدا بود که قله اش برف هم داشت خیلی دورتر از این کوهها باز کوههای برفی زیادی
پیدا بود گفتند کوههای قمصر کاشان است که گلاب آنجا معروف است جوشقان هم پشت
این کوهها است مشهد قالی شوران هم چنانکه پیش اشاره کردیم پشت همین رشته کوه
واقع است و همچنین قالهر که یکی از دهات کاشانست در عقب همین جبال است خلاصه



راندیم تا رسیدیم بدلیجان نزدیک منزل چون دیگر کالسکه نمیرفت پیاده شده سواره رفتیم سراپرده ما را کنار شبدرزاری زده بودند ظل السلطان و جناب امین السلطان هم همه جا تا منزل همراه ما بودند قریه دلیجان ده بزرگی است قریب هشتصد خانوار رعیت دارد قلعه بزرگ خوبی هم دارد اما توی خانها هیچ سبزه و درخت ندارد اشجار و باغاتش در اطراف ده است و تک تک هم در کنار نهرها درخت کاشته اند اطراف دلیجان از یک میدانی و دو میدانی الی یک فرسنگی مزارع زیاد دارد که همه متعلق بدلیجان است هوای دلیجان بقدری خوش و مایل ببرودت بود که امشب خز پوشیدیم چنین هوای خوبی جز در جوستان طالقان هیچ جای دیگر ندیده بودیم

زرد آلوی اینجا هنوز نرسیده و سبز است

روز جمعه سلخ شهر شوال المکرم

امروز باید بمحلات برویم صبح برخاستیم ظل السلطان و جناب امین السلطان هم حاضر و در رکاب بودند سوار کالسکه شده راندیم عزیز السلطان هم همراه ما بود راه کالسکه که ساخته اند خیلی دور شده است تقریباً چهار فرسنگ و نیم بلکه پنج فرسنگ تا محلات راه است اگر از راه میان بر میرفتیم خیلی نزدیک تر بلکه میتوان گفت نصفه بود از پشت قلعه دلیجان عبور کرده دور زدیم تا افتادیم براه صحرا صحرای بوته زار خوبی است

راه



راه رو بمغرب میرود رفتیم تا رسیدیم بمزرعهٔ صالح آباد که یکی از مزارع دلیجان است
قریب دو سنگ آب دارد که تمام را زراعت میکنند اما آباد مسکنی ندارد از صالح
آباد که گذشتیم راه رو بشمال شد قدری رفته باز راه رو بمغرب برگشت رفتیم تا رسیدیم
بماهوری که از شمال بجنوب ممتد بود و یک گردنهٔ خاکی مختصری داشت از گردنه گذشتیم
این گردنه حد و خاک دلیجان را از صحرای نیمه ور منفصل میکرداند صحراهای اینجاها
سنگ (کوارس) و مرمر سفید زیاد دارد و در کوههای اینجاها سنگهای فلزی و غیره
از همه نوع یافت میشود اگر شخص درست گردش کند سنگهای معدنی خوب بدست میآید
هیچ جا مثل اینجا کوههای پر معدن و سنگهای خوب ندیده ایم خلاصه راندیم باز همه جا
صحرا و جلگه بود آب گرم معروف محلات هم در دست راست راه است که از میان
تپه و ماهورها در کوه نرم خاکی پیدا بود این آب گرم غریبی است مثل بعضی آب گرمهای
دیگر نیست که سنگ میشود با این آب زراعت میکنند سبزهٔ زراعتش هم از دور پیدا
بود از جاده تا آب گرم دو فرسخ مسافت است قدری که رفتیم بمجدالدوله فرمودیم
برود نهار حاضر کند رفت در مزرعهٔ کنار نهر آبی آفتاب گردان زد و بنهار افتادیم
فخرالملک عرض میکرد این مزرعه بهجت آباد است و بالاخانه دارد مال میرزا فخرالدین
کاشی است ده شست کندر هم در دامنهٔ کوهی از دور پیدا بود بعد از نهار آمدیم از د

تیمور

تیمور گذشتیم ده بزرگی است سابقاً خالصه بوده حالا بملکیت تعلق بوالیه (از بنات سلطنت) گرفته است قلعه خیلی محکم دارد که معروف بقلعهٔ جمشیدی است از تیمور هم گذشته راه زیادی راندیم منزل دور بود خوب شد که از دو ده یکسر بمحلات نیامدیم والا بمکلف زمین واهل ارد و سخت میگذشت در بین راه بپلی رسیدیم که از بناهای آقا خان محلاتی است که بر روی همین رودخانه قم ساخته است و رودخانه قم همه جا تا اینجا همراه ما است پل سنگی است سه چشمه دارد از پل که گذشتیم دوباره سوار کالسکه شده راه زیادی راندیم تا از تپهٔ کوچکی عبور کرده قصبهٔ محلات پیدا شد کالسکه دیگر نمیرفت سوار اسب شده راندیم کوچه باغ زیاد دارد شبیه بتجریش و شمیرانات طهران است سواره فتحیه و خدام و عملجات ظل السلطان هم پیاده در رکاب ما میآمدند اول رسیدیم بقلعه پائین محلات خانهای زیاد دارد تک تکیه و دکاکین و غیره هم دارد و در فاصله مابین باز کوچه باغ است قلعه معتبری آقا خان مرحوم در اینجا ساخته که عمارت زیادی توی قلعه است عمارتهایش حالا خراب شده اما قلعه اش خوب و محکم است مختصر تعمیری لازم دارد نمیدانیم از خوبی خاک اینجا است که این همه مدت قلعه سالم و خوب باقی مانده است از هر طرف هم آب جاری است قنات خیلی خوبی موسوم بقنات مرغ در سر راه بود که آب زیادی داشت قناتهای

متعدد



متعدد معتبر دارد جمعیت زیادی از زنها و دخترها روی بامها بتماشا آمده بودند از ده پایین گذشته رسیدیم بده بالا اینجا هم همانطور خانه و تکیه و دکه و کوچه باغ پیوسته بهم است رفتیم تا رسیدیم بسراپرده سراپرده بیرونی ما را در بالای دره سر چشمه زده اند از در اندرون پیاده شدیم منزل اندرونی درختهای نارون و چنارهای بزرگ زیاد دارد خیلی با صفا است از اندرون بسراپرده بیرونی آمدیم چشمه بقدر ده پانزده سنگ آب دارد سی و پنج سال قبل از این هم بمحلات آمده و سر همین چشمه چادر زده بودیم خیلی شکر خدا را بجا آوردیم که بعد از این همه مدت باز بسلامتی اینجا آمده چادر زده ایم عصر فرمودیم چلکه آوردند پیاده با چلکه رفتیم بکله کوه قدری تفرج کردیم این چشمه را از طرف شمال و مشرق و مغرب کوه احاطه کرده است و باین واسطه قدری هوایش حبس است اما سالم و معتدل است از کله کوه تماشای اردو و آبادی محلات را کردیم خیلی با صفا بود غروب بسراپرده مراجعت کردیم بعضی از اشخاصی که سی و پنج سال قبل از این از خدام حرم و عمله خلوت همراه ما بوده حالا هم همراه هستند

روز شنبه غره ذی القعدة الحرام

امروز در محلات اتراق کردیم و تا عصر در منزل و سراپرده بودیم حکیم الممالک

دیشب



و شیخ الاطبا و فخر الاطبا و حاجی امین السلطنه و فخر الملک و سایر پیشخدمتها
و نایب ناظر و حسینخان و اعتماد الحضره و غیره حاضر بودند از دیروز دو ساعت
بغروب مانده تا بحال گاهی باد شدیدی میآید

روز یکشنبه دویم

امروز هم در محلات اقامت کردیم باز باد بشدت وزیدن گرفت بادگاه گیر
غریبی است اگر کوه اطراف سراپرده را احاطه نداشت همه چادرها را باد میکند
و میبرد پیش از نهار صاحبمنصبان اردو را از قبیل ساعد الدوله و شجاع السلطنه
سردار و ساری اصلان و غیره بحضور خواسته بودیم بتوسط جناب امین السلطان
شرفیاب شدند بعضی فرمایشات بآنها فرمودیم و رفتند بعد نوشتجات و عرایض
زیادی بحضور آورده بودند با امین خلوت نشسته خواندیم و جواب فرمودیم بعد
نهار خوردیم اعتماد السلطنه حاضر بود روزنامه اروپ خواند بعد از نهار ظل السلطان
و جناب امین السلطان بحضور آمدند قدری صحبت و فرمایش کردیم پنج راس
اسب ظل السلطان پیشکش آورده بود برای تماشای اسبها از سراپرده بیرون
آمدیم اسبها را یک یک گذراندند علیرضا خان پسر اسمعیل خان دائی ظل السلطان را
دیدیم پشت سر اسبی ایستاده است ملتفت شدیم که الآن اسب با لگد خواهد زد

فرمودیم

فرمودیم از عقب اسب بر دشو گویا ملتفت نشد که در این بین اسب پشتش را محاذی
صورت او کرده لگدی انداخت بدهان او خورد دو دندانهای جلوش شکست باز بخیر
گذشت که بیش از این آسیبی باو نرسیده و حالش بخطر است خلاصه ثانیاً ظل السلطان
وجناب امین السلطان را آنجا درخواسته قدری فرمایش کردیم و رفتند امروز
تمام روز را باد خیلی اذیت کرد

روز دوشنبه سیم

صبح برخاسته از در اندرون سوار شدیم و رو بمشرق راندیم که برویم بسمت گُذر
تپه مخروطی نزدیک سراپرده ها بود رفتیم بالای آن دیدیم از سمت مغرب کوههای
برف دار غریبی پیدا است که از طرف مشرق بمغرب ممتد است بعضی قله ها همچو سفید
و پوشیده از برف بود مثل تخم مرغ که کوه البرز و دماوند را هرگز باین سفیدی ندیده
بودیم این کوهها جبال عراق و گلپایگان است پیاده شده قدری دوربین باطراف
انداخته تماشا کردیم بعد سوار شده بسمت تست گُذر رود و گوشه راندیم امروز
هوا آرام و ساکن و سالم است و هیچ باد نمیوزد هوا بهتر از این نمیشود همه جا از دامنه
کوه میرفتیم فخر الملک و عباسقلیخان و حسینخان در رکاب بودند میرزا محمد خان هم
از عقب رسید قدری که رفتیم راهی از طرف دست چپ جدا میشد که بطرف خرهه و اگلم



میرفت از این راه رفته افتادیم بجاده مزرعهٔ سُت کَند رنگهای خوب در این
کوهها یافت میشود با لوان مختلف خیلی خوب سنگهائی است آمدیم تا رسیدیم بمزرعه
سُت کند خیلی خوب مزرعه ایست چشمهٔ زیادی دارد بقدر سی چهل چشمه بنظر آمد
امّا چشمه های مختصر که جلو آنها اطفر بسته و اطراف آن اشجار بید کاشته اند
خیلی جای باصفائی است همینکه خواستیم نهار بخوریم قال و مقالی از عقب بر خاست
که متصل جمعی یا الله میگویند نگاه کرده دیدیم مجد الدوله از اسب زمین خورده و اسب هم
افتاده است بهر طور بود او را از زیر تنهٔ اسب بیرون آوردند دست و پاش کمی
زخم شده بود امّا خدا رحم کرد که بیش از این صدمه نخورد خلاصه کنار چشمه نهار
افتادیم ناظم خلوت و ادیب الملک و احتساب الملک و نایب ناظر و اعتماد الحضره
و غیره حاضر بودند چناری پائین تر از اینجا از دور پیدا بود بناظم خلوت فرمودیم برود
ببیند چطور جائی است رفت و آمد عرض کرد چنار خیلی بزرگی است و اطرافش
جای خیلی باصفائی است بعد از نهار رفتیم بسمت چنار دیدیم بلی چناری بوده است
از دو هزار سال قبل از این که اصل چنار معدوم شده امّا جوانها از اطراف ریشهٔ
آن زده و بالا رفته است که هر کدام چهار صد پانصد سال دارند بقدر هفت هشت
جوانه داشت که سایهٔ بزرگی انداخته بودند خیلی جای باصفائی بود چشم انداز خوبی
داشت



داشت قریه نیمور و نراق و دلیجان که منزل قبل از محلات بود همه پیدا بود قدری دور بین انداخته و فرمودیم آفتاب گردان را آوردند زیر این چنار زدند آب خوبی هم از چشمه بالا به پائین جاری کردند قدری در آنجا استراحت کردیم این مزرعه باغات هم دارد که اشجار هلو و زردآلو و بادام زیاد داشت فرستادیم از بادامش آوردند بسیار خوب بادامی بود امروز علی آقا و غلامحسین خان جنرال و میرزا تقیخان و معتضد السلطنه و حسینخان باشی رفته اند بآب گرم خلاصه چای و عصرانه خورده نماز خوانده سوار شدیم و از همان راهی که صبح آمده بودیم سواره بطرف منزل راندیم نزدیک غروب بود که بمنزل رسیدیم امشب هوا خیلی گرم بود شام خورده بعد از شام جناب امین السلطان را خواستیم بحضور آمد بعضی فرمایشات کردیم و رفت امروز سرایدارها زیر فرش چادر دیوانخانه یک مار کشته بودند یک مار هم در اندرون کشته بودند میان این سنگچینهای اطراف چشمه ها مار زیاد داشت الحمد لله که بکسی اذیتی نرسانده است

روز سه شنبه چهارم

امروز در منزل مانده سوار نشدیم هوا خیلی گرم است بعد از نهار علمای محلات را جناب امین السلطان و جلال الدوله بحضور آوردند جنابان میرزا فخر الدین مجتهد

و شیخ



و شیخ ابو تراب شیخ الاسلام برادر میرزا ابو الحسن که در نزد اکبر خان نایب ناظر است
و میرزا ابو القاسم پیشنماز و فخر الذاکرین بودند میرزا محمد خان نایب الحکومه هم با آنها
شرفیاب شد بعد از آنکه آنها رفتند عزیز السلطان آمد عرض کرد که آتلی ترکمان
بشکار رفته و شکار زده است فرمودیم بحضور آوردند معلوم شد که آتلی با یک نفر
از نوکرهای عزیز السلطان صبح بطرف مغرب بشکار رفته و حالا برگشته یک تکه
بزرگ ده ساله و یک میش و یک بره میش کوچک شکار کرده بود چنین تکه با این سینه
و پاچه و قوت تا بحال ندیده بودیم از آتلی که نابلد شکارگاه های اینجا است در
یکروز چند شکار غریب بود بیست تومان باو انعام دادیم بعد ظل السلطان و جناب
امین السلطان بحضور آمده نشستند بعضی فرمایشات با آنها فرمودیم و رفتند

یکروز در این ایام توقف محلات عصر بالای کوه مشرف بچشمه گردش میکردیم بعضی
خواجه ها هم بودند معتمد و رخان خواجه در توی دره یک سکه نقره بزرگی پیدا کرده
بحضور آورد دادیم باعتماد السلطنه خواند سکه انوشیروان بود خیلی تعجب است

روز چهارشنبه پنجم

امروز باید از محلات باره برویم صبح برخاستیم از دم سراپرده چون راه کالسکه
نیست باید سواره رفت تا مسافتی پائین تر که کالسکه ها را آنجا نگاه داشته اند
از آنجا



از آنجا بکالسکه نشسته از در سلام آمدیم بیرون سوار شدیم اما از آن راهی
که از توی ده میرفت نرفته افتادیم براهی که بسمت غار آزاد خانی میرود و مسافت
زیادی از میان کوه و تپه‌ها عبور کردیم کالسکهٔ ما را هم قریب یکفرسنگ پائین تر برده
نگاهداشته بودند و حال آنکه ممکن بود بیاورند زیر همان تپه‌های نزدیک سراپرده نگاه
دارند خلاصه بکالسکه رسیده سوار شدیم و رو بجنوب غربی رانده از دره گذشتیم
که مزرعه در آنجا بود موسوم بجند آب از این مزرعه هم که گذشتیم طرف دست چپ
کوههای اسب و خوب داشت که عرض کردند شکار زیاد دارد و اینجا ها
شکارگاه ظلّ السلطان است رودخانهٔ قم هم از این نزدیکی‌ها میگذرد و سد محکمی در اینجا
برودخانه بسته‌اند که معروف بسد نمور است اما بتماشای سد نرفتیم اعتماد السلطنه
و شاهزاده منوچهر میرزا رفته عکس سد را انداخته بحضور آوردند رفتیم تا رسیدیم بحسین آباد
از اینجا راه رو بجنوب شد و بادی در کمال شدت بنای وزیدن گذاشت بطوریکه از
گرد و خاک چشمها جائی را نمیدید هیچ چنین باد و گرد و خاکی ندیده بودیم در این هوای
منقلب میراندیم و راه گاهی تپه و ماهور بود و گاه بجلگه میافتادیم باز همه جا طرف
دست است رشته کوههای شکارگاه که اسب داشت امتداد داشت رفتیم
تا بدامنه رسیدیم اعتماد الحضره را فرستادیم در آنجا آفتاب گردان زده و نهار

حاضر کرده رفتیم توی آفتاب گردان آنا بطوری باد میآمد که معتضد السلطنه و سایر پیشخدمتها
آفتاب گردانرا نگاه داشته بودند معهذا باد آفتاب گردان را انداخت بهر طور
بود نهار خوردیم عزیز السلطان هم حاضر بود مهدیخان اجودان مخصوص هم که ازجاجرم
آمده بود در اینجا بحضور رسید خیلی تعریف ازجاجرم میکرد آنا بواسطه باد نتوانستیم
درست سؤالات بکنیم و عرایض او را بشنویم فتح الله شکارچی را دیدیم که میشی در این
کوههای دست چپ زده بود و عرض میکرد گورخر هم در اینجاها دیدیم خلاصه بعداز
نهار سوار کالسکه شده راندیم قدری که رفتیم دیدیم با این باد و گرد و خاک نمیتوان
یکسر بمنزل رفت سوار اسب شده و یک دهی را از طرف دست چپ بنظر گرفته راندیم
تا رسیدیم بآنجا اسم این ده زبرقان است یکی از سلطانهای فوج کمره هم
در اینجا منزل دارد که صاحب ملک و رعیت است فوج کمره هم حالا مأمور استرآباد
هستند اینجاها دیگر جزو خاک کمره است زن و مرد زیادی از اهل ده ایستاده بودند
رعیتهای اینجا خیلی معتبرند زنها همه چادر چیت قرمز و چادرهای سیاه داشتند
خانهایشان بوضع عربی است هم خانه دارند و هم باغ و قلعه معتبری هم دارند خیلی
محکم آمدیم بکنار نهر آبی که از قنات جاری بود فرمودیم آفتاب گردان زدند و
طنابهایش را بدرختهای بید بستند باز باد خیلی شدت داشت آنا چون اطراف

آفتاب



آفتاب گردان زراعت و حاصل بود گرد و خاک نبود قنوات اینجا هم خیلی پرآب است جای خوب با صفائی بود قدری استراحت کرده چای و عصرانه خورده سوار کالسکه شده رفتیم بمنزل از زبرقان تا اره که منزل است یکفرسنگ کمتر بود رسیدیم بازره ده بسیار معتبریست سید و ملا و رعیت زیادی از مرد و زن سر راه ایستاده بودند سراپرده را دور از زیر دست ده زده بودند باد هم قدری کم شده بود در دست راست راه باز دو ده دیدیم که یکی را مین و دیگری را شهرمیران میگفتند این جلگه کمره خیلی جلگه آباد با صفای خوبی است وارد سراپرده شدیم سراپرده را کنار قناتی زده بودند که پنج سنگ آب داشت و جای خیلی با صفائی بود هوای امشب خیلی سرد بود بطوریکه توی آلاچیق هم سرد بود

روز پنجشنبه ششم

امروز باید بجوکان برویم و سه فرسنگ و نیم راه است صبح برخاسته آمدیم بیرون ظل السلطان و جناب امین السلطان دم در ایستاده بودند ساعد الدوله سردار قشون عراق هم حاجی احمد خان یار احمدی چالانچولانی را که مرد معتبریست بحضور آورده بود که باید یکصد نفر سوار ابوالجمعی خودش را از اینجا باسترآباد ببرد این ایل و طایفه خیلی معتبر و متمول اند و سوارهای خیلی خوبی دارند مرخص شده رفت که سوارش را

حرکت



حرکت داده با ستر آباد ببرد ما هم سوار کالسکه شده راندیم قدری که رفتیم آدم
ظل السلطان آمده عرض کرد این راه راه کالسکه نیست و برای بلدیت جلو افتاده
از راه دیگری که رو بشمال میرفت برگشته راندیم قدری که رفتیم قریهٔ قلعه بفاصله
پانصد ذرع از دست چپ راه دیده شد از آنجا گذشته از دم ده خوراوند و بعد از
ده خوکان عبور کردیم بالاتر از خوکان پهلوی شبدرزاری بنهار افتادیم ظل
السلطان و جناب امین السلطان در نهارگاه حاضر بودند نهار خورده بعد از
نهار قدری استراحت کردیم و تا عصر همین جا بودیم چای عصرانه خورده دو ساعت
بغروب مانده سوار کالسکه شده راندیم از اینجا تا منزل مسافت چندانی نبود اول
بده بلاورجان رسیدیم کالسکه از توی کوچهای این ده چون پیچ و خم داشت
بزحمت عبور کرد از اینجا گذشته بده رباط رسیدیم و بعد بچوکان که منزل است
این سه ده ردیف هم و نزدیک بیکدیگر واقعند که هر سه تیول محمد هادی میرزای
پسر خاقان مغفور فتحعلی شاه است خیلی دهات خوب با صفائی است اما سراپردهٔ ما را
خیلی بالاتر از چوکان توی دره زده بودند مارهای قرمز بزرگ و جانورهای مختلف
در اینجا داشت اما الحمد لله بکسی اذیتی نرسانید بقدر یک سنگ آب از ده چنار که تیمقر سنگ
بالاتر از اینجا است جوی کنده بسراپرده آورده بودند که آبی از سراپردهٔ ما میگذشت

آب چنار



آب چنار بود مجدالدوله و اکبر خان نایب ناظر هم امروز ببالای کوه هائی که مشرف
بچنار و سمت لته در شکارگاه معروف است بشکار رفته بودند اما لته در خیلی دورتر
از چنار است عصر که برگشته بودند میگفتند شکاری ندیده و از همین ده چنار گذشته
باز ده آمده بودند و عرض میکردند این آب از چشمه ایست که از زیر درخت چناری بیرون
میآید و بطرف ارده جاری میشود امشب هوا از سردی مثل زمستان بود بطوری
که خز پوشیدیم مهتاب خوبی هم بود

حاکم محلات مجید خان پسر مظفر الملک است که نوکر ظل السلطان است پسر جوانی است
در محلات که بودیم حسینخان پیشخدمت پسر ابراهیمخان صدیق خلوت را با کنیز عکاس
و عارف خان مترجم ترکی عثمانی که همراه اعتماد السلطنه است بنجره فرستادیم که
بروند عکس ستونهای قدیمیکه در آنجا است بیندازند و عکس ده و باغات آنجا را
هم بردارند

محمد حسنخان حاکم کاشان هم با دو پسرش از محلات مرخص شده بکاشان مراجعت
کردند

حالا فصل گل زرد و ابتدای گل سرخ اینجاها است و خیلی هم زیاد است

روز جمعه هفتم



امروز حکیم الممالک عرض کرد که از چوکان باید بانجدان برویم یک راهی از چهار
بانجدان میرود که خیلی نزدیک است که اگر میرفتیم بچهار نهار میخوردیم وقدری
استراحت کرده بعد یک بلد همراه میآمد وعصر بمنزل میرسیدیم منتها از چهار
بانجدان دو ساعت راه است یکراه هم راه کالسکه است که کالسکه چی ها را برده
بدستور العمل او راه ساخته اند که قریب هفت فرسنگ است چون ما میخواستیم
با کالسکه برویم این بود که از این راه دور رفتیم خلاصه آمدیم بیرون ظل السلطان
آمد بحضور مرخص شد که باصفهان مراجعت کند امشب هم میرود بخمین دار الحکومه کمره
که از آنجا باصفهان برود بعد سوار کالسکه شده راندیم قدری که رفتیم دست چپ
بفاصله کمی سه ده بود ماهورزان ورنجیرک ونصیرآباد از آنها گذشتیم انجدان
در شمال اینجا واقع است اما دیدیم کالسکه چی ها رو بجنوب میرود فرمودیم کجا
میروید عرض کردند راه کالسکه از پائین میرود ما از کالسکه پیاده شده سوار
اسب شدیم وفرمودیم کالسکه را ببرند توی راه هر جا بجلو ما برخورد سوار میشویم
وسواره راندیم رو بشمال قدری از راه جلگه بود وبعد تپه و ماهور شد هوای اینجاها
خیلی سرد ویلاق است بقول فرنگیها (پلاتو) است یعنی صحرای مرتفع رنق
وگلهای اول بهاری که در جاهای دیگر حالا خشک وتمام شده اینجا الحال وقت

وفور آنست

وفور آنست آهوی زیادی هم دارد بره آهو هم اهل اردو خیلی گرفته اند آمدیم
تا رسیدیم بچشمه کوچک آبی فرمودیم همانجا آفتاب گردان زدند نهار افتادیم
اعتماد السلطنه و پیشخدمتها هم از قبیل فخر الملک و معتضد السلطنه و ادیب الملک و
غیره وغیره همه حاضر شدند نهار خوردیم بعد از نهار اسب آوردند که سوار شویم یکدفعه
کالسکه چی حاضر شده عرض کرد کالسکه مارا آورده است و عرض کردند قدری
که رو بمغرب رفته میافتیم براه و میرویم با نجدان ما هم سوار کالسکه شده راندیم
رو بجنوب و مغرب راه دور و درازی بود همه دره و ماهور اما سبز و خرم و پر گل
در طرف دست چپ از دور توی دره دهات سیان علیا و پیدرجان و آشنیانه پیدا
بودند که باغات زیادی هم داشتند در این بین که میرفتیم یکدفعه دیدیم یک آهو
از نزدیک کالسکه برخاست و فرار کرد قدری که رفت ایستاد چون خواب
بوده و از خواب برخاسته بود گیج بود نمیدانست بکجا برود اگر تفنگ دستمان
بود از همان توی کالسکه میزدیم اما تا میرزا محمد خان تفنگ را از توی جلد درآورد
آهو رفته بود قدری هم پیاده عقبش رفتیم نتوانستیم تفنگ بیندازیم باز برگشته بکالسکه
نشسته راندیم راه کم کم بد شد گاهی رو بشمال میرفتیم گاهی رو بجنوب و گاهی بطرف
مغرب دره و ماهور هم زیاد بود بعضی جاها راه را هم نساخته بودند و طبیعی بود



از کیجائی هم که بغله پرت گاه و زیر دستش هم نهر آب بود که خطر پرت شدن کالسکه را
داشت کالسکه ما را بسرعت گذراندند بحمدالله بیخطر گذشت چون دیدیم راه کالسکه
خوب نیست سوار اسب شده راندیم قدری که رفتیم آبادی پیدا شد نزدیک آنجا
رفته دیدیم مزرعه ایست چند درخت تبریزی و بید و دو سه قطعه باغ موستان دارد
فرمودیم آنجا آفتاب گردان زدند که پیاده شده قدری استراحت کنیم و فرستادیم
یکنفر رعیت پیرمردی را پیدا کرده آوردند تحقیق منزل را از او نموده و اسم
آن مزرعه را پرسیدیم عرض کرد اسم اینجا کاریز و مال حاجی آقا محسن مجتهد
عراق است فرمودیم تا انجدان چه قدر راه است عرض کرد از اینجا تا رودبارین
راهی نیست و از آنجا هم تا انجدان یکفرسنگ است خلاصه پیاده شده غلیانی
کشیدیم و چون منزل نزدیک بود دیگر استراحتی نکرده سوار شده راندیم بقدر
نیم فرسنگی که آمدیم برودبارین رسیدیم که باغی هم داشت از کاریزاول حاج
عراق است قدری که رفتیم دیدیم راه کالسکه خیلی دور میشود و باید دور زده رو
بدماغه برگشت که از آنجا رو بانجدان میرود فرمودیم چه لازم است آنقدر راه را
دور کنیم و بکالسکه چی گفتیم از میان بر مستقیماً بطرف آن دماغه برود و سوار کالسکه
شده راندیم صحرای صاف بوته زار خوبی بود بیش از یک دره کوچک در راه نبود

که از آن



که از آن دره هم کالسکه را بخوبی گذرانده‌اند باز همه جا صحرای هموار بود یک مسافتی
که رفتیم آبادی از دور پیدا شد آدمی بآن آبادی فرستاده رفت و آمد عرض کرد
مزرعهٔ معتبریست دو سنگ آب دارد و مال حاجی آقا محسن مجتهد عراق است از طرف دست
راست هم کاروانسرای شاه عباسی پیدا بود بالاتر از کاروانسرا هم باز آبادی
بزرگ معتبری بود خلاصه رفتیم تا رسیدیم بدباغه در حقیقت این تدبیر ما یکفرسنگ و نیم
راه ما را نزدیک کرد از اینجا تا دباغه که گذشتیم راه برگشته و بشمال و از آنجا
تا انجدان باز یکفرسنگ و نیم راه است حالا سه ساعت هم بیشتر بغروب نمانده یکسر راندیم
تا یکساعت و نیم بغروب مانده وارد انجدان شدیم حکیم الممالک حاکم عراق بحضور رسید
جناب امین السلطان هم که امروز قدری کسالت داشته و با کالسکه از همین راه
دور آمده بود تب کرده خوابیده است ما هم امروز از این راه خیلی خسته شدیم سراپردهٔ
ما را در سر قناتی زده‌اند که آب جاری خوبی دارد قریهٔ انجدان در میان درهٔ
واقع شده که تقریباً هزار ذرع عرض دارد طرفین آن کوههای سختست که آب
نمیرود میگویند شکار هم دارد البته در شکارگاه معروف هم پشت همین کوههای شمالی است
آبادی انجدان در دامنهٔ کوه سمت شمالی واقع است و مثل محلات چشمهٔ آب عظیمی
دارد که تمام محصولات و باغات اینجا را مشروب میسازد اما آبادیش کوچکتر از محلات است

و تقریباً



و تقریباً دویست و پنجاه خانوار رعیت دارد

تلگرافی از طهران رسید که شاهزاده سام میرزای شمس الشعرا که تقریباً هفتاد و

پنج سال عمر داشت فوت شده است

روز شنبه هشتم

امروز بواسطهٔ خستگی دیروز سوار نشده در منزل ماندیم نهار خورده بعد از نهار قدری استراحت کرده برخاستیم چای و عصرانه خوردیم جناب امین السلطان هنوز کسالت دارد و امروز دوا خورده است حکیم الممالک بعضی سادات و علما و پیران صاحب نفس اهل انجدان را بحضور آورد حاجی خلیل نامی هم با آنها بود که مردی مسن و شکارچی است یک سید پیری هم بود که عرض میکرد در رحلت آقا محمد شاه را انجا طرد دارد بایستی اقلاً صد و ده سال داشته باشد اما بنیهٔ خوبی داشت و عرض میکرد میخواهم برای پسرم عروسی کنم انعامی برای عروسی پسرش دادیم دو ساعت بغروب مانده سوار شده رفتیم تماشای ده انجدان و اطراف آن جلال الدوله و مجد الدوله و سایر پیشخدمتها هم در رکاب بودند حاصل زراعتهای اینجا هنوز سبز است هوای اینجا شبیه بهوای لواسان بزرگ که از ییلاقات طهران است میباشد بالای ده راهی است که میرود دبلته در اما خیلی سخت است معتضد السلطنه فرمودیم از این راه برود تا بالای کوه ببیند چطور راهی است

و خبر



وخبر بیاورد او رفت و ما از طرف صحرا راندیم جلال الدوله خیلی خوب تفنگ میاندازد

یک کلنگرک نشسته بود اسب انداخت و در سر تاخت زد ما همه جا آمدیم از پشت ده

انجدان [illegible] زاغی را اینجا میگویند [illegible]

وارد امینه که مشرف به ده بود بالا رفته تماشای ده را کردیم ده خوب آبادی است

دو محله دارد محله بالا و محله پائین یک چشمه آبی از میانه آید و محله بیرون میاید که

باغات و محصول اینجا را تماما مشروب میسازد رفتیم سرچشمه آب خیلی خوب صاف

گوارائی بقدر چهار سنگ از چشمه بیرون میاید بر خلاف آب محلات که چندان گوارا

نبود مسجدی هم نزدیک این چشمه است و ایوانی در جلو دارد که زن و دختر زیادی

برای تماشا آنجا نشسته بودند در اطراف ازدحامی از مرد و زن بود نزدیک چشمه

خانه بود که در آنجا قالی بافی میکردند پیاده شده رفتیم توی خانه دیدیم در اطاق

تاریکی کارگاهی بدیوار تکیه داده و چند نفر دختر نشسته قالی میبافند حکیم الممالک

عرض میکرد که انجدان قالی بافی زیاد دارد بعد از تماشا سوار شده از دوره

ده گذشتیم و یکسر رفتیم تا نزدیک چادر جناب امین السلطان سواره ایستادیم

جناب امین السلطان را خواسته قدری با او فرمایش کردیم و بعد پیاده شده

رفتیم بسراپرده شب بعد از شام حکیم الممالک آتش بازی هم حاضر کرده بود آتش

زدند تماشا کردیم موزیک هم میزدند بعد از اتمام رفتیم بسراپرده خوابیدیم

روز یکشنبه



روز یکشنبه نهم

صبح سوار شدیم داراب شکارچی ظل السلطان هم همراه بود رو بجنوب شرقی رفتیم
بدون اینکه بلدی داشته باشیم خودمان رفتیم دره کم کم تنک شد و از کردنه بالا رفتیم
پیشخدمتها هم در رکاب بودند مجد الدوله و جلال الملک هم امروز از راه میان کوه که
خیلی بدراهی است بطرف تله در شکار رفته اند خلاصه هرچه میرفتیم کوههای اینجا
سبز و خرم شد اما آب نداشت یک کوره راهی را گرفته رفتیم تا رسیدیم بدره
که رو بمشرق میرفت و خیلی این دره شبیه بود بدره شراغول جاجرود اما این دره
قدری وسیعتر و طولانی تر بود مجرای سیل را گرفته رفتیم بقدر نیم فرسنک هم که از این دره
طی راه شد از سختان کذشته رسیدیم بکوههای زرمان که از طرف دست راست رفتیم
بالا مجد الدوله و همراهان او را هم در کوه دست چپ دیدیم بالای تیغهٔ کوه
نشسته اند ما هم روی همین تپهٔ دست راست بنهار افتادیم ابتدا میدانستیم که باینجا خواهیم
رسید فتح الله خان هم بالاتر از ما پیاده شده قدری آنجاها را نگاه کرد شکاری
ندید بعد آمده رفت بکوه طرف مقابل که آنجاها را سر بکشد میرشکار بعد از فتح الله
خان آمده بجای او نشست و دوربین انداخته یکدسته شکار دید که آنطرف مقابل رو
بروی ما میچریدند شکارها هم ما را دیده فرار کردند بعد از نهار سوار شده رفتیم

رو بمشرق کوههای سمت شرقی هم سختان دارد و هم اسب رو است که بهر کجا اسب بخواهد میرود کوههای بزرگ و کوچک و دامنه‌های وسیع دارد البته در هم یک مزرعه ایست که در میان همین کوهها واقع است که همه این کوهها باسم لیته در نامیده میشود قدری کم آبست اگر آب داشت عجب جای با صفائی بود رفتیم تا سر تیغه میر شکار دوربین انداخته دوباره شکارها را پیدا کرد و بما هم نشان داد دیدیم یک میش توی کوه خوابیده است بعد میرزا محمد خان هم دوربین انداخته عرض کرد یک میش زیادتر است میشهای اینجا اغلب سیاه رنگ است در این بین که در خیال این بودیم که از کجا بمارق رفته بزنیم شکارها ملتفت باشده گریختند دیدیم زیادهستند تا همه میش و بره اند که بقدر سی چهل تا بنظر آمدند دیدیم دیگر دست ما بآنها نمیرسد سوار شده بازرو بمشرق راندیم کوههای پرگل و سبزه ایست گل میمون زرد و (کما) و (والک) زیادی دارد که حالا گل کرده است از نهارگاه که سوار شدیم اعتماد الحضره را فرمودیم چای و عصرانه را برد زیر درختهای بیدی که طرف دست چپ توی دره بود و این دره منتهی میشد بهمان راه میان کوه که میرود بالا سر انجدان میخواستیم این راه را هم ببینیم چطور راهست چون راهی که صبح آمده بودیم دور بود نخواستیم از آن راه مراجعت کنیم خلاصه آمدیم تا رسیدیم بقلهٔ کوهی که از همه بلندتر بود که دیگر بلندی بانتها رسیده و از آنطرف

سرازیب



سراشیب میشد آنطرف کوه همه درّه های کوچک بود و بنظر میآید که چشمهای کوچک
دارد گوسفند زیادی هم میچریدند از این قله قصبهٔ محلات و آن جلگه که آنروز به آنجا میرفتیم
در آنجا نهار خوردیم و همان نهارگاه ما تمام پیدا بود قدری که از قله رو بپایین رفتیم
بوسعت گاهی رسیدیم که گل زیادی داشت از قبیل گل روغنی زرد لار و گلهای لاله
که در دوشان تپه هم میروید یک قطعه برف بزرگی هم بود وجود برف را غنیمت
شمرده آبی با برف خوردیم و از خستگی در آمدیم آنوقت یکدره که میرفت و منتهی بهمان
بیدها که عصرانه در آنجا حاضر کرده بودند میشد و درّهٔ وسیع خوبی بود گرفته سرازیر
شدیم درختهای جنگلی زیاد داشت کبک زیادی هم پرواز کرد اکبر خان نایب ناظر
و اغلبی از پیشخدمتها تیر برای کبک انداختند نخورد همه جا آمدیم تا سر چشمه و بیدستان
و فرمودیم آفتاب گردان ما را که یک میدان دورتر از اینجا در سر چشمهٔ دیگر زده بودند
کنده آوردند اینجا که باصفاتر بود و خودمان انتخاب کرده بودیم زدند پیاده شده چای
و عصرانه خوردیم جای خوشی برای استراحت بود اما چون سه ساعت بیشتر بغروب نمانده
بود و لابد باید بمنزل برویم استراحت نکرده نماز خواندیم یک سنگ قبری اعتماد الحضره
پیدا کرده بود بحضور آورد بخط کوفی بود حاجی آقا پسر حاجی آقا اسمعیل با زغال روی
خطوطش را سیاه کرد و از روی آن نوشت همین قدر معلوم شد که سنه ستین و اربعمأة

که چهار



که چهار صد و شصت سال بعد از هجرت باشد تاریخ آنست عکسی هم عکاس از سنگ
انداخت با هم عکسی انداختیم خلاصه دو ساعت و ده دقیقه بغروب مانده بود که سوار شده
همه جا از کنار نهر چشمه آمدیم رو بمنزل این چشمه زاینده رود است کاهی فرو میرود
و کاهی بیرون میاید تا این اواخر که بقدر دو سنگ آب داشت آمدیم
تا نزدیک گردنه اینجا چهار سد از عهد قدیم بسته اند که این آبها توی آن سدها جمع
شده فرو برود و از انجا دوباره بیرون آید در یکی از آن سدها که درست بود آب
جمع شده بود اما سه سد دیگر خراب و بی آب بود بعد از ملاحظه سدها از گردنه سر بالا
راندیم قدری که رفتیم دیدیم راه خیلی بد و همه پله پله است پیاده شده قدری از این راه
پرتگاه ناهموار را پیاده آمدیم تا نزدیک درختی که در حوالی ده بود آنجا سوار شده
و از دست چپ ده دور زده وقت غروب وارد سراپرده شدیم امروز هشت
ساعت تمام راه رفتیم و شب را خسته بودیم مجدالدوله و جلال الملک هم که بشکار
رفته بودند مجدالدوله چیزی نزده اما جلال الملک یک قوچ زده بود امروز بعضی از غلامها
از توی دره راهی غیر از آن راه گردنه بدی که ما پیاده آمدیم پیدا کرده قدری که رفته
بودند راه نبوده یکی از آنها خودش با اسب بقدر ده ذرع از راه پرت شده بود اما نه خودش
و نه اسبش هیچکدام عیب نکرده بودند باقی غلامها هم که اینطور دیده بودند از آن راه برگشته



بودند کوههای انجدان هیچ نوع سنگ معدنی ندارد

روز دوشنبه دهم

امروز باید برویم بسلطان آباد عراق صبح برخاسته از سراپرده آمدیم بیرون ساعد الدوله سردار قشون عراق محمد خان سرتیپ بزچلو را که باید با فوجش بعربستان برود بحضور آورده بود مرخص شده رفت جناب امین السلطان هم رفع کسالتش شده امروز احوالش خوب بود دم در سراپرده بحضور رسید بعد سوار کالسکه شده راندیم و افتادیم بهمان راهی که روز آمدن بانجدان آمده بودیم قدری رو بجنوب رفته تا رسیدیم بهمان راهی که آنروز ما میانبر کردیم از آنجا راه رو بمغرب شد و قدری که راندیم کم کم اطراف راه دره و ماهور شد رسیدیم بده امان آباد که امان الله خان سرتیپ سه سال است احداث و آباد کرده است ده خیلی معتبری است قلعه محکم و خانوار زیاد و زراعت بسیاری داشت از دره و ماهورها که گذشتیم بجلگه وسیعی رسیدیم که طرف دست چپ آن جلگه در دامنه کوه ده انجیر آباد واقع بود این ده ملک صمصام الملک و جزو کزاز است چون وقت نهار بود سوار اسب شده راندیم بطرف تپه که در دست راست بود و فرمودیم روی تپه آفتاب گردان زدند نهار افتادیم طرف دست چپ این جلگه کزاز است و دست راست فراهان دهات

زیادی



زیادی دارد هرچه نگاه میکردیم آبادی روی آبادی بود بمسافت دو فرسنگ
از اینجا کویر نمکی پیدا بود که بعضی از جاهای کویر هم نمک داشت در وسطهای کویر آبی
بنظرمان آمد بقدر یکی از دریاچه های کویر قم دوربین انداخته دیدیم مثل اینکه در صحرا
چادرهای پوش قلندری زده باشند از دور سفیدیهای متعدد پیدا بود بعد پرسیدیم
معلوم شد آنها نمک است که بیرون آورده جابجا تل کرده اند نمک اینجا خیلی معطر و خوب است
و بسلطان آباد و اطراف عراق همه جا میبرند دهات ملک آباد و موت آباد و احمد
آباد کنار این دریاچه واقعند این جلگه آنچه بنظر میآید یا زراعت است یا بوته و سبزه خود
روی خیلی منظر خوبی دارد اما هوا چون خیلی گرم بود شخص میل بتفرج صحرا نمیکرد
قریه امیرآباد هم که ده سال است صمصام الملک آباد کرده بقدر نیم فرسنگ از اینجا
دور بود قریه آبادی است و قلعه معتبری دارد که از طرف مقابل نمایان بود پسر عیسی
در اینجا پیدا شد که یک بچه آهوی بزرگی را زنده گرفته برای ما آورده بود فرمودیم
از کجا گرفتی عرض کرد اینجا خفته بود افتادم رویش گرفتم خیلی بامزه بود گفتیم آهو را
در آبدارخانه نگاه داشته بعد رها کنند برود در بین نهار بودیم که یکدفعه قال و مقال
شده گفتند آهو در رفت برخاسته نگاه کردیم دیدیم بره آهو فرار کرده و از بغله
کوه باکمال سرعت میدود بعد از نهار پیاده آمدیم تا پائین کوه و سوار کالسکه شده راندیم

قدری که رفتیم رسیدیم بدرّه بغدادی که دهی است آباد و قدری از آن مال حاجی آقا
محسن مجتهد است جای خوبی بود پنج شش نفر پسرهای حاجی آقا محسن آمدند دم کالسکه
بحضور رسیدند بعد از دیدن آنها باز قدری که رفتیم حکیم الممالک که از شهر آمده بود
بحضور رسید آمدیم تا رسیدیم بدستجات سواره و قزاق سواره قزاق جلو افتادند و سایر
سوارها از عقب جمعیت زیادی هم از متعینین رکاب و معارف شهر بودند نزدیک شهر سوار
اسب شدیم بیرون شهر از دحام کثیری از مرد و زن بود که از شهر بیرون آمده سر راه
ایستاده بودند وقت ورود ما دعا میکردند متجاوز از بیست هزار نفر جمعیت بنظر آمد همه جا
آمدیم تا وارد عمارت حکومتی شدیم همان عمارت قدیم است امّا حالا حکیم الممالک خیلی
خوب تعمیر کرده است هوای روز عراق و شهر سلطان آباد خیلی گرم است امّا شبها
سرد و خوش است وقت عصر رفتیم بالای برج عمارت جای تماشائی است و چشم انداز
خیلی خوبی دارد شب هوا صاف و آرام و مهتاب بود امّا بقدری سرد بود که سرداری
خز پوشیدیم

روز سه شنبه یازدهم

امروز چون بعضی کارهای دولتی داشتیم و علمای عراق هم باید بحضور بیایند سوار نشده
در منزل اقامت کردیم باز روز هوا خیلی گرم شد اطاقهای عمارت هم چون بگیر داست

دو و طرفش



و دو طرفش با زینت جریان هوا ندارد چادری با آلاچیق سنیر برای ما زده بودند باز
هوای چادر بهتر بود نهار توی چادر صرف شد بعد از نهار نوشتجات و عرایض زیادی
جمع شده بود با این خلوت همه را خواندیم و جواب فرمودیم حوضخانه هم در این عمارت
دارد که هوایش خنک بود اما چون دَم داشت چادر را باز برای اقامت بهتر دیدیم سه
دسته علمای عراق بحضور آمدند که اسامی معارف آنها از اینقرار است جناب
حاجی آقا محسن جناب آقا ضیا جناب حاجی آقا جمال برادر حاجی آقا محسن حاجی آقا
احمد پسر حاجی آقا محسن جناب حاجی آقا محمود امام جمعه جناب حاجی ملا نبی شیخ الاسلام
حاجی آقا حسین قمی پسر مرحوم حاجی ملا محمد مجتهد کزازی حاجی آقا مهدی برادر حاجی آقا
حسین که خودش در قم بود و بحضور نرسیده بود سلطان آباد تجار خیلی معتبر دارد
از آذربایجانی و خونساری و غیره که همه خانهای عالی خوب دارند خانهٔ حاجی محمد
ابراهیم تاجر خونساری که جلال الدوله در آنجا منزل کرده است میگویند فواره ها با آب
جاری دارد و از خانهای بسیار خوب عالی است قناتی میرزا سید احمد مستوفی برادر
میرزا عیسی وزیر در آورده است که ادیب الملک و بعضی دیگر از پیشخدمتها سر همان قنات
چادر زده اند و خیلی تعریف از آب این قنات میکردند و همین آب است که از خانهٔ حاجی
محمد ابراهیم تاجر جاری است و از فواره ها میجهد جناب حاجی آقا محسن سید با فضل

عراف



حرّاف عجیب خوبی است و هم متموّل و ملّاک است خانهٔ بسیار عالی هم در سلطان آباد بنا کرده که هنوز ناتمام است و ناظم خلوت که در آنجا منزل کرده بود خیلی تعریف از بنای آن میکرد

در اینجاها ابابیل خیلی زیاد است در هیچ جا اینقدر از این مرغ ندیده بودیم کاهوی ساق قرمزی در عراق دارد که خیلی نازک و خوش طعم است

روز چهارشنبه دوازدهم

صبح برخاسته آمدیم بیرون حکیم الممالک تجار سلطان آباد را بحضور آورد بعد از در اندرون که بطرف صحرا میرفت سوار شده برای تفرّج و گردش از شهر بیرون رفتیم بیرون حصار شهر محلهٔ تازهٔ که مشتمل بر خانهای زیاد است احداث کرده‌اند راه کالسکه روی بود میانهٔ قلعهٔ قدیم و خانهای جدید با کالسکه از آن راه راندیم در حقیقت از همان راهی که بطرف نگکور میرود رفته تا رسیدیم بگردنهٔ کوچکی از گردنه بالا رفتیم سه ده گرهرود و غیره از بالای گردنه پیدا بود خیلی منظر خوبی داشت از همه طرف اشجار زیاد و زراعتهای سبز و آبادی دهات بود با کالسکه راندیم تا وسط دهات از کنار آبادی که دیگر کالسکه نمیرفت سوار اسب شدیم جمعیت زیادی از مرد و زن سر راهها ایستاده بودند این سه ده گرهرود و سنی جان و نی جان از دهات عیسی و خرده

مالک



مالک هستند بعد از اینها ده ضامن جان است که مال ورثه مرحوم میرزا تقی ضیاء الملک است بعد عقیل آباد است همه جا راندیم تا میانه ضامن جان و عقیل آباد در سر قنات ضامن جان که بقدر چهار پنج سنگ آب داشت فرمودیم آفتاب گردان زدند نهار حاضر کردند در نهار گاه مجد الدوله فخر الملک اجودان مخصوص میرزا محمد خان اکبر خان احمد خان ادیب الملک حسنخان جلال الملک معتضد السلطنه محمد حسینخان رئیس صطبل توپخانه غلامحسینخان جنرال علی آقا ناظم خلوت اعتماد الحضره وغیره حاضر بودند بعد از نهار درویشی پیدا شد از اهل کرمان اسمش عربا نعلی شاه که بوق میزد و مدح میخواند فرمودیم آمد قدری شعر خواند و انعامش دادیم و رفت کوهی روبروی ما بود که برف داشت و زمان هم بود اسمش سفید خانی است کوه بسیار خوبی است از عجایب اینکه اهالی ضامن جان و عقیل آباد که در بحبوحه عراق هستند ترکی حرف میزنند مثل ترکان آذربایجان ضامن جان جزو ساوه است اما اهالی آن دو ده دیگر فارسی حرف میزنند و هیچ ترکی میدانند از عقیل آباد بآنطرف جزو قره کاریز است و این بلوک همه ترکی حرف میزنند نمیدانیم اینجا عت ترک را از کجا و در چه زمان آورده اینجا نشانده اند عقیل آباد مال ناصر الدوله مرحوم است و از عقیل آباد به پائین را بلوک قره کاریز میگویند که همه ترکی حرف میزنند خلاصه دو ساعت و نیم بغروب مانده بود که سوار شده از جلگه آمدیم



و از گردنهٔ کوچکی گذشته این طرف گردنه داخل شدیم بسه ده و از توی کوچه باغهای سه ده عبور کردیم خیلی آباد است جمعیت زیادی از مرد و زن این دهات که تقریباً زیاده از ده هزار نفر میشدند سر راه ایستاده بودند کوچهای خیلی پاک و تمیز آب پاشی کرده خانهای خوب پاکیزه داشتند آمدیم تا آخر این سه ده که گز هم رود داشت بعد زدیم بطرف دست چپ و از گردنهٔ کوچکی بالا رفته افتادیم بجاده که صبح آمده بودیم آن طرف گردنه کالسکه ما حاضر بود سوار کالسکه شده راندیم برای شهر نیم ساعت از شب گذشته بود که وارد منزل شدیم

روز پنجشنبه سیزدهم

امروز باید برای تفرج برویم مزرعهٔ جران ده جناب حاجی آقا محسن صبح سوار شده از خانهای شهر نو گذشتیم و از میان اردو هم عبور کرده سر راه ساعد الدوله را دیدیم ایستاده است و سوارهٔ بختیاری چهار کنگ را با محمد حسینخان پسر حاجی جانمحمّدخان که تازه برحسب فرمایش ما این سوارها را گرفته اند دیدیم منظماً ایستاده اند سوارهای آراسته خوب و با اسبهای خوب بودند خود محمد حسینخان هم جوان خوبی است برادری هم کوچکتر از خودش داشت که همراه آورده بود فرمودیم سوارها قدری اسب دوانده بازی کردند فخر الملک را هم فرمودیم قدری اسب تاخته و بازی کرد



کرد بعد سوارها را مرخص فرمودیم رفتند و خود مان راندیم برای مرزی جران جناب
امین السلطان و پیشخدمتها و اعتماد السلطنه همه در رکاب بودند رسیدیم بده مرزی
جران جمعیت زیادی از مرد و زن رعیت سر راه ایستاده بودند خیلی ده آباد بزرگی است
اما مزارع این ده خیلی دور از آبادی ده و نزدیک بدریاچه است حاصل زیادی هم
داشت باغی هم دارد که بقدر دو میدان بالاتر از ده است رفتیم بباغ باغی است
طولانی درخت بادام و زرد آلو و سایر میوه جات دارد استخر بزرگی هم دارد که دورش
درختهای بید کاشته اند خیابانی دارد که از سایه اشجار خنک و باصفا بود قناتی دارد
که بقدر دو سنگ آب داشت چادر ما را لب دریاچه زده بودند چادر زیادی هم برای
جناب امین السلطان و سایر ملتزمین زده بودند جناب حاجی آقا محسن و پسرهایش بحضور
آمدند مرد سیاه چرده کم ریشی هم که اسمش میرزا علی اصغر است همراه حاجی آقا محسن
بود گفتند صلاخوئی است اما حالا مدت بیست سال است در عراق ساکن است مردی است
حکمی و بسیار فاضل و حالا جزء اجزاء حاجی آقا محسن است نهار خوردیم بعد از نهار جناب
امین السلطان کتابچه خزانه را بحضور آورده خواند و آنرا صحه گذاشتیم بعد بقدر نیمساعتی
هم استراحت کرده بعد برخاستیم چای و عصرانه خورده یکساعت و نیم بغروب مانده سوار
کالسکه شده آمدیم منزل امشب حکیم الممالک آتشبازی فراهم آورده بود بالای برج رفته

تماشا کردیم جمعیت زیادی هم از اهل شهر برای تماشا جمع شده بودند

روز جمعه چهاردهم

امروز میخواهیم برویم نهراوه که مسقط الراس مرحوم میرزا تقیخان امیرنظام است از قراریکه میگویند دو فرسنگ راه است صبح برخاستیم جناب امین السلطان بحضور آمد او را دیده بعضی کار و فرمایشات فرمودیم و رفت بعد حکیم الممالک اولاد مرحوم قایم مقام را بحضور آورد بعد از آن سوار شده افتادیم بهمان راه مرزی جران که دیروز آمده بودیم و از پشت مرزی جران گذشته رفتیم تا بقریهٔ مهرآباد که در دست چپ واقع بود و چند مزرعه هم داشت که اسامی مزارع تیمورآباد و شهرستانک و احمدآباد و بیدک است از مزارع نیز گذشتیم جمعیت زیادی از رعایا جلو آمده بودند سیدی هم جناب حاجی آقا محسن بلد همراه ما کرده بود که در جلو بود همه جا رفتیم تا بدرهٔ که رو بجنوب ممتد بود نهر آبی رسیدیم که بقدر یک سنگ و نیم آب داشت از آن آب هم گذشته قدری که رفتیم نهراوه رسیدیم دو محله دارد یکی محله پایین که اسمش گنگرستان است و دیگر محلهٔ بالا که اسمش کرهزار است از کرهزار هم گذشته براهنمائی بلد بطرف بالای سرچشمه رفتیم تا نزدیک گردنه رسیدیم که آنطرف گردنه مزرعه ایست دیدیم کاری میکنند که جزو همین نهراوه و اسمش بانه است وسعت کاهی در آنجا دیدیم با صفا که گل

و چمن



وچمن داشت فرمودیم در آنجا آفتاب گردان زدند و نهار افتادیم و گفتیم بروند یکی
از کسان مرحوم میرزا تقیخان امیرنظام را پیدا کرده بیاورند ببینیم رفتند پیرمردی
جهانگیرخان نام را که قد بلند و ریش سفید داشت آوردند عرض میکرد من خالوزادهٔ
امیرنظام هستم و تا آخر صدارتش بخدمت او بودم و مستمری هم از دیوان داشت
خلاصه بعد از نهار بقدر یکساعتی استراحت کردیم قریه مهرآباد و مزارع محوطهٔ آن
تمام مال حاجی آقا محسن است این ده هزاوه راهم تازه خریده است که تمام اینجاها
حالا مال او است نزدیک مهرآباد راه دو تا میشود یکی میرود بهزاوه و دیگری میرود
بدانجا که یک گردنه کوچکی دارد و از آن طرف گردنه بلوک شرا است این مزارع
مهرآباد هم همه بجاده نزدیک است و معلوم بود که چشمهای متعدد دارند بالای خانهای
میرزا تقیخانی یکدره بود که درخت داشت و بنظر میآمد که چشمه خوبی هم داشته باشد یک
خالوزاده دیگر هم از میرزا تقیخان مرحوم دیده شد که اسمش میرزا حسن و مردی
بلند قد است فرمودیم مستخدمش کنند خلاصه دو ساعت و نیم بغروب مانده سوار شده
در مراجعت از توی ده و محله میرزا تقیخانی آمدیم با زن و مرد زیادی سر راهها
ایستاده بودند بمهرآباد که رسیدیم یکساعت و نیم بغروب مانده بود از آنجا سوار
کالسکه شده راندیم وقت اذان مغرب وارد شهر و منزل شدیم

روز شنبه



روز شنبه پانزدهم

امروز باید از سلطان آباد به نمک کور برویم که مال جلال الدوله است یعنی ملک زوجهٔ او است که دختر مرحوم مستوفی الممالک است صبح برخاستیم جناب امین السلطان چون چشمش درد میکرد از جلو رفته بود آمدیم بیرون سوار شدیم جمعیت زیادی از اهل شهر ایستاده بودند از شهر بیرون رفته افتادیم بهمان راهی که میرود بسته ده از گردنهٔ کوچکی که بالا رفتیم سه ده پیدا شد باز زن و مرد زیاد از اهل دهات سر راه آمده بودند قدری که رفتیم کم کم جلگه تنگ شده و بدره افتادیم و راه سربالا شد اگر چه راه کالسکه را ساخته بودند اما باز پیچ و خم زیاد داشت راندیم تا رسیدیم بجلگه که ده ساقی و نمک کور است این جلگه خیلی با صفا است تمام صحرا یا گندم آبی یا دیمی یا زمین شخم شده است از جلگه بطرف تپه که دست چپ بود راندیم روی تپه فرمودیم آفتاب گردان زدند و نهار افتادیم از بالای تپه ده نمک کور و اردو تماماً پیدا بود راه امروز زیاده از دو فرسنگ بود کوه راست بند که کوه سختی است و برف هم داشت و جزو خاک گرا است از طرف مقابل پیدا بود کوه شاه زنده هم که برف دارد و جزو بلوک شرا است در دست راست نمایان بود ده ساقی هم که از مزارع نمک کور است در طرف دست راست از بالای دامنه پیدا بود اشجار زیادی داشت و اردو

جای

جای باصفائی بخضر میآمد نهار خوردیم اعتماد السلطنه وقت نهار حاضر بود روزنامه
اروپ عرض میکرد بعد از نهار میرشکار آمده عرض کرد آهوئی دیده ایم عزیز السلطان
با سید محمّد خان رفتند تفنگ انداختند نزدند عرایض و نوشتجات زیادی نایب
السلطنه از طهران فرستاده بود بعد از نهار همه را خوانده جواب نوشتیم بعد بقدر
یکساعتی هم استراحت کرده برخاستیم چای و عصرانه خورده سوار شدیم رفتیم تا تمک
کور رسیدیم بقدر دو هزار نفر از اهل ده جلو آمده بودند اینجا ده معتبری است بقدر
چهار صد پانصد خانوار جمعیت دارد از جلو آبادی ده گذشته رفتیم بسراپرده سراپرده
مارا سر قنات زده اند و هر منبعی دارد که بقدر دو سنگ آب سرد گوارائی داشت
و جای باصفائی بود

روز یکشنبه شانزدهم

امروز باید برویم بسراب عمارت که ملک جناب حاجی آقا محسن است صبح برخاستیم
عرض کردند باز جناب امین السلطان چون چشمش درد میکرده صبح زود از جلو رفته است
تا سه ساعت از دسته گذشته سوار شده از میان ده تمک کور گذشتیم خیلی ده بزرگ
و جمعیت زیادی دارد رفتیم تا رسیدیم بسر یک راهی از دست چپ که میان بر است
و اگر سواره شخص از آن راه برود یکفرسخ و نیم راه نزدیکتر میشود اما راه کالسکه باید



از پایین برود دور میشود ولی ما چون با کالسکه میخواستیم برویم از راه پایین راندیم

کوه از ناو که بالاسر سراب یک است که باید از سراب عمارت بآنجا برویم دست

راست در طرف جنوب واقع است و مثل ستاره‌های آسمان لکه لکه برف دارد

یک کوه برفی بزرگ هم که سلسله همین کوه است در طرف مشرق واقع و موسوم

بکوه راست بند است یک دربند و تنگه طبیعی که دست قدرت آنرا ساخته است

میانه این دو کوه است که تابستانه میرود خیلی هیئت غریبی دارد و از جاهای

تماشائی است قدری که باز رفتیم دهات کم کم بدست راست افتاده گراز هم که

بلوک گراز باسم همین ده نامیده میشود در طرف دست راست پیدا بود و مال جناب

حاجی آقا محسن است دو فرسنگی که رفتیم نزدیک جاده نهر آبی بود که بقدر دو سه سنگ

آب داشت و متعلق بقریه قدمگاه بود که آنهم ملک حاجی آقا محسن است سر آن نهر

آب فرمودیم آفتاب گردان زدند و نهار افتادیم

بعضی دهاتیکه دیروز از روی پشته نهارگاه پیدا بود اسامی آنها از اینقرار است

(شمس آباد) ملکی جناب حاجی آقا محسن (کلکه) ملک ایضاً (ساقی) ملکی جلال الدوله

(نمک کور) هم که منزل بود ملک متعلقه جلال الدوله است

خلاصه نهار خوردیم هوا گرم بود بعد از نهار سوار کالسکه شده راندیم دست راست

همه جا



همه جا ده و زراعت است و سلسله کوه رُاست بند در دست راست کشیده است قدری

که رفتیم باز تنگه پیدا شد که از این تنگه میسرود ببلوک جاپق و شتر انکوه و باز آنطرف

دره سلسله همین کوه ممتد است دست چپ دهی بود موسوم به (باغ برآفتاب) که مال

حاجی آقا محسن است از اینجا هم گذشته رسیدیم بهفته و عمارت که دو ده است نزدیک

بیکدیگر و هر دو مال جناب حاجی آقا محسن است از دَوَرده با کالسکه پیچیده رفتیم

تا نزدیک منزل دیدیم راه کالسکه بد است از آنجا سوار اسب شده رفتیم بسراپرده

چشمه آبی نزدیک ده است که اصل سرچشمه دریاچه ایست تا اطرافش سبزه و درخت

ندارد آب این چشمه میآید توی سراپرده و چند چشمه هم از توی سراپرده بیرُون

میآید که رویهم رفته پانزده شانزده سنگ آب داشت امروز چهار فرسنگ راه آمدیم با وجود

خستگی راه لدی الورود این خلوت نوشتجات زیادی از جناب امین السلطان

بحضور آورد با این خلوت و مهدیخان اجودان مخصوص نشسته تمام نوشتجات را

خواندیم بعد از آن جناب امین السلطان و دبیرالملک را بحضور خواسته بعضی فرمایشات

بآنها کردیم و رفتند امروز هوا خیلی گرم بود ولی شب بشدت سرد شد مثل زمستان

مهتاب خوبی هم بود

روز دوشنبه هفدهم

امروز



امروز در سرای عمارت اتراق کردیم صبح برخاستیم بعد از ساعتی یکنفر از علمای اصفهان
که اسمش جناب میرزا هاشم چهارسوقی است و از اصفهان بعتبات عالیات رفته
حالا مراجعت کرده است در اینجا میخواهد بحضور ما بیاید در چادر نشستیم باتفاق جناب
امین السلطان بحضور آمد پسر کوچکی هم داشت که همراهش بود قدری با او صحبت داشتیم
بعد بقصد تفرج و شکار از در اندرون بیرون آمده سوار شدیم باز جمعیت زیادی
از زن و مرد رعایا سر راه ایستاده بودند و دعا میکردند رفتیم از درهٔ سبزی که همه
گل و علف و حاصل دیم بود عبور کرده سربالا راندیم مجدالدوله و اعتماد السلطنه
و میرزا محمدخان و فخرالملک و نایب ناظر احمدخان حسنخان ادیب الملک
امین خلوت اجودان مخصوص جلال الملک اعتماد الحضره غلامحسینخان جنرال حاجی آقا
وغیره در رکاب بودند کوره جاده را گرفته راندیم گل سرخ و آبی و زرد و از آن گلهای
زردی که در طهران هم هست در صحرا زیاد بود خیلی صفا داشت رفتیم تا قلهٔ کوهی
فرمودیم آفتاب گردان زدند نهار افتادیم اعتماد السلطنه در سر نهار روزنامهٔ اردو
خواند کوهی روبروی ما بود که باید از دره گذشته بآن کوه برویم کوه بسیار بلند نیست
چند لکه برف هم داشت بعد از نهار سوار شدیم که برویم بقلهٔ آنکوه اعتماد السلطنه و امین
خلوت از سر نهارگاه مراجعت کردند اما سایرین از مجدالدوله وغیره در رکاب ما
بودند

بودند رفتیم تا رسیدیم بقلهٔ آنکوه که یکدفعه از طرف جنوب آنکوه یک صحرائی نمایان شد که همه
سبزه و آبادی و زراعت دیم بود خیلی صفا داشت این جلگه منتهی میشود برنجیده کوه
شتران کوه از قله کوه مرتفع تماشای اینجلگه عالم غریبی داشت در این صحرای وسیع
یکقطعه سنگ پیدا نمیشود توی صحرا دره و ماهورهای کوچک است این دشت
جاپلق تمامش یا زراعت دیم است یا آبی و یا ده و قریه و آبادی ییلاق دیگر بهتر از این
نمیشود اگر یک وقتی انشاءالله بخواهیم باینجا بیائیم یا باید از راه کمره و از همین صحرای جاپلق
برویم بشتران کوه یا از همین سراب عمارت این جلگه هم همه جا کالسکه رو است از ابتدای
این جلگه تا دامنهٔ شتران کوه ده فرسنگ سبک راه بنظر میآید مردی در اینجا پیدا شد
اسمش کربلائی محمدعلی چناسی که در یکی از همین دهات حاجی آقا محسن می نشیند و بلد جاپلق بود
بعضی دهاتیکه در این جلگه پیدا بود اسامی آنها را از اینقرار عرض کرد که نوشته میشود
روغنی ده احمد حسین آباد کلیسائی هم از ارامنه در حسین آباد پیدا بود که قلعه خوبی هم
داشت (قاقون) (کنجه) که باغ خوبی هم داشت (دم نی) دسته است جلگه هم از دور
پای دامنهٔ کوه ده معتبری پیدا بود که (ماهین دشت) میگفتند این قریه ماهین دشت
بالاتر از استانه است و ملک عباسخان عراقی آستانه ایست دخلی بجاپلق ندارد دیگر
اینکوه فرمودیم آفتاب گردان زدند چای و عصرانه خوردیم و تا عصر در همین جا بودیم من



بتماشای شتران کوه و جلگه جاپلق و دهات اطراف مشغول بودیم

دهاتی که دیروز از سمت کورانی عمارت از دهات عراق دیدیم از اینقرار است (زیره)
ملکی صمصام الملک (اسکن) ملکی ایضاً (خوزماق) ملکی ایضاً (مهاجران اول)
ملکی ایضاً (مهاجران دویم) و (مهاجران سیم) ملکی رعیت است (البرج) ملکی قوام
الدوله (دمبه) خرده مالک است (ده گزار) ملکی حاجی آقا محسن (قدمگاه) ملک
ایضاً (ده پول) ملک ایضاً (قیز) خرده مالک (ورقا) ملک آقا رضا خان (اکبر
آباد) مال آقا اکبر (دلاور) ملک محمد تقیخان (تجره) و (دستجرد) ملکی حاجی آقا حسین
واخوانش (حصار) ملکی حاجی آقا محسن (هفته) ملک ایضاً (عمارت) ملک ایضاً
خلاصه دو ساعت و نیم بغروب مانده قهوه خورده سوار شدیم که بمنزل مراجعت کنیم
یکراهی وقت آمدن طرف دست راست کوه دیدیم که با قاخان نایب فرموده بودیم
بفرستد ببیند چطور راهی است جلوداری فرستاده بود جلودار همین جا خبر آورد
که خوب راهی است اما ما فرمودیم از این راه میرویم اکبرخان نایب ناظر و فخرالملک
و احمد خان و غلامحسین خان جنرال و عبدالحمید خان و شمس الدین خان هم که از این
دره بمنزل آمده بودند عرض میکردند خیلی بدراهی است از اسب پرت شده و خیلی
از راه را پیاده رفته صدمه خورده بودند ولی ما از اول از راه دره نرفته راه نرمان

خوبی



خوبی خودمان اختیار کرده سوار شده بطرف منزل راندیم قدری که رفتیم دیدیم مجد الدوله راه را بطرف درهٔ کج کرده است گفتیم یقین این راهی که ما میرویم بدراهی است دراین بین بها در آدم اکبر خانرا دیدیم اسب میدواند و میگوید راه دره خیلی بد است ازاینجا نیائید ماهم که نرفته میدانستیم بدراهی است ازهمان راه نزمان خوب که خودمان پیدا کرده بودیم میرفتیم دراینجا بازهمان کربلائی محمد علی چپاسی که بلدراه بود پیدا شده عرض کرد این راه خوب نیست و راهی دیگر بما نشان داد ماهم اطمینان بقول او کرده ازراه او رفتیم یک کردنهٔ خیلی طولانی را طی کرده تا رسیدیم بده چپاسی و کرک که هردو مال حاجی آقا محسن است بعد باز برگشته ازراه دوری که همه جا بغله کوه بود تا بمنزل آمده غروب وارد منزل شدیم اما حسنخان که ازهمان راهی که خودمان میخواستیم بیائیم آمده بود تعریف میکرد که خیلی راه نزدیک خوبی بوده است

ازقراریکه عرض کردند رضا قلیخان پسر علی اشرف خان ماکوئی که در طهران بود فوت شده است

روز سه شنبه هیجدهم

امروز باید بسراب ازنا و فته و حصار برویم صبح برخاسته آمدیم بیرون و سوار شدیم جناب امین السلطان سه نفر سادات محترم عراق را که یکی حاجی سید نعمت برادر جناب



حاجی آقا محسن و دو نفر دیگر آقا سید علی اکبر عموی حاجی آقا محسن و میرزا سید
سلیم پیشکار جناب مشارالیه بودند و خلعت با آنها مرحمت شده بود بحضور آوردند برادر جناب
حاجی آقا محسن با اینکه کوچکتر از حاجی آقا محسن است و زیاده از پنجاه و دو سال
ندارد صورةً خیلی پیر شده و ریش سفیدی دارد بعد از دیدن آنها راندیم همه جا از
ریشهٔ کوه راست بند سواره میرفتیم راه کالسکه از وسط این جلگه بود ولی ما میل کردیم سواره
از جادهٔ باریکی که در پای سلسلهٔ این کوه بود برویم گاهی از توی دهات و گاهی از کنار
حاصل زراعات میرفتیم تا رسیدیم بقریهٔ غبرته که چشمهٔ آبی داشت اما آبش ماهی داشت
غالب آبهای اینجاها خوردنی و گوارا نیست از آنجا هم گذشته رفتیم تا رسیدیم بچشمه که تقریباً
پنج شش سنگ آب داشت اما سرچشمه چندان خوب نبود رفتیم تا وسط چشمه که میرفت
بده سورانه با این ده و سرچشمه که زیر کوه راست بند است فرمودیم آفتاب گردان
زدند اطراف این چشمه و نهری که از آن جاریست همه چمن است کوه راست بند هم خیلی باینجا
نزدیک و برف زیادی دارد اما خیلی غریب است که با این همه برف هوا خیلی گرم و شبیه
بهوای ورامین طهران بود یعنی گمانم این است که در آینده از گرمی هوا بیشتر بواسطه
ابر و نوزیدن باد بود نهار خوردیم جناب امین السلطان هم تا نهارگاه در رکاب بود
از اینجا براه کالسکه رو منحرف شده بطرف منزل رفت بعد از نهار کمی استراحت کرده

برخاستیم



برخاستیم چای و عصرانه خورده سه ساعت بغروب مانده سوار شدیم و حالا نمیدانیم چه قدر تا منزل
راه داریم سواره ازاین ده رو بشمال راندیم و همه جا از کنار زراعتها میرفتیم تا بقریه
سرتخت رسیدیم اول این ده خالصه دیوان بوده و حالا بملکیت صمصام الملک مرحمت
و واگذار شده است کالسکه ما را باینجا آورده بودند و از اینجا راه کالسکه رو بود
سوار کالسکه شده رو بمغرب راندیم باز متصل از دهات و مزارع عبور میکردیم از بس
قریه و آبادی در عرض راه بود دیگر اسامی آنها را نمیپرسیدیم راه زیادی رانده
دست راست دهی دیدیم موسوم (بسنجونک) که ملکی عباسقلیخان پسر صمصام الملک است
دیدیم خانهای ده همه خراب است اما باغات خوب دارد از خرابی خانها پرسیدیم عرض
کردند از زمین ده آب زایش نموده خانها را خراب کرده است و حالا اهالی ده رفته اند قدری
دورتر خانه ساخته و اسم ده جدید را اکبرآباد گذاشته اند بعد رسیدیم بده (کلاوه) که زیر
کوه دست چپ واقع بود یعنی در همان دهنه ایست که میرود بآبستانه و مال محمد تقیخان
پسر حاجی رضاقلیخان است رعایای کلاوه اغلب ارمنی هستند اینجا که رسیدیم دیدیم
همه اهل ده سر راه ایستاده اند بشکل غریبی زنهای ارامنه همه سرهایشان را شال
و کلاه بسته چانه و دهنشان را هم بسته بودند کشیشی هم داشتند که جبه پوشیده بود وضع
لباس و هیئتشان خالی از تماشا نبود نزدیک همین قریه کلاوه ده (ازناو) است

که مال



که مال قوام الدوله است رعیتهای ازنادیم همه ارمنی هستند خلاصه رفتیم تا رسیدیم

به ده (دمبه) که مال جناب حاجی میرزا فخرالدین پسر مرحوم حاجی ملا محمد نراقی است

که متوطن کاشانست بعد رسیدیم بهک علیا و هک سفلی که اینجا هم خالصه بوده و حاجی

صمصام الملک خریده است غروب وارد منزل شدیم خیلی عرق کرده و خسته بودیم

سراپرده ما را کنار چشمه سراب هک زده اند بقدر چهار پنج سنگ آب سردی دارد

اما آتش جریانی ندارد مرداب مانند است ماروماهی هم دارد جناب امین السلطان

و حکیم الممالک و حاجب الدوله و غیره حاضر بودند قدری فرمایش با آنها فرموده بعد

رفتند شب هم هوا گرم بود بطوریکه شخص میل میکرد بی لحاف بخوابد شب که تاریک

شد از توی کوه دیدیم روشنائی پیداست مثل اینکه کسی فانوسی در دست داشته باشد

عزیز خان خواجه را فرستادیم بگیرد رفت آنچیزی که روشنی میداد برداشت آورد

معلوم شد کرم شب تاب است که دمش الکتریسیته دارد و برق میزند از اینقرار معلوم

میشود که هوای اینجا مثل صفحات مازندران است که از این کرم در آنصفحات هم دیده

شده بود و هر جا این کرم یافت شود هوایش بد و سنگین است اینجا قورباغه هم خیلی دارد

که شبها متصل صدا میکنند

روز چهارشنبه نوزدهم

امروز



امروز در اینجا اتراق کردیم صبح برخاسته آمدیم بیرون پیشخدمتها همه حاضر شدند اعتماد
السلطنه هم بحضور آمده عرض میکرد دیروز باستانه رفته بودم چهار هزار خانوار
دارد امامزاده دارد هوایش هم خیلی بهتر از اینجا است چشمه آب خوبی هم دارد
انشاء الله فردا خیال داریم بآنجا برویم نهار آوردند خوردیم فی الجمله کسالتی داشتیم
ولی دکتر فوریه و فخر الاطبا آمده نبض را دیدند الحمد لله نبض و مزاج سالم بود امروز قبل
از نهار عرایض و نوشتجات زیادی هم بحضور آوردند همه را خوانده جواب فرمودیم

روز پنجشنبه بیستم

امروز باید برای گردش برویم بقریهٔ آستانه صبح برخاسته سوار شدیم جناب امین
السلطان و پیشخدمتها همه حاضر بودند راندیم تا از ده مبه و ازنا گذشتیم باز جماعت
ارامنه با همان لباسها و وضع مخصوص خودشان جلو آمده بودند راه بطرف آستانه
همه جا سربالا است معلوم است که زمین آستانه خیلی بلندتر از اراضی فره و حصار است
اینجاها را بالا دربند و سمت اردو و حدود آنجا را پائین دربند میگویند همه جا با کالسکه
رفتیم اما بعضی جاها راه کالسکه بد بود سنگ داشت گل و لجن داشت قدری که رفتیم
گنبد آستانه که گنبد بزرگی است نمایان شد زیر دست ده آستانه رودخانه ایست
بقدر پنج شش سنگ آب داشت مجد الدوله از جلو آمده کنار رودخانه برای ما آفتاب

گردان



گردان زده بود جای خوب خوش هوائی بود اطرافش گل و سبزه داشت و نهری هم
از جلو آفتاب گردان جاری بود سوار اسب شده از رودخانه گذشته بآفتاب گردان
رسیدیم و پیاده شدیم آب رودخانه را چون تلاشوئی میکنند گل آلود کرده بودند
نهار خوردیم در طرف مشرق اینجا کوهی است در دامنهٔ آنکوه مزرعه پیدا بود که دو خواهران
میگفتند از اینجا تا آنجا بقدر دو میدان بلکه بیشتر مسافت بود اشجار هم داشت اعتمادالسلطنه
عرض میکرد آنجا بقدر شش سنگ آب دارد یکنفر سقا فرستادیم رفت و خبر آورد که
آب سرد خوبی دارد یک کوه هم بالاسر آستانه است موسوم بعقرق در کله گل
مخروطی است و قله اش برف هم داشت سالی که ناظم خلوت در بروجرد حکومت داشت
از اینکوه سنگ طلا پیدا کرده بطهران فرستاده بود خلاصه بعد از نهار قدری
استراحت کردیم عصر برخاسته چای و عصرانه خوردیم یک نفر شکارچی قوچی شکار
کرده جناب امین السلطان بحضور ما فرستاده بود تماشا کردیم مثل همان قوچهای
شکارگاههای طهران است عصر سوار شدیم که برویم بزیارت آستانه که سهل بن علی بن
ابیطالب علیه السلام در آنجا مدفون است رفتیم تا سر نهری که تلاشوئی میکردند بعضی عملجات
مشغول کار بودند کاسه ها را زیر آب میکردند و بعضی چیزهای کهنه از قبیل میخ و سکهٔ نقره
وطلا در آورده بحضور ما آوردند چندان چیز قابلی نبود انعام بآنها داده از آنجا گذشتیم

و رفتیم



و رفتیم بزیارت جمعیت زیادی از سید و ملا و رعایای دهات اطراف جمع شده بودند
وارد آستانه شدیم صحن باروح خوبی دارد اشجار دارد توی حرم هم دو گنبد دارد
یعنی بالای سر ضریح یک گنبد از ابتدا بنا کرده و بعد روی آن گنبدی دیگر ساخته‌اند
که دوره آن غلام گردش دارد خیلی بنای عالی و گنبد مرتفعی بنظر آمد این بناها از شاه
اسمعیل و سایر سلاطین صفویه است مرحومان محمد تقی میرزای حسام السلطنه و ظل
السلطان پسرهای خاقان مغفور فتحعلی شاه هم بعضی بناها در اینجا کرده‌اند موقوفه زیادی
دارد روی گنبد را مثل بامهای آهنی طهران از قدیم آهن پوش کرده‌اند جمعیت
قریه آستانه بقدر دویست الی دویست و پنجاه خانوار میشود عباسخان آستانه هم
در آنجا حاضر بود که از ملاکین و معتبرین آستانه است خدام آستانه همه از دولت
وظیفه و مستمری دارند که از بابت مالیات اینجا بآنها عاید میشود خلاصه زیارت کرده آمدیم
بیرون سوار شدیم قدری آمده بکالسکه نشسته یکساعت و نیم بغروب مانده بود که از آنجا
راه افتادیم و غروب بمنزل رسیدیم یکفرسنگ و نیم راه بود قدیماً این آستانه شهری
بوده و اعراب در اینجا می‌نشسته‌اند و احتمال میدهیم که چون اطراف اینجا کوه و بوضع
دربند است اعراب در اینجا یک اردوئی برای محافظت خودشان تشکیل داده بودند
و این تلاشوئی هم که میکنند و بعضی اشیاء عتیقه بدست میآورند از اسباب و اموال

همان زمان است دهاتی که در اطراف آستانه است اسامی آنها از اینقرار است
(قریهٔ ده سفید) ملکی عباسخان (ماهیدشت) ملکی ایضاً (قلعه رودخانه) ملکی ایضاً (قریهٔ
سعیدان) ملکی ایضاً (قریهٔ پرگله) ملکی ایضاً (قریهٔ برج) ملکی ورثهٔ حاجی ملا اسمعیل
(خوراجی) ملکی اعتضادالملک (قریهٔ پاگل) ملکی محمد تقیخان (قلعه آقا حمید) ملکی عضد
الملک و بعضی خرده مالک دیگر (قریهٔ دو خواهران) که خالصهٔ دیوان بوده و حالا
بملکیت باعتضادالملک واگذار شده است (قشلاق) ملکی اعتضادالملک (کادرس
آباد) ملکی آقا ضیا، (قریهٔ بالمان) ملکی اعتضادالملک و عباسخان (ظهیرآباد)
خرده مالک (قریهٔ پاموزج) ملکی عباسخان
امروز زین العابدین خان حسام الملک که سابقاً حاکم کرمانشاهان بوده و از همدان
بارده آمده است بحضور رسید

روز جمعه بیست و یکم

امروز باید بچهار باغ خسران برویم آمدیم بیرون که سوار شویم جناب امین السلطان
دم در بود غلامحسینخان پسر کوچک صمصام الملک هم که جوان باریک لاغری است
و صمصام الملک او را اسپر دهات و املاک عراق خود گذاشته است خلعت پوشیده
دم در ایستاده بود خلاصه سوار کالسکه شده رو بمغرب راندیم تا رسیدیم بقر و حصار

قریهٔ



قریهٔ فرطرف دست راست راه توی دره واقع است اطرافش هم باغات دارد اما قریهٔ حصار

در روی تپهٔ مرتفعی است که خانهایش بوضع بالا بالای اتفاق افتاده است یکدرهٔ کوچکی هم

هست که آنطرف دره نیز خانه ساخته اند کالسکه ما را از توی کوچهای ده میبردند ولی

راه کالسکه خوب نبود طرف شمال غربی این تپه چشمه ایست که پنجه علی میگویند اعتماد

الملک را فرستادیم برود سرچشمه را ببیند و خودمان هم با کالسکه رفتیم تا نزدیک

سرچشمه اعتماد السلطنه هم آنجا بود آب اینچشمه قدری کمتر از سراب هک است اما گوارا تر

و بهتر است بعد از دیدن سرچشمه رفتیم آنطرف چشمه که دو نهر میگذشت و میانهٔ دو نهر جزیره

تشکیل داده بود عیشتهار را فرمودیم آمدند از سنگ و تیر و شاخ و برگ اشجار روی

نهرها پل درست کردند رفتیم بجزیره و فرمودیم میان جزیره آفتاب گردان زدند خیلی

جای خوب با صفائی بود بهار افتادیم این دو قریهٔ فر و حصار سابقاً خالصهٔ دیوان

بوده و حالا بملکیت بحاجی صمصام الملک واگذار شده است در نزدیکی اینجا دهی دیگر هم

هست که تنگ توره میگویند و مال عباسقلیخان پسر صمصام الملک است از اینجا که

بسمت حران میروند باید از توی دره رو بجنوب بروند اما از سراب عمارت تا اینجا که همه جا

دره وسیعی است و از اینجا هم همینطور رو بمغرب ممتد است تا بخاک ملایر میرسد و تمام

طول این دره دهات و آبادی و زراعت است و دهاتی که از اینجا تا خاک ملایر در این دره

واقع است



واقع است از انقرار است اول تبصری ملکی صمصام الملک و از آنجا بلنجرود خالصه
و از بلنجرود بسوار آباد ملکی آقا محمد رضا و بعد بتبرچال ملکی حاجی سید ابوالفضل و بعد
وصل بلوک ملایر و همدان میشود امروز که میآمدیم در طرف دست چپ نزدیک بجاده
کوههای سختی بود که برف هم داشت و سبز بود اما طرف دست راست بفاصلهٔ نیم سنگ
کوههای خیلی سخت بود که خشک و بی برف بود کوههای دست چپ که سبز است آب رو
نیست و نمیتوان سواره بالای آنها رفت خلاصه نهار خورده تا دو ساعت بغروب مانده آنجا
بودیم بعد سوار کالسکه شده رو بجنوب راندیم و از ده تنک توره گذشتیم آبادی معتبریست
خانوار زیاد و باغات بسیار دارد همینطور با کالسکه از توی ده گذشتیم بعد از تنگه و گردنهٔ
کوچکی عبور کرده بجلگهٔ چهار باغ حران رسیدیم نزدیک غروب بود که وارد منزل
شدیم سراپرده را میان صحرا زده اند هوای اینجا خیلی خوب است نسبتی بمنزل پیش دارد
دهاتی که در این جلگه و طرف دست چپ راه دیده شد از انقرار است (قریهٔ حران ملکی
حاجی صمصام الملک) (قریهٔ کوسجلی ملکی حاجی زین العابدین خان یاور) (چقاسیا
ملکی ایضاً) (گل زرد ملکی حاجی صمصام الملک و وقفی) (قلعه چی علیا ملکی قاسم آقا
سلطان) (قلعه چی سفلی ملکی ایضا) دهات دست راست (قریهٔ کله ملکی حاجی
صمصام الملک) (قریهٔ قراسپاد ملکی حاجی صمصام الملک) (قریهٔ بهمنی ملکی

حاجی

حاجی فرج الله خان یاور فوج گراز) (قریهٔ خرجب ملکی عباسقلیخان) (قریهٔ جلایر ملکی حاجی فرج الله خان یاور) (سنگ سفید ملکی نعمت الله خان سرهنگ) تمام این صحرا که امروز آمدیم یا دهات بود یا زراعت آبی یا دیمی خیلی آباد و باصفا بود

روز شنبه بیست و دویم

صبح برخاسته سوار کالسکه شده راندیم برای سرنجه راه کالسکه خیلی پست و بلند و سنگلاخ بود تا رسیدیم بگردنه چون رفتن از گردنه با کالسکه صعوبت داشت سوار اسب شده از گردنه بالا راندیم زمینهای اینجا سنگ کوارتس زیادی دارد بسیار خوب سنگی است ببالای گردنه رسیده از آنطرف سرازیر شدیم برای ده زالیان تمام این کوه و درها زراعت است هرکجا کوه است حاصل دیمی کاشته و آنچه توی دره است زراعت آبی کرده اند همه جا از کنار زرعتها میرفتیم اینجاها را محل سربند عراق میگویند در این دهِ زالیان از قراریکه گفتند گل زرد زیادی داشته است اما ما ندیدیم مسافتی بالاتر از زالیان درخت بید بزرگی پیدا بود گفتیم برویم زیر آن درختها بنشینیم در کوههای اینجا هرجا چشمهٔ آبی دارد درخت بیدی کاشته اند همه کوهها زمان واسب رواست اگر اردو و جمعیت زیاد همراه نباشد با جمعیت کم شخص خوب میتواند در اینجاها گردش و تفرج کند یکراهی از پهلوی زالیان بسرنجه است که از گردنه بالا میرود اما راه کالسکه مسافت زیادی از پائین

دست است



دست است حرم سواره از همین راه گردنه رفته بودند والبته این راه بهتر از راه کالسکه
رو پائین است خلاصه رفتیم تا رسیدیم بزیر آندرخت بید آب کمی هم داشت فرمودیم
آفتاب گردان زدند چون خیلی عطش داشتیم قبل از نهار قدری شربت آبلیمو خوردیم
چون اینجا آخر خاک عراق است حکیم الممالک حاکم عراق تا سر نهارگاه در رکاب بود
و از اینجا مرخص شده مراجعت کرد بعد نهار خوردیم اعتماد السلطنه هم حاضر بود روزنامه
اروپ خواند بعد از نهار چون در اینجا محل استراحت نبود توقفی نکرده سوار کالسکه شده از راه
پائین راندیم بطرف منزل آقا فخر الملک و سایر پیشخدمتها را فرمودیم سواره از همان
راه گردنه بروند قدری که رفتیم بده کاتیت رسیدیم که ملکی حاجی آقا هاشم برادر آقا
ضیاء است که خوداو حالا در بروجرد است از اینجا گذشته دیدیم آنطرف راه رود
خانه ایست که بقدر پنج شش سنگ آب از آن جاری است اطرافش هم درخت بید داشت
دیدیم جای خوشی برای استراحت است فرمودیم رفتند کنار رودخانه در سایهای بید
آفتابگردان زدند قدری در آنجا استراحت کردیم میرزا محمد خان و بعضی دیگر از پیشخدمتها هم
در رکاب بودند بعد برخاسته سوار کالسکه شده راندیم برای منزل راه کالسکه
خیلی پست و بلندی داشت دهاتیکه در اطراف راه بود از اینقرار است اول (قریه
دوجفت که خرده مالک است) و بعد (ده صفر علی ملکی حاجی آقا هاشم) و (قریه



کلّه چوب) ملکی محمّد علیخان ایروانی سرتیپ که خودش حالا در آذربایجان است و محمّد حسینخان پسر محمّد سلطان عموی محمّد علیخان اینجا بود که در خمار خان نزدیک منزل دیده شد و بعد از قریهٔ (قلعه حاجی) که خرده مالک است و قریهٔ (گوشتان) ملکی عبّاسقلی سلطان فوج سربند گذشتیم این دهات که نوشته شد همه طرف دست راست واقع بود امّا دهات دست چپ (قریهٔ بیات سوخته ملکی یوسف سلطان) و (قریه سر کمری خرده مالک) و (قریهٔ خمار خان) بود یکساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم سراپردهٔ ما را کنار رودخانه که هشت نه سنگ آب داشت در میان بیدستانی زده بودند زمین هم همه چمن است خیلی جای خوب با صفائی است هوای بسیار خوشی دارد جناب امین السلطان حاضر بود امیرخان سردار حاکم بروجرد و لرستان هم که از شهر بروجرد آمده بود در اینجا بحضور رسید دوباره به بروجرد مراجعت میکند چون یکدو سه روز است قدری کسالت داریم بنا شد قدری در اینجاها بمانیم و راحت کنیم منزل سرنجه اگرچه خاک بروجرد است لیکن اینجا که اردو افتاده است قریهٔ خمار خان و از مضافات سربند است رودخانه که از جلو چادر ما میرود همان رودخانهٔ ایست که امروز در بین راه دیده شد آنطرف رودخانه خاک سرنجه و بروجرد است اینطرف خاک سربند

روز یکشنبه بیست و سیم



امروز در اینجا اتراق است صبح برخاستیم الحمد لله امروز حالت ما بهتر بود و رفع کسالت
شد تا عصر در منزل بودیم و سوار نشدیم عبد المجید خان پسر ما ژور استو داخ دیده شد
که از سنندج کردستان آمده است و باز مراجعت میکند هوای اینجا خیلی خوبست
روزها نسیم ملایم خوشی میوزد و شبها سرد است بطوری که آدم میل باتش میکند اما هوای
سالم خوبی است و هر آدم ناخوشی که باینجا بیاید یقیناً صحیح و سالم میشود در ییلاقات
خوش طهران مثل اوشان و فشند هیچوقت هیچ هوائی ندیده ایم

روز دوشنبه بیست و چهارم

امروز هم در اینجا اتراق شد صبح برخاستیم دیدیم الحمد لله حالتمان خیلی خوب است
جناب امین السلطان و رؤسای اردو را خواسته بودیم بحضور آمدند بعضی فرمایشات
درباب اردو فرمودیم دیروز هم آغا غلامحسین خان خواجه را با امیرخان سردار
بشهر بروجرد فرستادیم که منازل ما و حرمخانه را معین کنند امروز هم همه را در منزل
بودیم نوشتجات و عرایض زیادی بحضور آوردند بقدر سه ساعت بملاحظه و جواب آنها
مشغول بودیم امین خلوت و فخر الملک هم در حضور مشغول خواندن عرایض و نوشتن
جوابها و احکام بودند

روز سه شنبه بیست و پنجم

امروز



امروز باید برویم بروجرد صبح زود حرم و بسیاری از خدام رفته بودند ما نهار را
در این منزل خورده بعد از نهار بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم امروز راه
کالسکه چندان خوب نیست پست و بلندی و نهرهای متعدد که پل روی آنها بسته اند
زیاد دارد در رفتیم تا از ده سرنجه گذشتیم مقابل سرنجه در آنطرف راه هم دهی دیگر بود
که اسمش دو دانگه است و بازده و آبادی متعدد دیدیم که پیوسته بهم بود کوهها هم همه
نرمان و پوشیده از حاصل دیمی بود که هر چه نگاه میکردیم بجز ده و آبادی و سبزه
و زراعت دیمی و آبی چیز دیگر دیده نمیشد مسافتی که طی کردیم کم کم آبادی دهات تمام
شد و رسیدیم بزیر گردنه که آنطرف گردنه سوارهای ملتزم رکاب و سوارهای
ابوابجمعی امیرخان سردار و سواره الوار تماماً صف کشیده بودند جناب امین السلطان
و عزیز السلطان و مجدالدوله و سایر پیشخدمتها هم همه در رکاب بودند گاهی با کالسکه و
گاهی سواره میرفتیم تا رسیدیم بسوارهای جمعی امیرخان سردار و طوایف الوار و غیره
بعضی سوارها هم تازه امیرخان سردار از این طوایف بامر دولت گرفته است که
سوارهای بسیار خوب رشیدی بودند عبدالله خان بختیاری هم با سوارهای
بختیاری ایستاده بودند عبدالله خان گوشش کر است و هیچ نمی شنود اما میگفتند
آدم عاقل باهوش زرنگی است بعد رسیدیم بتوشمالهای(۱) الوار که از اسبها پیاده

(۱) ریش سفیدان و بزرگان طوایف الوار را باصطلاح خودشان توشمال میگویند

پیاده



پیاده شده ایستاده بودند بهمه اظهار التفات کردیم وهمینطور سواره از جلو دسته جات
سوار میگذشتیم سوارهای بیرانوند و سگوند و غیره از طوایف لرستانی همه بودند
واکثر تفنگ مارتینی داشتند اما لباسشان همان لباس الوار بود سوار و پیاده زیادی هم
از شهر آمده بودند سوارهای امیرخان سردار روبهم رفته دو هزار نفر میشدند که
سواره الوار و ملتزمین رکاب کلیةً قریب چهار هزار نفر بودند بواسطه جمعیت سوار
گرد و خاک غریبی شده بود آمدیم تا رسیدیم بسوارهای کشیکخانه و سایر سواران ملتزم
رکاب که همه سواره بصف ایستاده بودند بعد بگردنه دیگر رسیدیم که از بالای گردنه
شهر بروجرد و سیلاخور علیا و کوه برفی که نزدیک شهر بروجرد است و دهات و آبادی
اطراف همه پیدا بود تمام کوه و صحرا سبز و خرم بود از دهات زیاد گذشتیم و دیدیم
که بعد اسامی آنها نوشته میشود هرچه بشهر بروجرد نزدیک میشدیم و روبپائین میرفتیم
حاصل زراعتها کم کم زرد شده بود و بلکه بعضی جاها را درو کرده بودند قدری دیگر که رفتیم
سوار کالسکه شده راندیم عرض راه همه جا از هر دو طرف بوستان و زراعت تریاک
بود اما جمعیت مردم شهری و تماشائی حد و حصر نداشت و مانع از تماشای زراعات
و بوستانها بود نزدیک شهر که رسیدیم چون دیدیم جمعیت مردم که همه باستقبال
و دیدن ما آمده اند توی کالسکه نمیتوانند ما را ببینند سوار اسب شدیم رو به شهر

و هر جا هم



و هر جا هم که مشرف بمعبر ما بود از دور و نزدیک چادر و آفتاب گردان زده بار همینطور
مرد و زن اجتماع کرده بودند که اکثر نجبای شهر بودند و همه بصداهای بلند دعا و اظهار
شادی میکردند متجاوز از چهل هزار نفر جمعیت بنظر آمد گرد و خاک غریبی بود طرف دست
چپ ما شهر بود طرف دست راست باغات و همه جا از طرفین پشت در پشت مردم
ایستاده بودند از یک کوچه عبور کردیم که فوج طهران که سا خلوی بروجرد هستند
در آنکوچه ایستاده بودند قدری هم از فوج سیلاخوری بودند امیر خان سردار چند
(آرک دو تریوم) یعنی طاق نصرت در سر راه ما ساخته بود رفتیم بطرف مغرب شهر
که باغ مرحوم محمد تقی میرزای حسام السلطنه پسر خاقان مغفور فتحعلی شاه در آنجا است
و آنجا را برای منزل ما معین کرده اند باغ بزرگی است بعضی چنارهای عظیم دارد
امیر خان سردار تازه دیواری دور آن کشیده و تعمیر کرده است وسط باغ برای ما
چادری زده بودند رفتیم بچادر قدری استراحت کرده از خستگی راه در آمدیم بعد رفتیم
بچند اطاقی که امیر خان سردار در طرف شمال این باغ ساخته است میوه جات و حلویات
زیاد گذاشته بودند قدری در اطاقها گشته آمدیم بیرون بعد رفتیم عمارات و منازل
حرمخانه را که عمارتهای متعدد و جدا از یکدیگر است تماشا کردیم عمارات اندرونی اینجا
خیلی شبیه است باندرونی قصر یاقوت که میرزا محمد خان مشیخدمت در سرخه حصار طهران

برای ما



برای ما ساخته است هوای بروجرد چندان ییلاقیت ندارد مثل هوای تابستان

طهران قدری بهتر است

دهاتی که امروز در عرض راه دیدیم از اینقرار است طرف دست راست جاده

(دره نقدی خرده مالک) (قلعه مهر ضیا خرده مالک) (سر دره خرده مالک)

و دهات زیاد دیگر که نوشتن اسامی آنها اسباب تطویل میشود

شب آمدیم بیرون روی تخت بندی چادر زده بودند رفتیم بچادر آتشبازی کردند خوب

آتشبازی بود

حالا فصل توت بروجرد است و در این باغ درخت توت زیاد دارد سار زیادی هم

سیاه و خاکستری رنگ در این باغ برای خوردن توت جمع شده اند و لق لق هم روی

چنارها آشیانه دارند که شب و روز صدای منقارشان میآید (آلو بالو هم در این باغ

زیاد است که تازه رسیده است)

از قراریکه بتلگراف خبر دادند عبدالعلیخان پسر سعد السلطنه که باصرار از پدرش

اذن رفتن بزیارت مشهد مقدس را گرفته و رفته بود در سبزوار بناخوشی عام

مبتلا شده مرده است

روز چهارشنبه بیست و ششم

امروز

امروز باز در منزل ماندیم که شاهزادگان و معارف بروجرد و رؤسای الوار بحضور بیایند
رفتیم بهمان چادری که زیر چنارها زده بودند نهار خوردیم جناب امین السلطان حضور داشت
پیشخدمتها و عمله خلوت هم حاضر بودند بعد از نهار خوانین الوار را با توشمالها بحضور آوردند
یک جوان رشید خوشروی خوش سیمائی با ریش بلند میان آنها بود که اسمش سید
مهدیخان سلسله ایست و بعد خوانین گودرزی را که اولاد کریمخان هستند بحضور آوردند
قدری با آنها فرمایش و اظهار التفات کردیم بهمه هم خلعت و نشان التفات شده بود
بقدر صد نفر میشدند که اسامی آنها بعد نوشته میشود و بعد از آن شاهزادهای ساکن
بروجرد بحضور آمدند که اسامی آنها را هم بعد خواهیم نوشت سه ساعت بغروب مانده سوار
شدیم و عبدالحسین میرزای پسر مرحوم امیر تیمور میرزا را قرار مودیم برای بلدیت
ملتزم رکاب باشد و رفتیم برای چشمهٔ بنفشه که راه رو بجنوب بود از دم باغی که منزل جناب
امین السلطان است گذشتیم نهرهای زیادی سر راه بود که آب زیاد داشت بقدر
ده سنگ و پانزده سنگ از بعضی نهرها آب جاری بود طرفین راه هم همه باغات
و حاصل زراعت بود رفتیم تا رسیدیم بقریهٔ (کوشه) که تقریباً متصل بشهر است از آنجا گذشته
رفتیم تا رسیدیم برودخانهٔ رودخانهٔ عظیمی است تقریباً دو مقابل رودخانهٔ جاجرود آب دارد
و از سمت دره‌های دنائی میآید باز همه جا طرفین راه یا حاصل آبی است تا دهی رفتیم تا رسیدیم

بده زرشک که شبیه بهات قشلاقی است اهالی ده بیرون ده چادر زده بودند طایفه
غربی هستند جنسشان میانه قراچی و لر و کرد است لباس عربی هم داشتند گوسفند دارند
و کارشان دوغ و ماست و کشک و روغن ساختن است طرف دست راست راه ده
حاجی آباد بود کم کم راه سربالا شد کوه زمان خوبی بود تمامش را زراعت دیم کرده
بودند و حاصلها زرد شده بود حالا وقت درو حاصل اینجاها است راندیم تا سر قله کوه
از آنجا شهر خیلی خوب نمایان بود و تماشا داشت دره هم بطرف مشرق ممتد بود که منتهی بشترکوه
میشود و شترکوه هم در آخر این دره پیدا بود این دره خیلی وسیع و تمامش پوشیده از سبزه
و حاصل و ده و آبادی است خیلی خوب منظری دارد از شهر بروجرد به پایین و حدود دیه‌ها
تیلاخور سفلی است خلاصه از قله سرازیر شده قدری که رفتیم توی دره سنگهای
سیاهی بود و چشمه آبی از میان احجار بیرون میآمد بقدر چهار سنگ و هرچه پایین تر
میرفت آب زیادتر میشد آب سرد خوبی بود پیاده شدیم مجدالدوله و فخرالملک و جلال
الملک و میرزا محمدخان و اکبرخان نایب ناظر و ناظم خلوت وغیره در رکاب بودند
از شهر تا اینجا یکساعت راه است یکساعت هم باید برگردیم فرصتی برای توقف نبود بقدر
نیمساعت در اینجا بودیم چای و عصرانه خورده یکساعت بغروب مانده مراجعت بمنزل
نمودیم در حوالی این چشمه و دره کبک زیادی داشت

اسامی

اسامی رؤسای الوار معارف و اعیان بروجرد که بحضور رسیدند از اینقرار است
(طایفه سگوند) بسرکردگی محمد علیخان و فاضل خان (طایفه حسنوند) بسرکردگی
صمید مهدیخان (طایفه یوسفخان) بسرکردگی آزاد خان و عادل
خان (طایفه کولیوند) بسرکردگی مهدیخان (طایفه پاپی) بسرکردگی علیمراد
خان (طایفه طرخانی) بسرکردگی قاسمخان (طایفه امرائی و سوری)
بسرکردگی ظفر علیخان و جعفرقلیخان (طایفه مومیوند نورعلی) بسرکردگی
نعمت الله خان (طایفه کاکاوند) بسرکردگی عباسقلی خان و کرمعلیخان
(طایفه بیرانوند) بسرکردگی لطفعلی خان و عباسقلی خان (طایفه
جودکی) بسرکردگی محمد علی خان (طایفه ایونیوند) بسرکردگی
محمد علی خان (طایفه قاید رحمتان) بسرکردگی فرج الله خان
(سواره بختیاری و بروجردی) بسرکردگی عبدالله خان سرتیپ و
امامقلی خان موکوئی و بهرامخان (سواره گودرزی و خوانین آنها)
(سواره یاراحمدی) بسرکردگی حیدرخان سرهنگ (سواره مخصوص
امیرخان سردار) (سواره ناصر) (سواره نهاوندی)
بسرتیپی محمد ابراهیمخان (سواره خمسه) بسرتیپی حسینقلی خان



وحسنخان

وحسنخان سرتیپ (سواره ملایری) بسرتیپی عبدالله خان (سواره نانکلی) بسرکردگی نصرت الله خان پسر امیرخان سردار که رویهم رفته سه هزارو هفتصد نفر سوار بودند

(شاهزادهای ساکن بروجرد اولاد مرحوم احتشام الدوله) علی محمد میرزا اکبر میرزا غلامحسین میرزا اسدالله میرزا محمد جعفر میرزا نوادهٔ مرحوم محمد تقی میرزای حسام السلطنه ابراهیم میرزا محمد حسن میرزا مصطفی میرزا مرتضی میرزا حاجی جهانگیر میرزا فتح الله میرزا سلطانمحمد میرزا سلطان یوسف میرزا کمال الدین میرزا عبدالله میرزا حسینقلی میرزا (خوانین قاجار اولاد حاجی محمودخان قاجار) محمد حسنخان حاجی ابراهیمخان (اولاد مرحوم حاجی محمد صادق خان) حاجی محمد حسینخان رضاقلیخان حاجی امیرحسینخان حاجی محمد کاظمخان حاجی علی اکبرخان (اولاد حاجی محمد علی خان قاجار) محمد ولیخان (مستوفیان ولایت بروجرد) میرزا ابراهیم میرزا محمد علی میرزا حبیب الله

(خوانین وغیره) داراب خان علیخان دیوان بیگی میرزا هادی کلانتر حاجی موسی خان خسروخان حاجی حسنخان علیمحمد خان حبیب الله خان

فرج الله



فرج الله خان

(کدخدایان محلات شهر) یعقوبخان میرزا صالح حسینخان تقیخان

دوخان فریدون حاجی علیخان مشهدی محمد علی

(خوانین گودرزی) علیخان غلام پیشخدمت حاجی حسنخان رضاخان میر تیپ

باقرخان سرهنگ تلگرافخانه الله قلیخان یاور ابراهیمخان سرهنگ

رجب خان یاور کاظمخان غلامحسین خان محمد علیخان عباسقلی خان یاور

(تجار بروجردی) حاجی سید آقا حاجی ملا ابوطالب حاجی غفور حاجی ملا

احمد حاجی غلامحسین حاجی نصرالله حاجی محمد حسین حاجی محمد هادی حاجی جعفر

(تجار اصفهانی) حاجی محمد رضا آقا محمد صادق آقا محمد علی حاجی علی اکبر

حاجی ابوالقاسم آقا محمد باقر

(تجار کاشانی) آقا سید آقا کوچک امین التجار حاجی محمد تقی حاجی

محمد کاظم

(تجار دزفولی) خواجه محمد باقر مولی خواجه محمد حسین مولی حاجی عزیزالله

حاجی علی اکبر حاجی جعفر

(جماعت چیت ساز) حاجی علی اکبر پوئی حاجی محمد سید موسی

روز جمعه



روز جمعه بیست و هشتم

امروز خیال داریم برویم سبزاب و تائی صبح برخاسته آمدیم بیرون سوار کالسکه شده رو بمغرب
راندیم از پهلوی اردو و نزدیک چادر جلال الدوله که توی باغی زده بود گذشتیم که
باصطلاح اهل بروجرد باغهای محوطه بهشته آکبیه میگویند از کوچه باغ زیاد و پلهای
متعدد که روی نهرها بسته بودند با کالسکه عبور کردیم اما کالسکه از اینجاها بزحمت میگذشت
تا اینکه راه کالسکه سربالا و خوب و هموار شد و همه جا سربالا رانده دو ساعت و نیم
بلکه سه ساعت راه رفتیم تا رسیدیم بسر چشمه و تائی در بین راه همینکه بسر گردنه رسیدیم
از دست راست جلگه سیلاخور علیا نمایان شد که بقدر صد پارچه ده و آبادی داشت
یک ده خیلی معتبری هم پیدا بود که اسمش اشتربیان است و میگفتند بقدر هزار خانوار
جمعیت دارد اطراف هم همه دره و ماهور و پوشیده از سبزه و زراعت دیمی و آبی
بود کوه الوند همدان هم از دور پیدا بود که چند لکه برف داشت لطفعلیخان سرهنگ
فوج سیلاخوری هم که دو دانگ از این ده و تائی مال او است خودش در رکاب
بود و بلدیت میکرد و اسامی دهات را میدانست و بعرض میرسانید رفتیم تا رسیدیم
باول تنگه که چند نهر آب صاف از آنجا جاری بود و از توی دره هم رودخانه میگذشت
و از اینجا جلگه تشکیل مییافت درحقیقت از اینجا جزو جلگه گفش گری است میرزا محمدخان

و فخر الملک



و فخر الملک هم در رکاب بودند اکبرخان نایب ناظر و معتضد السلطنه و احمد خان
و سایر پیشخدمتها هم اول همین تنگه ایستاده بودند حاجب الدوله هم همراه آمده
بود که یورت سراپرده را معین کنیم که بدهد بزنند فرمودیم اول همین تنگه پیشخانه را
بیاورند و چادر بزنند چون از اینجا باید بحسین آباد برویم سر راه هم هست و راه
نزدیک است اردو همینجا بیفتد امیرخان سردار هم در رکاب بود راندیم سربالا
راه را همه جا خوب ساخته اند اما چون سربالا بود و کالسکه بصعوبت میرفت از کالسکه
پیاده شده سوار اسب شدیم و پی آبی را که از دره میاید همین طور گرفته راندیم بعضی جاها
در توی دره درخت بید کاشته بودند رفتیم تا رسیدیم بجلگه و تنائی اما جلگه بزرگی نیست
بلکه دره وسعتی پیدا میکند و ده و آبادی در اینجاست که بقدر سیصد خانوار میشود
ده پاکیزه ایست خانها از سنگ و گل دارد خانه خوب قابلی ندارد مگر یکخانه که
مال یعقوب سلطان پسر لطیفخان است چشمه آبی از بالای ده بیرون میاید و
از دور یک سکوئی میگذرد که این سکو را دور حلقه یک چناری ساخته اند که
میگویند این چنار پنجهزار سال عمر دارد و از شدت کهنگی وسط چنار سوخته و تمام شده است
کتلهای بزرگ دارد و معلوم است که خیلی کهنه و قدیم است دور ریشه چنار بایستی
بیست ذرع باشد آب سرد صاف گوارائی از این چشمه بیرون میاید که هیچ نسبتی



بچشمهای سراب نیک و عمارت و سایر جاها نداردپیاده شده تماشا کردیم بعد سوار
شده از توی آبادی ده بیرون رفته از تپه بالا آمدیم که سرابهای آنطرف را هم
تماشا کنیم سر تپه که رسیدیم دیدیم چشمهای زیادی هم از آنجا جاری است سراب
و ناتی از اینطرف تپه و این چشمها از آنطرف جاری شده رودخانه را که بشهر بروجرد
میآید تشکیل میدهند که یک تپه میانهٔ این دو سراب فاصله است اما آنطرف تپه درخت
زیادی نداشت و چندان صفائی نبود اینطرف اشجارش بیشتر است دوباره برگشته
آمدیم سر همان آب و ناتی بقدر دو هزار قدم زیر دست ده که درخت بید
زیادی داشت و چمن بود کنار رودخانه محل خوبی را انتخاب کرده فرمودیم
آفتاب گردان زدند و نهار افتادیم اینجا هوای بسیار خوشی داشت دو طرف
این دره کوههای خیلی بلند سبز برفی خوب دارد که همه جا اسب رو است و یکراهی هم
از اینجا دارد که بنجاوه و الشتر لرستان میرود بعد از نهار قدری استراحت
کرده برخاستیم چای و عصرانه خورده دو ساعت و نیم بلکه زیادتر بغروب مانده
بود که سوار شدیم و راندیم برای منزل و یکربع بغروب مانده وارد منزل شدیم
شب بعد از شام جناب امین السلطان و مجد الدوله و امیر خان سردار و اکبر
خان نایب ناظر و اعتماد الحضره را خواسته بودیم بحضور آمدند و بعضی فرمایشات



بآنها فرموده مرخص شدند و رفتند

دهاتی که امروز در دست راست جاده از مسافت زیادی دیدیم از اینقرار است

(قریهٔ قلعه شمشا دخرده مالک) (قریهٔ قلعه حاتم ملکی حاجی میرزا ابوتراب) (قریهٔ قلعه کوچک ملکی حاجی یوسف) (قریهٔ توزه زن ملکی مظفر الملک) (قریهٔ چهار بره ملکی باقر خان) (قریهٔ بنه دیزه ملکی بضیا) (قریهٔ برکت آباد ملکی عبد الرحیم خان) (قریهٔ دره گرگی خرده مالک) (قریهٔ کیال دست چپ خیلی نزدیک بجاده وخرده مالک است)

شنبه بیست و نهم

امروز باید به کولیدر بگردش صبح برخاسته آمدیم بچادر زری بزرگ که زیر چادرها زده بودند جناب امین السلطان بحضور آمده نشست بعضی کارها و فرمایشات با او داشتیم بعد از فراغت از کار بعضی علمائیکه تا بحال بحضور نیامده بودند جناب امین السلطان بحضور آورد چون مصمم حرکت بودیم همینطور ایستاده آنها را ملاقات کردیم جناب حاجی آقا هاشم برادر جناب آقا ضیا، با اتباعش بودند جناب آقا سید باقر امام جمعهٔ جدید خرم آباد هم که عصای مرصع و خلعتی باو داده بودیم بود بعد از دیدن علما سوار اسب شده راندیم برای کولیدر باز از همان ده گوشه

گذشته



گذشته دست راست راهی بود از آنجا سربالا شدیم و از نزدیکی چادرهای فوج طهران و فوج پشت کوهی و غیره گذشته راندیم هوا بشدت گرم بود در راه هم خیلی دور بود بقدر دو ساعت راه رفتیم و همه جا راه سربالا بود تا بیک دره رسیدیم درخت بید و چشمه داشت باز رفتیم بالاتر ده کولیدر هم که خانوار کمی داشت از بالا پیدا بود این ده مال دختر مرحوم خانلر میرزای احتشام الدوله زوجه مظفر الملک است مسافت زیادی که سربالا راندیم بدره رسیدیم از طرف دست چپ سرازیر شدیم دو چنار بزرگ و چشمه آبی در اینجا است که سراب کولیدر میگویند این چنارها هزار و سیصد ساله اند و هر دوشان خیلی بزرگ و از وسط آنها یکسته چنار بسیار عظیمی روئیده است چشمه آب سرد صافی هم از زیر این چنارها بیرون میآید اما جریان آب صدا ندارد و کم کم رود پائین که میرود آبش بقدر سه سنگ میشود اطراف چشمه هم اشجار کاشته اند مجد الدوله و اکبر خان نایب ناظر کارخانه را از صبح باینجا آورده ناهار گرم حاضر کرده بودند پیشخدمتها هم حاضر بودند ناهار آوردند خوردیم هوای اینجا هم اگرچه سایه چنار و کنار چشمه است اما چندان ییلاق نیست تقریباً مثل هوای رستم آباد شمیران طهران است بعد از ناهار قدری استراحت کرده برخاستیم اینجاها کبک زیادی دارد دیگر راهی هم از اینجا دارد

که میرود



که میرود بمیان ایل بیرانوند لرستان چون با بیستی بشهر میرفتیم زیاد تر توقف نکرده

سوار شده راندیم در مراجعت از راهی دیگر آمدیم باز هوا گرم بود و عرق کردیم

قدری که آمدیم افتادیم براه کیال و کی خاسر خر کی خاسر خر کوهی است

خشک شبیه بکوه دوشان تپه که در وسط صحرا بالا سر ده کیال واقع است

چون اینکوه بیخود توی این صحرا واقع شده اسمش را سر خر گذاشته اند آمدیم نزدیک

اردو رسیدیم باغی دیدیم از باغات محوطه شهر که تکیه میگویند گفتند مال

حاجی آقا محمد است خیابانی داشت و بنظر باغ خوبی میآمد سواره رفته نگاهی

کرده از آنجا گذشتیم و آمدیم بمنزل

روز یکشنبه غره ذی الحجة الحرام

امروز سوار نشده تمام روز را در منزل ماندیم آمدیم بچادر بزرگ پیش از نهار

امیر خان سردار فوج طهران را بحضور آورده دم در باغ از پیش ما گذرانید

و مرخص شدند که بطهران بروند دسته توپچیان خرقانی را هم بحضور آورده

بودند بعد از دیدن فوج و توپچی نهار خوردیم بعد قدری استراحت کرده دو ساعت

بغروب مانده برخاسته آمدیم بیرون سوار شده راندیم برای تماشای مسجد شاه

بروجرد جناب امین السلطان و عزیز السلطان و سایر پیشخدمتها هم پیاده در رکاب

بودند



بودند اول که سوار شدیم طرف دست راست باغی دیدیم پرسیدیم از کی است
عرض کردند مال اکبر میرزای پسر مرحوم خانلر میرزای احتشام الدوله است
که خانه و مسکن او هم آنجا است از آنجا گذشته بکوچهای شهر افتادیم کوچها
همه سنگ فرش است رسیدیم بیک محوطه که جمعیت زیادی ایستاده بودند چون
ما نزدیک شدیم بصدای بلند بنای دعا و صلوات فرستادن گذاشتند
بقسمی که اسب میخواست رم کند از آنجا از اسب پیاده شده پیاده آمدیم برای مسجد
شاه دیگر محوطه و میدان و بازاری در این راه نبود همه جا از کوچها رفتیم
تا رسیدیم بدر مسجد که در دست راست واقع بود داخل مسجد شدیم حیاط بزرگی
دارد شبیه است بمسجد شاه طهران و این مسجد هم از بناهای خاقان مغفور فتحعلی
شاه است قدری مرمت لازم دارد با میرخان سردار فرمودیم هزار تومان
از تیات خرج بعمیر مسجد کند توی صحن مسجد جمعیت زیادی از علمای بروجرد که
جناب آقا سید هبة الله و اتباع او و جمعی دیگر بودند حضور داشتند آمدیم زیر گنبد
کفش کنده داخل مقصوره شدیم گنبد بسیار بزرگ عالی دارد خیلی مسجد خوبی است
نماز خوانده بیرون آمدیم و باز پیاده مراجعت بمنزل کردیم هوا خیلی گرم است
چنانکه در راه عرق زیادی کردیم

روز دوشنبه



روز دوشنبه دوم

امروز باید از بهشهر بروجرد برویم سرچشمه ونائی که در یکفرسنگ و نیمی شهر بطرف
نهاوند واقع است صبح زود یکساعت بدسته مانده برخاستیم آمدیم بیرون فوج پشتکوه
لرستان ابوالجمعی حسینقلی خان والی (صارم السلطنه) که بقدر پانصد نفرشان
در اینجا ساخلو هستند امیرخان سردار بحضور آورده بود همه جوانهای رشید
بودند و صاحبمنصبهای خوب داشتند اکثرهم از طوایف هستند از طایفه خزل که در نهاوند
وحدود آنجا بیابانشینند بقدر هزار خانوار در پشتکوه لرستان می نشینند دو دسته از این
سربازها هم از طایفه خزل بودند فوج را دیدیم و از سان گذشتند بعد بکالسکه
نشسته راندیم عزیز السلطان و پیشخدمتها هم در رکاب ما بودند راه کالسکه را همه جا
خیلی خوب ساخته اند راندیم برای منزل همینکه ببالای تپه ها رسیدیم سوار اسب
شدیم دست چپ دره بود از محاذی ده شیخ میر که مال جناب حاجی آقا محمد است
سرازیر شدیم برای سر رودخانه که بشهر بروجرد میرود هرقدر بالاتر رفتیم دیدیم
دره تنگ تر میشود جای نهار خوری نیست برگشتیم قدری پائین تر جای وسیع خوبی
در کنار رودخانه انتخاب کرده فرمودیم آفتاب گردان زدند بنهار افتادیم عزیز
السلطان و مجد الدوله و پیشخدمتها حاضر بودند نهار خوردیم و تا دو ساعت بغروب مانده در اینجا

توقف



توقف و استراحت کرده از دره آمدیم بالا بالای تپه که رسیدیم کالسکه حاضر بود سوار کالسکه شده راندیم تا نزدیک منزل نزدیک منزل دوباره سوار اسب شدیم و از بالا دست چادرهای خودمان آمدیم تا دم چادر جناب امین السلطان پیاده شدیم جناب امین السلطان بحضور آمد و همینطور با امین السلطان فرمایش کنان رفتیم سراپرده حاجب الدوله هم حاضر بود بعضی فرمایشات فرمودیم در رفتند چادر ما را کنار رودخانه و آبی که از و تائی میآید زده اند هوای اینجا خیلی خوب و معتدل است انشاالله چند شبی خیال داریم اینجا بمانیم حکیم نظر عماد الاطبا روزی که وارد بروجرد میشدیم از کالسکه افتاده و قلم پایش را کالسکه خرد کرده و بجهه معالجه پای خود در بروجرد مانده است تا بیست روز دیگر هم مشکل است بتواند حرکت کرده بیاید

روز سه شنبه سیم

دیشب ساری اصلان و میرشکار و کشیکچی باشی و حسینقلی خان والی را خواستیم بحضور آمدند میرشکار و ساری اصلان حکم شد صبح بروند بالای کوهی که مشرف بصفحه لرستان است هم خرس یا شکار دیگر پیدا کنند و هم راه را ببینند چطور است که خودمان هم برویم بالای کوه و صفحه لرستان را تماشا کنیم

صبح



صبح برخاسته سوار شدیم و همان کنار رودخانه و تنائی را گرفته سربالا راندیم و آمدیم تا از رودخانه هم که بشهر بروجرد میرود گذشته سربالا شدیم در این بین غلامحسینخان پسر میرشکار را دیدیم میآید و عرض کرد که میرشکار عرض میکند راه خیلی سخت و بد است و مسافت هم زیاد است ما هم برگشته سرچشمه همین رودخانه که بشهر بروجرد میرود که اسمش چشمه دروغ زن است و بقدر بیست و پنج سنگ آب سرد خوبی دارد که روی آب بواسطه ریختن بروی احجار کف میکند و سفید میشود و خیلی صفا دارد فرمودیم آفتاب گردان زدند هوا هم بسیار خوش بود نهار خوردیم بعد از نهار عرایض و نوشتجات زیادی بحضور آوردند تماما را با امین خلوت خوانده و جواب فرمودیم و همه را دادیم بامین خلوت برد برای جناب امین السلطان بعد از فراغت قدری استراحت کردیم و تا عصر اینجا بودیم جای خوبی بود الحمدلله خیلی خوش گذشت

بعد از خوردن چای و عصرانه سوار شده مراجعت باردو کردیم

روز چهارشنبه چهارم

صبح قدری دیر از خواب برخاستیم و آمدیم بیرون که سوار شده برویم بسر آب سفید جناب امین السلطان دم در پیاده ایستاده قوام الملک را که از شیراز احضار کرده بودیم و تازه وارد اردو شده بحضور آورده بود قوام الملک خیلی شبیه است

بجوانیهای



بجوانیهای میرزا فتحعلی خان صاحبدیوان دو پسر کوچک هم دارد که همراه خود
آورده است او را مرخص فرمودیم که با پسرهایش برود بطهران بعد قدری هم
با جناب امین السلطان و شجاع السلطنه سردار فرمایشات کرده سوار شدیم
و همین نهر آب و تائی را گرفته سربالا راندیم جلال الملک و اکبرخان نایب ناظر هم
از جلو رفته سرچشمه آفتاب گردان زده و نهار حاضر کرده بودند آمدیم تا رسیدیم
بو تائی ساعدالدوله سردار قشون عراق هم اینجا بود و بحضور رسید اما بعد از ساعتی
احوالش بهم خورده مرخص شد و رفت بمنزل لطیفخان سرهنگ حاضر شده جلو ما افتاد
و بلدی میکرد علیخان گودرزی هم که غلام پیشخدمت بوده حالا پیرمردی
نود ساله است و ریش بلندی دارد جلو افتاده بود و بلدی میکرد معرفت و بلدیت
تامی باینجاها دارد عزیز السلطان و پیشخدمتها هم همه در رکاب بودند از ده و تائی
که گذشتیم دره وسعتی پیدا کرده باز قدری که رفتیم تنگ شد و دربند تنگی شد از جلو
باز کوههای بلند برفی پیدا شده مسافت زیادی رفتیم تا دست راست دیدیم کوه سخت
بلندی است و چشمه سفید از آن جاری است این چشمه شبیه است بسفید آب بالای لشتک لار
و همینطور آبش بواسطه خوردن با حجار کف کرده سفید میشود و پس از زیر میآید سربالائی
بدی بود راندیم سربالا تا بسر چشمه رسیدیم در آنجا تخت بزرگی بسته اند و روی سکو

درختهای



درختهای بید کاشته توی دره هم اشجار بید زیادی دارد خیلی جای خوب باصفائیست
آبش هم بسیار خوب و گوارا است پنج شش چشمه است که از زیر سنگ بیرون میآید که روی هم
بقدر شش هفت سنگ آب دارد و بسیار زیر شده صدا میکند از منزل تا اینجا تقریباً
دو فرسنگ راه است آفتاب گردان زیادی برای ما و ملتزمین رکاب زده بودند
و نهار گرم حاضر کرده بودند نهار خوردیم اعتماد السلطنه حاضر بود روزنامه اروپ
خواند بالای اینکوه مسافت یکمیدان از چشمه غاری است که وضع آن خالی از غرابت
نیست اما راه سختی دارد شاه پلنگ خان و ادیب الملک و علی آقا رفته بودند توی
غار را تماشا کرده آمده بودند از وضع آن تعریف میکردند که طاق بسیار بلندی دارد
بارتفاع شمس العماره و جای عجیبی است اما توی غار آب ندارد مجد الدوله هم دیروز رفته
بود توی این غار را تماشا کرده بود خلاصه بعد از نهار بقدر یکساعتی استراحت
کردیم و تا دو ساعت و نیم بغروب مانده اینجا بودیم چای و عصرانه خورده چون راه
دور بود و بایستی زودتر مراجعت کنیم سوار شدیم و رفتیم تا رسیدیم بوتانی ده و نائی
سه قسمت است قسمت عمده اش مال شاهزاده خانم دختر احتشام الدوله مرحوم است یکقدری
از آن هم مال لطفعلیخان سرهنگ است و یک قسمت جزئیش هم مال علیخان گودرزی
غلام پیشخدمت است این چشمه سفید و اراضی محوطهٔ آن هم مال علیخان است و خودش هم

سکوئی



سکوئی بسته است علیخان با اینکه هشتاد الی نود سال دارد مرد خوش بنیه زنده دلی است

در مراجعت براهی دیگر و رای راهی که صبح آمده بودیم پیدا کردیم که از بغله کوه

میرود و از همان راه بغله راندیم که ده و ناوی خیلی دور از این راه در دست چپ

میماند آمدیم تا رسیدیم بجائی که درختهای بادام زیاد داشت از آنجا گذشته وارد

منزل شدیم و بعد از ورود بمنزل ساری اصلان و حسینقلی خان و شجاع السلطنه

سردار را بحضور خواسته بعضی فرمایشات فرمودیم و رفتند

روز پنجشنبه پنجم

امروز باید برویم بسر چشمه کرتیل دو ساعت و نیم از دسته گذشته سوار شدیم جناب

امین السلطان را هم گفتند از دیشب حالتش بهم خورده تب کرده و استخوانهایش

درد میکند وقتی که سوار میشدیم امیرخان سردار که از بروجرد آمده است و ساعد

الدوله و امیر آخور و مجد الدوله هم در حاضر بودند بعضی فرمایشات با آنها فرمودیم

سوار شدیم و همه جا از میان اردو آمده از ده کفشگران که مال رضا خان پسر

کریمخان گودرزی است و در دست راست راه واقع بود گذشتیم همه جا صحرا حاصل

زراعت بود آمدیم افتادیم بدست چپ و دامنه کوه از اینجا باز تا سر آب کرتیل

بقدر یکفرسخ و نیم بلکه متجاوز راه بود که تمام این راه را از آفتاب عبور کردیم دهات و

آبادیها



آبادیها همه در دست راست افتاده اند ده توزه زن که مال شاهزاده خانم زوجه
مظفرالملک است در دست راست از دور پیدا بود جلال الدوله هم بقدر یک فرسخ
دور از اردو در بیدستانی در ده توزه زن چادر زده منزل کرده است خانهای
رعیتی توزه زن را روی تپه مشرف هم تا سر تپه ساخته و سر تپه یک قلعه بسیار محکم
معتبری بنا کرده اند که چندان بزرگ نیست اما خیلی مرتفع و محکم و آباد است که اگر
توپ نباشد مشکل است کسی بتواند این قلعه را مفتوح کند تقیخان احتساب الملک عرض میکرد
تالار آینه کاری هم توی این ده دارد خلاصه رفتیم تا رسیدیم بسراب کرتیل آسیائی
دارد و درخت گردوی زیادی اطراف چشمه کاشته اند که مثل جنگل شده است تپه بود
که نهری از سر چشمه سوا کرده آورده اند روی این تپه و درخت بید کاشته اند چادر پوشی
بالای آن تپه زیر درختهای بید برای ما زده بودند آب از اطراف چادر میگذشت
هوای خوش و چشم انداز خیلی خوبی داشت بسیار جای با صفائی است آمدیم بچادر ناهار
خوردیم از روی این تپه اینقدر دهات پیدا است که حساب ندارد و نمیتوان همه را
نوشت یکی ده اشترنیان است که خیلی بزرگ است و خانهای خوب مثل عمارات شهرستان
دارد باز ده بزرگی دیگر در همان نزدیکی اشترنیان است که اسمش کاطاهر و مال حاجی محمد
حسین خان است که سابقاً ایشیک آقاسی باشی بود و حال مال ورثه اوست یکده بزرگ

دیگر



دیگر هم نزدیک همین تپه است که اسمش چهار بره و مال خوانین گودرزی است باز دههای
آباد بزرگ زیاد دیده شد حاصل زراعت اینجاها بعضی رسیده و بعضی هنوز سبز است
اما حالا که یازدهم سرطان است وقت درو است یکساعت بغروب مانده سوار
شده از روی تپه آمدیم پائین کالسکه را تا پای کوه زیر آسیاب آورده بودند سوار
کالسکه شده از میان جنگل و درختهای گردو راندیم و افتادیم براه تورزه زن از دم ده
گذشتیم چنانکه پیش نوشتیم خیلی ده معتبری است و قلعه آنرا که وضعاً مربع و چهار برج است
ولیخان گودرزی سابقاً ساخته است و الآن در کمال تازگی و استحکام است زنهای
اهل ده هنگام عبور ما خیلی اظهار شادی و دعا میکردند و ضعفشان خالی از تماشا
نبود غروب وارد منزل شدیم و شب بعد از شام جناب امین السلطان را بحضور
خواسته بعضی فرمایشات و کارها داشتیم امروز هم در سرچشمه نوشتجات زیادی
بحضور آورده بودند همه را خواندیم و جواب دادیم غروب که مراجعت بمنزل کردیم
عزیز السلطان هم که از صبح زود سوار شده بسراب دنائی رفته بود عصر مراجعت
کرده بود و بحضور رسید

روز جمعه ششم

امروز باید برویم بسرچشمه دروغ زن که الآن قریب دویست سنگ آب از این چشمه

بیرون



بیرون میآید اینکه اینجا را دروغ زن میگویند برای این است که دو سه ماه دیگر آبش
خشک میشود اما سرچشمه که خشک میشود از تهش باز آب میآید مثل چشمه شکرآب البرز
که وقتی سرچشمه خشک میشود از توی امامزاده آهار که دهی است در پایین دره شکرآب
واقع است آب در میآید این همان چشمه ایست که یکدره میانه آن با سراب و نائی
فاصله است و آبش بشهر بروجرد میرود اکبرخان نایب ناظر و عملجات خلوت هم از جلو
رفته چادر پوشی برای ما در سرچشمه زده و نهار حاضر کرده بودند رفتیم بچادر نهار
خوردیم هوای اینجا بد نبود گاهی نسیمی میوزید تا عصر همینجا بودیم چای و عصرانه خورده
دو ساعت و نیم بغروب مانده سوار شدیم عزیز السلطان و میرزا محمد خان هم امروز
بسراب و نائی رفته بودند پیش از آنکه ما سوار شویم اینجا بحضور ما آمدند راندیم برای
منزل اول شب مهتاب خوبی بود

روز شنبه هفتم

امروز در منزل مانده سوار نشدیم زیرا سرچشمهای خوبی که در این نزدیکیها بود
همه را دیده بودیم و اگر میخواستیم بسمت شمال اردو و جلگه کفشگری و اشتر اینان که
چشمه سارها و جاهای خوب دارد برویم از آفتاب و گرما خیلی صدمه میخوردیم دیگر اینکه
فوج برجلو و سواره یارا احمدی هم امروز باید بحضور آمده سان بدهند صبح برخاسته

چکمه



چکمه پوشیدیم جناب امین السلطان و ساعدالدوله و شجاع السلطنه سردار حاضر بودند سواره یاراحمدی که تازه ساعدالدوله سردار قشون عراق گرفته است آمده از سان حضور گذشتند فوج برچلو هم که باید بعربستان رفته ساخلو آنجا باشند از سان گذشتند سرتیپ فوج برچلو محمدخان پسر بیگلرخان است و این فوج هم از قشون ابوابجمعی ساعدالدوله هستند هوا بطوری گرم بود که با اینکه چتر بالای سرمان گرفته بودیم خیلی صدمه خوردیم اما سان فوج و سوار زود تمام شد و برگشته آمدیم بچادر نهار خوردیم و تا عصر همینجا توی چادر مشغول کارهای دولتی بودیم

روز یکشنبه هشتم

امروز هم در این منزل اطراق شد صبح برخاسته سوار شدیم که برویم بسراب گزیل عزیز السلطان هم دررکاب بود سوار کالسکه شده رفتیم تا رسیدیم بپای تپه از آنجا سوار اسب شده رفتیم همانجا که دو روز قبل چادر زده اند نهار خوردیم حاجی امین السلطنه را هم که فرموده بودیم سوار شده دررکاب بیاید آمده بود در همینجا بودیم تا یکساعت بغروب مانده سوار شده مراجعت بمنزل کردیم میرزا حسینخان سهام السلطنه اردستانی هم که باردو آمده است در اینجا دیده شد شب مهتاب خیلی خوبی بود هوا هم خیلی خوش و مایل بسردی بود بطوریکه روی کلجه سنجاب و سرداری یک پالتو هم پوشیده بودیم اینجا شبها هوای

سرد



منازل از عقب اردو باین ترتیب است ازهمدان بزمان آباد چهار فرسخ و از آنجا
به پریشان چهار فرسخ و از آنجا به کهکدان که خاک ملایر است و از کهکدان با برد و آمده بود
خلاصه عصر یکساعت و نیم بغروب مانده سوار شدیم که بمنزل بیائیم حاجی آقا مهدی که
صاحب این ده است و در اینجا حاضر بود بحضور رسید سیدی است ریش متوسطی دارد قدری
فرمایش و صحبت با او کرده بعد سوار کالسکه شده راندیم برای منزل مسافت چندانی نبود
بقدر نیمساعت راه که آمدیم بمنزل رسیدیم چنانکه از اول اشاره کردیم اردو را در ده
بردسره که نزدیک حسین آباد است زده‌اند قدری از این ده هم مال شاهزاده خانم
عیال مظفرالملک است تپه در اینجا واقع است که خانهای ده را روی تپه ساخته‌اند
پائین تپه هم خانه و عمارات دارد قلعه محکم بسیار خوبی هم دارد زمینهای اطراف
ده همه چمن است سراپرده ما را هم توی چمن زده‌اند آب خوب و اشجار بید دارد جلو
آب ایسته مثل اصطخر و دریاچه کرده‌اند هوای اینجا هم ییلاق و سرد است بطوریکه شب ردی
سایر لباسها سرداری خز پوشیدیم اما توی این آب دریاچه قورباقه زمینی و قورباقه
سبز درختی که بالای درخت بید میرود خیلی داشت و شب بطوری صدا میکردند که نمیگذاشتند
بخوابیم آخر فرمودیم چادری دور از دریاچه در وسط سراپرده زدند و تخت خواب را هم
بآنجا بردند رفتیم در آنجا در خوابیدیم

روز سه شنبه

روز سه شنبه دهم ذی الحجه

امروز روز عید اضحی است در منزل توقف کردیم صبح انعقاد سلام شد جناب امین السلطان و شجاع السلطنه سردار و ساعدالدوله سردار قشون عراق و عمله خلوت و سایر معارف خدام ملتزم رکاب بحضور آمدند بعد شتر قربانی را با تشریفات معموله و عمله طرب و اسباب جشن بحضور آوردند بشیرالملک شاطرباشی و سایر عمله و خدام و مباشرین نحر شتر هم حاضر بودند سید باقر نام شاعر دزفولی هم حضور داشت خطبه و قصیده در تهنیت عید بعرض رسانید شمس الدین خان پسر مجدالدوله هم که خلعت قبای زری با او مرحمت شده بود حاضر بود و شتر را با شاطر و یدک و سایر تشریفات بهمراهی بشیرالملک و شمس الدین خان بردند بسمت اردو بازار و بطوری که رسم و معمول است قربانی کرده بعد دوباره بشیرالملک و شمس الدین خان و سایرین بحضور آمدند و عباسقلی خان برادر بشیرالملک نیزه بدست گرفته گوشت شتر قربانی را برسمی که معمول است سر نیزه زده بود صبح هم پیش از آنکه شتر را بیاورند رفتیم بیرون سراپرده مجدالدوله و اعتمادالحضره گوسفندهای قربانی را حاضر کرده بودند برسم مستحب دست بسر گوسفند قربانی کشیدیم و دعا خواندند و گوسفندها را کشتند و بمردم دادند بعد از ظهر قدری استراحت کردیم هوای بسیار خوشی داشت عصر برخاسته محض تفرج چکمه پوشیدیم و از سمت شمال اردو فرمودیم سراپرده را باز کردند پیاده رفتیم



توی چمنها گردش کردیم خیلی راه رفتیم اغلب خواجه‌ها هم همراه ما بودند مراتع خوبی در اینجا دارد تمام صحرا چمن و علف قیاق و سبزه‌زار است اسب و قاطر و شتر زیادی در چمنها چرا میکردند تا نزدیک غروب در سمت شمالی اردو مشغول گردش بودیم سه تا از این مرغهای زرد کوچک هم با تفنگ ته پر کوچک زدیم غروب بسراپرده برگشتیم شب هم مهتاب بسیار خوب و هوای خیلی خوشی مثل بهشت بود

روز چهارشنبه یازدهم

امروز باید بسراب کاماساب برویم صبح از اول آفتاب قال و مقال و همه قسم صدائی بلند بود سوارهٔ قزاق حرکت کرده میگذشتند موزیک میزدند و خوب هم میزدند بعد توپچیها گذشته شیپور میزدند دیگر انواع صداهای مختلف از آدم و اسب بگوش میرسید زودتر برخاستیم رخت پوشیده آمدیم بیرون دم در جناب امین السلطان حاضر بود جمعی دیگر هم از قبیل قهرمان میرزا پسر عزالدوله که حاکم نهاوند بوده و سرداری ترمه هم با خلعت داده شده بود پوشیده بحضور آمده بود که مرخص شده بطهران برود دیگر خوانین گودرزی که همه مخلع شده بودند حضور داشتند جناب امین السلطان آنها را معرفی میکرد بعد سوار کالسکه شده راندیم از همان راهیکه دو روز پیش از سمت جعفرآباد بازدید آمده بودیم رفته نزدیک جعفرآباد بالای تپهٔ که بسمت جعفرآباد میرفت از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدیم



وبسمت دست چپ ودرّه‌های کوه برفی حرکت کردیم هوا هم بسیار خوش بود مطلقا عرق نکردیم بلکه بعضی اوقات چتر هم جلو آفتاب نگاه نمیداشتیم تمام راه از کوه وتپه ودرّه یا زراعت بود یا سنگ که دیگر قابل زراعت نبود دست چپ راه ما بفاصله یکمیدان قریه جوجه حیدر و کمره بود وازسمت چپ آنجا یک جاده نرم بسیار خوبی بود که بآسانی میشد بالای کوه رفت امّا حالا وقت رفتن نداشتیم وبلد هم نبودیم همین قسم آمدیم تا رسیدیم ببالای تپّه که در زیر آن تپّه ده سوران واقع بود قبل از رسیدن باینجا آبادی این ده هیچ پیدا نبود نزدیک ده بیدستان زیادی داشت بسمت بیدستان راندیم از بالای همین تپّه که نگاه کردیم اردو در میانه ده سوران وشهر نهاوند پیدا بود شهر نهاوند و باغستان محوّطه آن و درّه سبزی که از اینجا تا نهاوند امتداد دارد خیلی خوش منظر و با تماشا بود آمدیم در زیر سایه چند بید کهن که دور از ده بود نهار افتادیم آفتاب گردان زنند جلو آفتاب گردان شبدر زاری است که گل کرده وبوی بسیار خوشی میداد یک سمت آفتابگردان زراعت گندم بود درکمال سبزی وخضارت زمین ده هوا هم در نهایت روح وصفا طبیعت زمین ده حالت هوای اینجا بسیار شبیه است به نیشابور صحرا و هوا از این باصفاتر ولطیف‌تر نمیشود نمونه از بهشت است پیره زنی در اینجا دیدیم که باید صد و بیست سال داشته باشد گلی نام با یک پسری که اسمش



شریفعلی آقا خیلی کثیف بود و وضع و حالتی مضحک داشتند دیده شدند قدری با پیره زن صحبت
و فرمایش کردیم بعد انعامی به آنها داده فرمودیم بیاورند عکسشان را بیندازند
وقتی شیشه و اسباب عکس را آوردند ضعیفه چون هرگز ندیده بود واهمه کرد و وقتی
عکاس در دوربین را میخواست بردارد ضعیفه از ترس بیخود شده و میخواست انعامی که
باو داده شده بود پس بدهد که او را رها کنند برود خلاصه هر طور بود عکس را انداختند و فهمید
ضرری بحال او ندارد آسوده شده رفت امروز مجد الدوله و فخر الملک و حسنخان چند
فره کبک زده بودند فره کبکهای اینجا بزرگ و خوردنی شده است در راهی که امروز
آمدیم اغلب سنگ کوارس ریخته بود و خیلی از این سنگ دیدیم بعد از نهار دیدیم زن
و بچه اهالی سوران از دور ایستاده اند فرمودیم نزدیک بیایند گویا واهمه داشتند پیش
بیایند حاجی آقا و ناظم خلوت قدری آنها را پول داده و رام کرده جلو آوردند باز دیدیم
نزدیک نمی‌آیند دوربین برداشتیم که آنها را با دوربین نگاه کنیم چشمشان که بدوربین افتاد
یک مرتبه فرار کردند گویا خیال کردند تفنگی است که میخواهیم به آنها بیندازیم خلاصه کم کم رام
شده نزدیک آمدند انعام به آنها دادیم و از خیار چنبر و هندوانه که نایب السلطنه از طهران
با پست برای ما فرستاده بود دادیم خوردند آخر بطوری رام شدند که هر چه میخواستیم
بروند نمیرفتند فرمودیم عکس همه را انداختند این رشته کوه برفی دست چپ که از چهار



محال صفهان امتداد دارد و دنباله آن الی کاماساب کشیده است تا بدره و وسعت کاهی که
راه خاوه لرستان از آنجاست همه جا بلند و پر برف است اما از دره مزبور با سمت
رشته این کوه کم کم کوتاه و پست میشود و دیگر هیچ برف ندارد و چشمه کاماساب هم در همین
دره است که بسمت نهاوند میرود دهات دست چپ و راست جاده که امروز دیدیم
از اینقرار است

دست راست کهکدان از خاک ملایر اتوج خاک ملایر رحمن آباد جعفرآباد
گل دره انگشتر اول خاک نهاوند اسپی خانی میلو کوشه دشت نسار
حسین آباد بیازما بابارستم

دست چپ چقاوک خاک نهاوند شب باه سوران پاماش گره بابا قاسم
بیان ده حیدر خالصه ورانیه عصر امیرخان سردار که بجهت تعیین جای
سراپرده وارد و رفته بود مراجعت کرده در نهارگاه بحضور رسید چای و عصرانه خورده سوار
شده روانه منزل شدیم و از دم ده سوران عبور کردیم امیرخان سردار که دیشب
قبل از ما رفته بود بسراب کاماساب و حالا جلو ما آمده بود راندیم رو بمغرب خاک نهاوند
بطول افتاده است طرف شمال نهاوند ملایر است و سمت جنوب آن کوه لرستان
سمت مشرقش بروجرد است و مغرب آن منتهی بخاک خزل و اسدآباد میشود عرض خاک



و دره نهاوند دو فرسنگ زیادتر نیست ولی طول آن پانزده الی بیست فرسخ میشود خلاصه
راه زیادی رانده همه جا از کنار حاصل زراعت میرفتیم و هرچه نگاه میکردیم زراعت
دیمی یا آبی بود یکقطعه زمین بایر لم یزرع دیده نمیشد آنچه دیمی کاشته شده یا درو میکنند
یا حاضر درو است و آنچه زراعت آبی است هنوز سبز است همینکه از دره سوران گذشتیم
کوهی از سمت دست چپ نمایان شد که اسمش پاپاش بود یک مرتبه دیدیم ده پانزده نفر رعیت
از آن کوه سرازیر شده رو بطرف ما میدوند معلوم شد میخواهند ما را زیارت کنند ما هم چون دیدیم
آنها خیلی مایل بزیارت ما هستند فرمودیم مانع نشوند تا نزدیک تر بیایند و جلو اسب کشیدیم
نزدیک آمده تا رکاب ما را بوسیدند و دعا کردند و رفتند دهی در دست راست پیدا
بود که تپه سنگی مشرف بآن بود و خانهای ده متصل بآن تپه بود اسم این ده را گرگ گفتند
وسط جلگه نهاوند هم ده باباقاسم که بر روی تپه واقع است پیدا بود یک قلعه خوبی هم روی
تپه ساخته اند سایر خانها و عمارات ده هم زیر قلعه و اطراف تپه بنا شده است از دور خیلی
خوش وضع و قشنگ بنظر آمد از اینجا گذشته دهی دیگر هم در دست راست دیدیم که تپه در
میگویند تمام راه دره و تپه بود و دست راست ما هم نهری بود قدری دیگر که رفتیم غلامها
و سوارهای بهشری که از نهاوند آمده بودند ملاحظه شدند کامران میرزای پسر مرحوم
احمد میرزای معین الدوله که نایب الحکومه نهاوند است با اولاد سلطان سلیم میرزای مرحوم

[illegible] ۱۳۴۲
۲۶ [illegible] ۳۰۲

و بعضی

وبعضی شاهزادگان توی پسرکانی هم دیده شدند کامران میرزا صورت سرخ وریش
سفیدی دارد که از بیخ زده است وسبیلهایش سیاه است جعفرقلیخان سرتیپ هم صاحبمنصبان
فوج ملایری را بحضور آورده صاحبمنصبان سواره بودند وخود جعفرقلی خان پیاده ایستاده
صورت اسامی صاحبمنصبان را بعرض میرسانید همه صاحبمنصبها با لباسهای پاکیزه واسب
واسلحه خوب بودند واز دستجات سوار اول سواره ابوالجمعی محمدخان را که ریاست قراسوران
نهاوند با او است دیدیم که با سپرها وکسان واتباعش همه آمده بودند بعد سوار نامدارخان
خزل که نیز با سپرها وکسانش آمده بودند ملاحظه شدند بعد دسته سواری دیدیم که شاهزاده
عمادالسلطنه حاکم ملایر ونهاوند وتویسرکان معرفی آنها را نموده عرض کرد سواره سوردری
هستند بعد جناب امین السلطان ونیاعدالدوله وآمین خلوت وجلال الدوله پیدا شدند
که معلوم شد در بین راه توی دهی نهار افتاده بودند وبعد از نهار آمده برکاب ملحق شدند بعد
جمعیت زیادی از اهل شهر نهاوند ومردم تماشائی از هر قبیل وجماعت یهود با تورتیه ها وغیره دیدیم
اطراف راه ایستاده اند جمعیت وازدحام غریبی بود آمدیم تا نزدیک اردو نهر بزرگی هم
چنانکه پیش نوشتیم از سراب گاماساب جدا کرده بجهت زراعت بدهات اطراف میبرند که
همه جا در دست است با بود بعد جلو راه تپه رسیده آمدیم بسر تپه دیدیم اردو در وسط
دره کنار رودخانه که از سراب گاماساب جاری است بر جای بسیار خوب باصفائی افتاده است

بسیار



بسیار بوضعی خوش و محلّی خوب اردو را زده اند از تپّه سرازیر شده نزدیک سراپرده وارد اردو شدیم جناب امین السلطان و عزیز السلطان و حاجب الدوله و پیشخدمتها و سوارها همه حاضر بودند همینطور رانده وارد سراپرده شدیم با اینکه چندین نهر بزرگ از رودخانه کاماساب جدا کرده بدهات اطراف برده اند باز بقدر پانصد سنگ آب از این رودخانه جاری است و البته در سرچشمه و اول رودخانه بایستی بقدر هزار سنگ آب باشد که اینجا پانصد سنگ میشود دیگر هم که از بالا میرفتیم شکسته اند و آبشار خوبی جلو سراپرده درست کرده که از بلندی جلو سراپرده بپائین میریزد و آب بسیار خوب سرد گوارائی دارد اردو در میانه سه ده واقع شده که سرخ کن و ورامینه و بیابان آباد ده سرخ کن زیر دست اردو و ورامینه بالا دست اردو و بیابان پشت درهٔ اردو که طرف غربی اردو واقع است شب هم هوای اینجا بسیار خوب بلکه بنهایت سرد است طوریکه ما علاوه بر پالتو و لباس خز شال گردن هم بسته همینطور نشسته بودیم و باز هم سردمان بود دهی دیگر هم مقابل ورامینه بالای اردو واقع است که اسمش ذهبیه است

روز پنجشنبه دوازدهم

صبح برخاسته تا دیر سوار شدیم از در سلام آمدیم بیرون شجاع السلطنه سرداران و صاحبمنصبان افواج نهاوند و ملایر را حاضر کرده بود با رجبعلی خان سرتیپ دیده شدند بعد سوار شده رفتیم

از در چادر

از درچادر جناب امین السلطان گذشته راندیم تا رسیدیم بدم چادر مجد الدوله از آنجا
برودخانه زدیم آب زیاد بود و سنگ زیادی هم داشت از آب گذشته افتادیم بدست
راست و رودخانه در دست چپ ماند قریهٔ دهیه هم در دست چپ نزدیک برودخانه واقع بود
عماد السلطنه حاکم ملایر و نهاوند هم در قریهٔ دهیه چادر زده بود دست راست ده ورامینه
بود که زراعت زیادی در محوطهٔ آن شده بود و ذرت بسیاری هم کاشته بودند اما هنوز
نرسیده بود از دم ده ورمینه گذشتیم مردم اینجا هیچ شباهتی باهل عراق و سایر بلاد
ایران ندارند جنس غریبی هستند همه درشت خلقت در حقیقت میانهٔ نهاوندی و لرستانی میباشند
چون همین راهی که الآن ما میرویم میرود بنجادهٔ لرستان و اینها سر راه لرستان هستند
این است که جنسشان میانهٔ نهاوندی و لرستانی است این راهی هم که میرویم بعضی
جاها سنگلاخ است و بعضی بی سنگ که معلوم است در قدیم الایام راه شوسه بوده زمانی
که سلاطین عجم پای تختشان شوشتر (سوس) بوده از عربستان بهمدان و اینجاها ییلاق
و قشلاق مینموده اند این راه شوسه را میانهٔ سوس و نهاوند ساخته بودند آثار و علامات هندسی
آن هنوز نمایان است اما بمرور دهور خراب شده و حالا جز بعضی آثار و علامات چیز دیگر از آن
ساخته باقی نیست رفتیم تا بتنگه رسیدیم این رودخانه بعضی جاها آبشار میشود و بواسطهٔ ریختن آب
بروی احجار کف میکند مثل برف و تا مسافت زیادی همینطور کف سفید دارد بقدری قشنگ و

با تماشا است

با تماشا است که آدم میخواهد چشم از آن بر دارد و هیچ طور از تماشای این آبشارها سیر نمیشود اما این تنگه باصفا جای تنگی بود محل آفتاب گردان نداشت که نهار بخوریم سه محل مخصوص آبشار بود و آب از مسافتی بپائین میریخت بعضی جاها هم وسط رودخانه جزیره پیدا میشد و بعضی از جزیره ها هم وسعتی داشت که میشد در آنجاها آفتاب گردان زد زمین جزیره ها هم گل و گیاه زیادی داشت و خیلی باصفا بود قدری دیگر که رفتیم جاده که میرود بنجاوه دست راست ماند و رودخانه همانطور دست چپ کنار رودخانه میرشکار را با بهاء السلطنه ارد پتانی دیدیم ایستاده بودند از اینجا هم گذشته بچند درخت بید رسیدیم دیدیم اینجا هم جمعیت زیادی از اهل اردو برای سیاحت سرچشمه از جلو آمده برای خود جا گرفته اند رفتیم بالاتر برای سرچشمه دیدیم بقدر چهل پنجاه نفر از رعیتهای شهری و غیره آمده اند باینجا که ما را زیارت کنند آمدیم تا سرچشمه دیدیم اینجا هم چندان پاکیزگی و صفائی ندارد و جای بکر و محل تمیزی نیست بعلاوه اطراف چشمه هم ناهموار است و جای آفتاب گردان زدن نبود بالای این چشمه هم غاری است گفتیم شاید آنجا جای خنک خوبی باشد عرض کردند خیر بواسطه فضلات کبوتر و طیور دیگر قدری متعفن است باین ملاحظات از توقف در سرچشمه چشم پوشیده بقدر دویست قدم پائین تر آمدیم کنار رودخانه که سبزه و گلی داشت و جای متنزه باصفائی بود فرمودیم آفتاب گردان زدند و نهار افتادیم این چشمه آب عمده اش از یکجا بیرون میآید اما بعضی جاهای دیگر هم سرچشمه‌های کوچک دارد

که مزید



که مزید بر آن میشود بالای چشمه هم کوه سنگی سختی است امّا خود چشمه از دامنه و زمین نرم بیرون

میآید اعتماد السلطنه در سر نهار حاضر بود روزنامه اردو خواند شنیدیم تنها هم لشکری حاضر

بودند نهار خوردیم هوای خوش متوسطی بود نه گرم نه چندان سرد سالم و ملایم بود بعد از نهار

قدری استراحت کرده دو ساعت بغروب مانده چای و عصرانه خورده سوار شدیم و از همان

راهی که رفته بودیم مستقیماً بمنزل مراجعت کردیم

روز جمعه سیزدهم

امروز در منزل توقف شد قبل از نهار و بعد از نهار عرایض و نوشتجات زیادی بحضور آورده

بودند با امین خلوت همه را خواندیم و جواب فرمودیم بقدر سه ساعت مشغول اینکار بودیم و

تا ساعت چهار و نیم بغروب مانده طول کشید سر ساعت چهار و نیم جناب امین السلطان

عماد السلطنه حاکم نهاوند و میرزا احسنخان پسر میرزا یوسف مشیر دیوان وزیر کردستان را

که امیر نظام والی کرمانشاهان و کردستان از کرمانشاهان با عرایض با او فرستاده

بود بحضور آورد میرزا احسنخان جوانی است با لباس نظام توپچیهائیکه امیر نظام تازه از

کردستان گرفته با این سپرده است جوان قابلی بنظر آمد قدری با او فرمایش کردیم بعد

علمای نهاوند که قریب بیست نفر بودند بحضور آمدند یکی از آنها که معروف بمولوی است مرد

زبان دار حرّافی است آنها را یک یک معرفی نمود قدری با علما صحبت داشتیم بعد مرخص

شده



شده رفتند اسامی بعضی از معروفین ایشان از اینقرار است

جناب امام جمعه جناب مولوی جناب میرزا فضل الله جناب آقا نورالدین میرزا اسدالله شیخ الاسلام قاضی میرزا محمد حسین آقا کاظم آقا باقر

روز شنبه چهاردهم

امروز باید برویم بهشت نهاد و نزد عصر باز مراجعت باردو نمائیم صبح برخاسته بعد از ساعتی سوار شدیم و از میان اردو و اردو بازار عبور کرده چون جمعیت اردو پیوسته بهم بود عبور از اردو خالی از زحمت نبود زدیم باب رودخانه آب زیاد بود اسب بزحمت و اشکال میگذشت با کالسکه که عبور از آب محال بود کالسکه را از جلو میبردند آمدیم تا از یک گردنه کوچکی هم که راه کالسکه را ساخته بودند سواره گذشته آنطرف گردنه بکالسکه نشسته راندیم یک رودخانه کوچکی هم که بقدر شش هفت سنگ آب گل آلودی داشت از سمت باقاقچم آمده متصل و مخلوط باین رودخانه میشد راه اسب روی که از قلعه قباد یا قره قباد و بیان بهشت نهاد میرود خیلی نزدیکتر از راه کالسکه است راه کالسکه دور میزند میرود بسمت شمال و بعد بسمت مغرب گشته میرود ببهشت قبل از اینکه سوار کالسکه شویم دست راست راه ده سرخ کن دیده شد راه زیادی با کالسکه راندیم کوههای دست راست که نزدیک بجاده است کوههای خاکی است که بعضی از قلههای آن هم مرتفع است با اینکه بعضی از جاهای این رشته کوه را هم زراعت دیدیم

کرده

کرده بودند امّا بنظر خشک و زرد آمد سبزه و صفائی نداشت این دره بهناوند چنانکه پیش هم
نوشتیم چندان وسعتی ندارد دست چپ هم دنباله همان کوههای برفی است که مشرف
باردو است و قدری که از محل اردو میگذرد تمام شده متصل بکوههای خاکی مرتفع میشود دیگر که
برف هم از دور روی این کوهها پیدا بود آمدیم اوّل از ده شعبان گذشتیم بعد از جهان
آباد و بعد از کوهان یا کوباد که تیول پسر مرحوم حاجی آقا محمّد پسر آقا محمود کرمانشاهانی است
و ده معتبریست بعد ده رضی آباد و مزرعه ترکان ترکان هم دست راست در دامنه افتاده بود
بقدر دو میدان از جاده دور بود چنار بزرگی هم داشت از قراریکه عرض کردند چشمه دارد و جای
خوبی است بعد رسیدیم به گل زرد اعتماد الحضره و ابو الحسنخان فخر الملک و تقیخان
احتساب الملک و غیره را با میرزا محمّدخان فرستادیم بروند جای نهار پیدا کنند
و آفتاب گردان بزنند نهر بزرگی هم طرف دست چپ جاده بود که آب زیادی داشت
و عبور از نهر خالی از اشکال نبود و مانع از این بود که آدم از هر کجای نهر بخواهد گذشته
باین دهات برود مگر در محاذی همین قریه گل زرد که پلی داشت و میشد عبور کرد سوارها
و جمعیت متفرقه را اینجا گذاشته خودمان با جناب امین السلطان و عمله خلوت سوار اسب
شده رفتیم کنار همین نهر که اشجار بید و غیره داشت آفتاب گردان زده بودند اوّل جای اردو را
عماد السلطنه در اینجا معین کرده و جای تخت چادر هم برای ما درست کرده بودند تا جای حقیقی بست



و چندان خوش هوا نیست خوب شد که از دور اینجا نزده بودند خلاصه نهار خوردیم و بعد از نهار
سوار شده باز از آن نهر گذشتیم و راندیم بطرف شهر نهاوند در نزدیکی شهر به پل یک چشمه
رسیده از پل گذشتیم بقدر یک دو سنگ آب از زیر پل میگذشت اما در بهارها گویا
سیلاب و آب زیادی از اینجا جاری است از دروازه داخل شهر شدیم کوچه‌های
سنگفرشش مسطح دارد دو از دو طرف خانه است زن زیادی روی بامها نشسته بودند
اغلب هم پیچک بسته بودند همه از ورود ما و دیدن ما اظهار بشاشت و خوشوقتی مینمودند
راه سربالا بود که رو بقلعه که مرحوم محمود میرزا ساخته است میرفتیم رفتیم تا رسیدیم
بپای قلعه در آنجا میدانگاه و فضای وسیعی بود اینجا هم باز جمعی از اهالی شهر ایستاده بودند
اصطبل توپخانه هم در اینجاست که اسبهای توپخانه را که در نهاوند میباشد اینجا بسته اند از اینجا
گذشته رسیدیم بتخته پلی و از تخته پل عبور کرده رسیدیم بدروازه از آن دروازه هم
گذشته رسیدیم بدروازه دیگر و بعد محوطه ایست که اگر این تخته پل را بردارند هیچکس نمیتواند
داخل این قلعه شود حالا شش ساعت بغروب مانده وقت ظهر و بعد از نهار در این هوای گرم
حرکت خیلی اسباب زحمت بود آمدیم توی عمارت اندرونی و بیرونی معتبر و جای خوب
سرا و حمام و طاقها و منازل متعدده دارد رفتیم توی اطاقی تمام شهر و اطراف و صحرا
از آنجا پیدا بود منظر بسیار خوبی دارد پیشخدمتها هم همه حاضر بودند عرض کردند بالاخانه

هست

هست که هوای آنجا از این اطاق بهتر است عماد السلطنه و کامران میرزای نایب السلطنه هم
بودند براهنمائی آنها از پله رفتیم بالا داخل بالاخانه شدیم یکدری داشت که رو بمشرق
وسمت شرقی شهر نگاه میکرد قدری تماشای شهر و اطراف را کردیم طرف
مغرب نهاوند هم جلگه است که پیش دیدیم خیلی جلگه آباد خوبی است دهات زیاد دارد
از جمله ده کف راشی است که از این راه میرفتند بنگاه و رو جنگی که نعمان بن مقرن مزنی
سردار لشکر اسلام که از جانب عمر آمده بود با فیروزان سردار عجم جنگ کرد و لشکر اسلام
فتح نمودند در همین قریه کف راش بوده است توی این قلعه و عمارت آب ندارد گاو چاه دارد
که از چاه آب میکشند و حوضها و انبارها را پر میکنند دروازه اولی هم که وارد شدیم
خیلی دروازه عالی مرتفعی است با کاشی کاری خوب و برجهای محکم کاشی کاری هم
داشته خیلی برج و قلعه محکمی است خلاصه آمدیم بیرون سوار شده باز از همان راهی
که آمده بودیم برگشتیم و سوار کالسکه شده راندیم برای قریه گل زرد سوار و جمعیت
زیاد بود چرا که در رکاب بودند مرخص کرده رفتیم بسر یک چشمه چناری هم داشت چهار پنج
چشمهای کوچک از زمین میجوشید تپه سنگی در آنجا بود که محمود میرزای مرحوم روی
این تپه هم عمارت ساخته بوده و کاخی داشته و بهمین جهت اسم این چشمه را هم چشمه کاخ
گذاشته اند اما حالا عمارت و کاخ خراب شده و اثری از آن نیست معدن مرمری هم اینجا



دارد چهار ساعت بغروب مانده بود که بانیجار رسیدیم کالسکه هارا مرخص فرمودیم

بربند که خودمان سواره از راه میانبر بمنزل مراجعت کنیم و یورتی هم مشخص نمائیم که اردو

بیاید آنجا بیفتد چای و عصرانه صرف شد و دو ساعت و نیم بغروب مانده اسب خواسته

سوار شدیم جناب امین السلطان هم همه جا همراه ما بود در این راهی که میآمدیم تمام صحرا

زراعت بود و از حاشیه و کنار زراعتها عبور میکردیم تا رسیدیم بده بابارستم

بید پستان و چشمه داشت حاجب الدوله را خواستیم آمد جای سراپرده را معین

کردیم و فرمودیم پس فردا بیایند چادرها را اینجا بزنند که اردو هم بیاید اینجا بیفتد بعد

آمده بده قلعه ذرتی که در دامنه طرف دست راست بود رسیدیم ده دره ابراهیم هم

طرف دست راست بود ده کوچک دیگری هم دیده شد که گله ماری میگفتند طرف دست چپ هم

ده بیان و قلعه قباد بود رودخانه هم که از کاماساب میآید از وسط این صحرا و از همان ده بابارستم

که فرمودیم در آنجا سراپرده بزنند میگذرد خلاصه آمدیم تا نزدیک غروب وارد

منزل شدیم

روز یکشنبه پانزدهم

صبح فرموده بودیم اکبرخان نایب ناظر و مرتضی خان اعتماد الحضره و میرزا محمد خان از پیش بروند

نزدیک چشمه کاماساب آفتاب گردان زده نهار حاضر کنند سوار شده رفتیم تا بجزیره

که نزدیک



که نزدیک چشمه است و از دو طرف آب میگذرد خیلی جزیره با صفای خوبی است گل و علف
دارد و جریان آب از دو طرف صدا میکند عالم خوشی دارد تا عصر اینجا بودیم الحمد لله
خیلی خوش گذشت عصر سوار شده مراجعت کردیم

روز دوشنبه شانزدهم

امروز قصد کردیم برویم بگردنهٔ خاوه یکساعت و نیم از دسته گذشته سوار شدیم عزیز السلطان هم
در رکاب ما سوار شده بود امیر خان سردار و کشیکچی باشی و علاء الدوله نیز ملتزم رکاب
بودند رفتیم تا رسیدیم بهمان جزیره که روز گذشته آنجا بودیم و از آنجا گذشته سربالا
راندیم از سرچشمه کاماساب باینطرف رانده بودیم جاده میافتد بدست راست چشمه و از دره
سربالا میرود اما راه خوبی است که اسب و قاطر و شتر و تخت و همه نوع بار و مرکبی براحت
میرود دره افتاد بدست چپ ما که زه آبی از آنجا جاری بود و درختهای بید کوچک زیاد داشت
که بطول دره کنار این زه آب نشانده اند رفتیم تا رسیدیم بدو چشمه که آب کم صاف سرد
خوبی داشت دست چپ این چشمه دره ایست و آن طرف دره جای مسطحی است که چهار چادر
ایلات افتاده بود چادرهای سیاه خوبی داشتند چادرهایشان بهتر از چادر اکثر
ایلات بافته بودند حصیرهای خوب داشتند اینها طایفه فلک الدین هستند که از طوایف ایلات
لرستانی میباشند کوههای طرف دست راست نه چندان سخت است نه نرمان اما باز قله کوهها

سخت است

سخان است دست چپ تمام کوههای برفی است و خیلی سخت است باقی ایل و طایفه قلک الدین
بالای همین کوههای دست چپ پهلوی برفها چادر زده‌اند آنجا منزل کرده‌اند چشمهٔ آبی هم
ندارند از همان آب برف گذران میکنند رفتیم تا رسیدیم بچاله گردنی که منتهای بلندی
این راه است و بعد از آنطرف سرازیر شده و بجاده میرود اما سرازیری تندی نیست خیلی
مالیده و خوبست تا بجلگه خاوه منتهی میشود جلگه خاوه از اینجا پیدا بود پیاده شده دوربین
انداختیم اما چون ظهر بود و هوا بخار داشت درست صحرا پیدا نبود ایلات زیادی توی این
صحرا چادر زده‌اند صحرای خوبی است اغلبش زیر کشت و زرع است و محل اقامت ایلات حاصل
زراعت اینجا وقت درو است عصر که در مراجعت دوباره باینجا آمدیم هوا صاف شده و بهتر
پیدا بود اگرچه همه صحرا از اینجا پیدا نیست و قطعه از آن نمایان است آخر این جلگه هم منتهی میشود
بکوه بزرگی که پشت این کوه میرود بسمت عربستان و آخند و عصر که با دوربین این صحرا را
تماشا کردیم خیلی خوب پیدا بود علفهای خشک را دیدیم آتش زده بودند مثل این بود که شهری
آتش گرفته باشد خیلی تماشا داشت معلوم شد برای این آتش میزنند که چمنها و علفها برای سال
آینده قوت بگیرد خلاصه برای محل نهار تردید داشتیم که بکجا برویم اگر پایین برویم که آب نیست
و گرم هم هست بهتر دیدیم که همین جاها نهار بخوریم دست چپ که کوه برفی بود یک لکه برفی را
که از همه برفها نزدیکتر بود بنظر گرفته راندیم برای آنجا راهش بد بود اما اسب رفت رفتیم
تا رسیدیم



تا رسیدیم بلکه برف که اطرافش سنگ و سختان بود فرمودیم آفتاب گردان زدند
پهلوی برف بهار افتادیم برف بزرگی بود جای چادر هم سرازیری بود آفتاب گردان کچی
و عملجات خلوت که در رکاب بودند جمع شده زمین را صاف و هموار کردند و آفتاب گردان را
زدند هوا هم سرد بود عکاس را که در رکاب بود فرمودیم روی برفها عکس از ما و پیشخدمتها
انداخت بعد چند نفر از زنهای ایلات فلک الدین نزدیک آمدند با آنها حرف زدیم
با وجود ایلیت معقول و مؤدب بودند و درست حرف میزدند که سختشان فهمیده میشد اطفالشان هم
جلو کلاهشان مسکوکات زیادی دوخته بودند تا عصر در اینجا توقف شد عصر سوار شده آمدیم
پائین و چنانکه از پیش اشاره کردیم باز دوربین سمت صحرای خاوه انداخته تماشا کردیم
آنجاکه عصر دوربین انداختیم از جای صبح مرتفعتر بود و هوا هم صاف تر بود و بهتر صحرای خاوه را
دیدیم همین راهی را که آمده بودیم گرفته راندیم تا رسیدیم بآن بیدهای تیله وقت رفتن دست
چپ توی دره دیدیم سوارها را مرخص کردیم رفتند و خودمان آمدیم تا نزدیک درختهای
بید که در این بین قره کبک زیادی پرواز کرد پیاده شده تفنگ را گرفته پنج قطعه قره کبک
روی هوا خیلی خوب زدیم دیگر از هر جا قره کبک پرید زدیم افتاد بعد سوار شده آمدیم تا سر
چشمه آفتاب گردان کوچکی فرمودیم زدند پیاده شده رفتیم لب چشمه و بعد از ساعتی سوار
شده راندیم برای منزل نزدیک غروب بود که وارد منزل شدیم

روز سه شنبه



روز سه شنبه هفدهم

امروز باید از این یورت برویم بیورت بارستم و یکفرسخ و نیم راه است صبح برخاسته آمدیم بیرون سوار اسب شدیم یک دو مرتبه هم باب زدیم تا رسیدیم پشت آن تپه که آندفعه نوشتیم کالسکه را نگاه داشته بودند باز کالسکه همانجا حاضر بود بکالسکه نشسته راندیم خیال داشتیم برویم تبرکان ترکان که نهار را آنجا صرف کنیم با کالسکه رفتیم تا نزدیکی کوهان بعد سوار اسب شده بعضی از سوارها و جمعیت زیادی را که در رکاب بودند مرخص کرده خودمان با عمله خلوت و بعضی از سوارها راندیم برای ترکان ترکان مجدالدوله و جلال الملک و ادیب الملک و بیار پیشخدمتان همه در رکاب بودند رفتیم تا رسیدیم تبرکان ترکان درخت مو زیادی دارد کنار نهرها هم درخت تبریزی و بید وغیره کاشته اند درخت زردآلو هم دارد دو چنار بزرگ در بالای باغ پیدا بود آنها را در مد نظر گرفته و راندیم عمارت و آبادی و خانواری هم آنجا ندارد و باین واسطه خیلی پاکیزه و تمیز است رفتیم تا زیر چنار پیاده شدیم دو چنار است هر دو در بلندی و قطر و شاخه و ترکیب مثل هم گویا دو برادر هستند چنارهای قوی پربرگ بلند قطوری که می گفتند هر یک هزار سال دارند فاصله ما بین این دو چنار هم دو ذرع میشود و در وسطش طاقی تشکیل داده بالاتر از چنارها بمسافت کمی چشمه ایست که بقدر یک چارک آب از آن بیرون میآید و از پهلوی چنار میگذرد قدری دورتر از آن هم باز چشمه آبی هیچو شد سر چشمه آفتاب گردان زدند



زدند نهار خوردیم و تا عصر اینجا بودیم عصر سوار شده آمدیم برای منزل و از پلی که بر رود تنگ
کوهان بود گذشته همه جا از کنار حاصل زراعات و از نهرهای بزرگ و کوچک عبور میکردیم
که بعضی جاها برنج کاری هم کرده بودند و زمینها باتلاق شده بود همه جا آمده از اراضی نظامی هم
گذشتیم مجدالدوله پیش از ما سوار شده بمنزل آمده دیده بود راه گل و باتلاق و بد است
سوار شده برگشته جلو ما آمده بود و بلدی میکرد آمدیم تا نزدیک چادر جناب امین السلطان
امین السلطان بحضور رسید از آنجا گذشته آمدیم بسراپرده چادر ما را در بیدستانی کنار رودخانه
زده اند جای خوبی است امشب هم شب عید غدیر است پیش از شام در روی تپه که انطرف
ده بابا رستم و مشرف بسراپرده است اسباب آتشبازی حاضر نموده و چراغان کرده بودند
اسباب آتشبازی را از طهران نایب السلطنه باینجا فرستاده بود فرمودیم شروع بآتشبازی
کردند خیلی آتشبازی مفصل خوبی بود

از قراریکه از طهران امروز خبر تلگرافی رسید میرزا سید عبدالله انتظام السلطنه برادر میرزا عیسی
وزیر که رئیس پلیس بود در طهران مرده است

در سراب گاماساب که منزل قبل بود چیز غریبی دیدیم روزها وقت عصر بقدر کرورها از این پروانه‌های
کوچک آمده از روی رودخانه بمسافت ده ذرع بالاتر از آب پرواز میکردند و میرفتند توی غاری
که سرچشمه است و شبها آنجا خوابیده صبح زود از غار بیرون میآیند و باز روی رودخانه را
گرفته

گرفته پس از زیر میآیند و بعد کم کم متفرق میشدند و در صحراها می گشتند عصر باز مراجعت بغار میکردند

روز چهارشنبه هیجدهم

امروز عید غدیر است در منزل ماندیم صبح در سراپرده جناب امین السلطان و شجاع السلطنه سردار و سایر صاحبمنصبان نظامی و عمله خلوت بحضور آمدند بعد امیرخان سردار میرزا موسی خان پیشکار والی پشتکوه لرستان را بحضور آورد مرد بیست ریش بلندی دارد از طایفه رشی مو است آدم زرنگی بنظر میآمد امروز را تا شب در منزل ماندیم و سوار نشدیم دو ساعت بغروب مانده رفتیم بیرون سراپرده جناب امین السلطان هم حضور داشت محمدحسینخان رئیس اصطبل توپخانه بعدد صد صد و بیست راس از اسبهای توپخانه را که در نهاوند است بحضور آورده بودند اسبهای خوب چاقی بودند

روز پنجشنبه نوزدهم

امروز باید برویم بسراب گیان یعنی بجهة سیاحت و تماشا رفته عصر مراجعت میکنیم صبح زود برخاسته سوار شدیم امیرخان سردار هم چون اینجاها را بلدیت دارد در رکاب ما سوار شد و میرطا آدم او که ترکمان است همه جا از جلو ما راه را بلدی میکرد از دره‌ها و تپه‌ها بطرف صحرا راندیم شهر نهاوند هم دست راست افتاده اما خیلی دور است گراهی هم از دامنه میرفت که خیلی خوب و خلوت بود لکن براهنمائی میرطا از این راه رفتیم از تپه بالا رفته جلگه دیگری پیدا شد که دهات نهاوند

دراصفحه



در این صفحه واقع است و تمام صحرا پوشیده از حاصل زراعت بود جاده باریکی داشت که ما از کنار
زراعات میرفتیم با ول دهی که رسیدیم زرزاکون یا زرزاین است و راه رو بمغرب جنوبی است
در دست راست هم ده (برزو) و (گیران) بود و دست چپ ده کرک علیا و سفلی و ما از وسط ده
کرک گذشتیم ده حاجی آباد هم دست چپ واقع بود از کرک که گذشتیم جلگه وسیع شد و ده کیان
از دور نمایان شد که روی تپه واقع است اما این تپه مصنوعی است قلعه دارد دور تپه هم
خانه است و باغات هم دارد اما دور بود و ما نزدیک آنجا نرفتیم کیان اول خالصه دیوان بوده
بعد بملکیت از طرف دولت بمحمد خان نهاوندی واگذار شده است ده بزرگی است آب این چشمه
کیان هم قریه کیان را مشروب کرده بدهات دیگر میرود و همه اینجاها از این آب مشروب میشود
پائین تر از کیان هم دهات زیاد بنظر میآید که باغات هم داشتند حاصل زراعت اینجاها را درو
میکردند اما بهاره کاری که کرده بودند هنوز سبز بود حاصل زیادی هم که هنوز درو نکرده بودند
زراعت اینجاها بقدری خوب و بار شده بود که [تا اسب که] از پهلوی حاصل میگذشتیم بلندی حاصل تا کله اسب
بود خلاصه از اینجا راه رو بجنوب و کوه شد که چشمه توی تنگه و زیر این کوه است کوه متوسطی است
چندان بلند نیست اما دو سه لکه برف داشت یکدهی هم پائین تر از اینجا است اسمش وزرانه است
و یک گردنه دارد معروف بگردنهٔ وزرانه که از این گردنه بنجاوه میرود قدری دیگر که رفتیم
زراعات تمام شد و بصحرا افتادیم صحرای سنگلاخی بود مجدالدوله و امین خلوت و سایر عمله جات



خلوت در رکاب بودند رفتیم تا رسیدیم بجنگلی که دره تشکیل میدهد و اشجار جنگلی زیادی دارد
دست راست همه درخت بلوط است وسط دره هم نهر آبی جاری است که با حجار میخورد
و صدا میکند دو طرف نهر هم همه جا درختهای چنار و گردو و بلوط و اشجار جنگلی است چنارهای
پائین دست دره ریشه‌های خیلی کهن دارد لیکن تنه‌هایش را نمیدانیم بریده یا چه کرده‌اند که همه چتری
شده است امّا باز خیلی بزرگ و سایه‌گستر است دست چپ هم باز تپه‌های جنگل دار است که درختهای
بلوط و غیره دارد بالاتر که میرود درختهای چنار خیلی بزرگ میشود بقدر درخت امامزاده صالح
قریهٔ تجریش شمیران امّا خیلی صافتر و بهتر و شاخهای خیلی بزرگ و بلند دارد که کلهٔ چنار پیدا نیست
همه دره در سایهٔ اشجار است بطوریکه اگر اردو بیاید اینجا بیفتد تمام اردو میتوانند در سایهٔ درختها
باشند بدون اینکه چادر بزنند امامزاده یا پیری هم در اینجا مدفون است که سر قبرش چهار
طاقی دارد امّا خراب شده اینجا را محمود میرزای مرحوم ساخته است و سنگ مرمری هم
بدیوار نصب کرده‌اند که تاریخ بنای اینجا بر آن سنگ منقور است در سنه ۱۲۳۹ که هفتاد سال
قبل از این باشد اینجا را بنا کرده است قبرستان کهنه هم زیر جنگلی هست که خیلی قدیم است
امّا حالا در اینجاها آبادی و عمارتی نیست رفتیم تا رسیدیم بسر چشمه که از زیر کوه سنگی در میاید
از دو طرف کوه آب میجوشد از وسط هم آبی در میاید برنگ آبلیمو سفید رنگ امّا هیچ بوئی
ندارد جوشش میکند مثل این است که گاز داشته باشد داخل این آبها شده همه را سنگین و بد

میکند

میکند این است شکل اینچشمه زیر چشمه که چنارهای بزرگ زیادی داشت و از اطراف آب جاری
و وسط تختی طبیعی بود فرمودیم آفتاب گردان زدند نهار خوردیم توی راه که میآمدیم مجدالدوله
خواست تفنگ به باقرقره بیندازد که غفلةً اسبش برجست تفنگ از دستش دررفت و افتاد
بزمین تمام دست مجدالدوله را زخم کرد سه ساعت بغروب مانده سوار شدیم برای منزل و از راه
دیگر که از بغلهٔ کوه میرفت راندیم افتادیم مدتی بالا بطوریکه ده حاجی آباد خیلی پایین دست چپ ما
ماند اهالی این دهات رسم و عادت غریبی دارند در تابستانها از آبادی و منازل خودشان
بیرون آمده در صحرا سیاه چادر میزنند اهل هر دهی بیرون آمده مقابل ده خودشان چادر زده
بودند از میان سیاه چادر زیادی عبور کردیم و همه جا از دره و ماهورها و دامنه‌ها آمدیم
تا بالای اردو و از آنجا باردو سرازیر شدیم نزدیک غروب بود که باردو رسیدیم یعنی هنوز
بسراپرده نرسیده بودیم که توپ غروب را انداختند پیاده شده رفتیم بسراپرده

نهاوند بعضی شاهزاده‌ها دارد از اولاد محمد زمان میرزا پسر مرحوم محمود میرزا که یکی از آنها
پاشاخان و در کرمانشاهان است که امیر نظام در حوزهٔ ایالت خود او را بخدمت و مأموریت
میفرستد و دختر ابوالفضل میرزا پسر ظل السلطان مرحوم که در عراق عرب است زن پاشاخانست
و پسر پاشاخان جوان خوبی است در جهان آباد می‌نشیند

روز جمعه بیستم

صبح

صبح برخاستیم سه نفر از مجتهدین نهاوند امروز صبح بهمراهی جناب امین السلطان بحضور آمدند جناب آقا شیخ محسن جناب آقا میرزا علینقی جناب ملا علی اکبر بعد برخاسته سوار شدیم و از در چاپر بشیر الملک گذشتیم جلو راه نهرهای بزرگ و کوچک زیاد داشت و تمام زمین و اطراف راه هم حاصل زراعت بود که باید تا مسافتی از کنار زراعت عبور کنیم نهر عمیقی هم برخوردیم که پیاده شده از آن گذشتیم آنطرف نهر کالسکه ما را نگاه داشته بودند بکالسکه نشسته راندیم تا نزدیک ده رفته از آنجا پیاده شده سوار اسب شدیم و کالسکه را فرمودیم برگرداندند راندیم برای ترکان ترکان اعتماد الحضره و اکبر خان نایب ناظر هم صبح بآنجا رفته نهار گرم حاضر کرده بودند رفتیم زیر همان چپار آفتاب گردان زده بودند امروز را تا عصر بخواندن و ملاحظه عرایض و نوشتجات زیادی که امین خلوت بحضور آورده بود مشغول بودیم بعد از فراغت از نوشتجات هم نقشه کشیدیم عصر سوار شده مراجعت بمنزل نمودیم آن چشمه که نزدیک آنجا کشیکچی باشی چادر زده است و نوشتیم که روز آمدن باتلاق بود و برحمت از آنجا گذشتیم صدف زیادی توی نهرش دارد حاجی آقای پیشخدمت صدف بسیاری جمع کرده بحضور آورده بود و عرض میکرد مردم هم خیلی جمع کرده اند یکی از آن صدفها هم که حاجی آقا آورده بود توی آن یک چیزی مثل مروارید داشت

روز شنبه بیست و یکم

امروز باید

امروز باید برویم ونج که از دهات نهاوند و سه فرسنگ راه است سوار شده افتادیم بهمان
راهی که میرود بشهر و گل زرد که آنروز هم از همین راه بشهر رفتیم آمدیم از پل گذشته
بکالسکه نشستیم و همه جا آمده از گل زرد گذشته بشهر رسیدیم جمعیت زیادی از مردم تماشائی
و اهل شهر در اطراف راه جمع شده بودند نزدیک شهر که آمدیم از آنجا راه برگشت و دنبال
شهر دور زده از آنطرف شهر گذشتیم قدری راه آمده از پهلوی قلعه محمد حسنخان عبور
کردیم این قلعه را محمد حسنخان قاجار پدر مرحوم امیر نظام که نسقچی باشی خاقان مغفور فتحعلی شاه
بوده یا در نهاوند حکومت یا در همین جاها اقامت داشته است ساخته از قلعه دیگر هم گذشتیم دست
چپ راه دهات و جلگه است و دست راست کوه است اما این جلگه غیر از جلگه کیان است
روزیکه بکیان میرفتیم این جلگه هیچ پیدا نبود و دیده نشد یک رشته کوهی میانه این جلگه و جلگه
کیان کشیده شده که از اینجا هم جلگه کیان پیدا نیست این جلگه معروف بجلگه کفراشی است
قدریکه آمدیم از ده کفراشی هم که مال محمد خان است عبور کردیم و بعد از ده پول ملکی آقا نور الدین
امام جمعه گذشته در نزدیکی قریه چورک ملکی آقا تراب چون وقت نهار شده بود سوار اسب شدیم
در این بین یک لری را دیدیم پرسیدیم در اینجا آب هست گفت برف آو خوب هست خیلی سرد
(یعنی برف آب) رفتیم دیدیم چشمه ایست نی دارد معلوم شد لش آب اینجا را مردکه لر برف آو
میگفت بعد آمدیم نزدیک چند درخت بید که آب این چشمه میآمد از آنجا میگذشت فرمودیم

آفتاب



آفتاب گردان زده بهار افتادیم بد جائی نبود بعد از بهار باز سوار کالسکه شده یکسر راندیم
برای ورنج قریه ده مان ملکی آقا نورالدین امام جمعه و قریه سعد وقاص ملکی عظیم خان
ملایری و قریه گوشه ملکی محمد خان در دست چپ بودند قریه سعد وقاص و چهار بلند هم داشت
و این کوه برفی که از بروجرد تا اینجا همینطور امتداد دارد تا مقابل قریه سعد وقاص برف
دارد و مقابل اینجا هم بقدر دو لکه برف داشت از اینجا بعد دیگر رشته این کوه قدری
کوچک و کوتاه شده و دیگر برف هم ندارد تا مقابل گوشه و مغرب میآمدیم از اینجا راه برگشت
رو بشمال بسمت ورنج در دست راست هم مزرعه بابا پیره ملکی محمد خان و قریه شادمانه ملکی
آقا تراب در دامنه کوه پیدا بود پشت همین کوه دست چپ باز خاک خاوه و لرستان است
دست راست هم کوههای سنگی و نرم ماهوری بود که بنظر خشک و کثیف میآمد دست چپ هم
بعد از این کوههای برفی کوههای خشک بی آب و سبزه از دور بنظر میآمد آمدیم تا ورنج که
منزل است و ملکی آقا تراب است دهی است کم درخت بیدستان طولانی دارد خیال میکردیم
سراپرده را اینجا زده اند وقتی آمدیم دیدیم اردو اینجا افتاده اما سراپرده ها هیچ پیدا نیست
آمدیم برودخانه رسیدیم که دو بیست سنگ آب گل آلودی داشت دیدیم کالسکه از رودخانه
نمیرود سوار اسب شدیم و از آب گذشتیم اهل اردو بعضی برهنه شده توی آب رفته و اسباب
به آب انداخته آب میدادند این رودخانه از سمت ملایر میآید مسافت زیادی باز رفته تا بسراپرده
رسیدیم

رسیدیم اردو هم در محوطه اینجا افتاده بود چادر ما را کنار رودخانه زده بودند امّا میان درّه

کوه واقع بود و چندان خوش هوا نبود پیاده شده رفتیم توی سراپرده هوا خیلی گرم بود

بعد از مغرب جناب امین السلطان را خواستیم بعضی فرمایشات داشتیم فرمودیم و جناب

امین السلطان رفت

بالاتر از سراپرده ما هم توی این تنگه که رودخانه از آنجا میگذرد قریهٔ طائمه است که ملک آقا

تراب است در و سیج پل آجری پنج چشمه هست که روی رودخانه است گفتند مرحوم حاجی میرزا محمود

مجتهد بروجردی این پل را بنا کرده است

روز یکشنبه بیست و دوم

امروز باید بفرسیج برویم صبح زود برخاسته آمدیم بیرون سوار اسب شده رفتیم تا نزدیک کالسکه

و از آب گذشتیم جناب امین السلطان حاضر بود کامران میرزای حاکم نهاوند از اینجا

مرخص شده بنهاوند رفت بکالسکه نشسته دوباره با کالسکه از رودخانه عبور کردیم و از بالای دره

راهی بود از آن راه آمده بجلگه افتادیم دست راست راه همه جا خشک است و منتهی بکوه میشود

راهی دیگر هم هست از محاذی سراپرده که از توی کوه همه جا میرود و بفرسیج نزدیکتر

از این راه است عزیز السلطان از آن راه رفته بود امّا از این راه کالسکه رو که ما میآییم باید

فرسخ سه فرسخ و نیم راه باشد دست راست چنانکه نوشتیم همه جا خشک و بی سبزه و آبادی است منتهی

میشود



میشود بکوههای خشک که نزدیک بجاده است دست چپ هم بمسافت یکفرسخ بلکه کمتر منتهی میشود
بکوه و همان رشته کوه برفی هم که مقابل سعد وقاص است در دست چپ پیدا بود و هم اینکوه
گرد است صحرای دیروز و امروز از طرف دست چپ علف شیرین بیان زیادی داشت که
آدم از دور خیال میکرد چمن است راه زیادی آمدیم جمعیت زیادی از سواره و پیاده طرفین
راه ایستاده بودند جعفرخان یاور فوج نهاوندی هم دیده شد که از طایفه سلد است و از همین
طایفه سرباز هم میدهند در دست چپ دهات کاریز دیده شد سه کاریز است دهات اینجا کم
درخت است تمامی دهاتی که امروز سر راه دیده شد بعد نوشته خواهد شد بلوک سلد منتهی
میشود ببلوک خزل تا آخر محال سلد که آمدیم راه رو بمغرب بود از آنجا برگشته و بشمال که رود
به تویسرکان میرود راه باز همه کوه و دره است رفتیم تا رسیدیم بیک رودخانه که از تویسرکان
میاید آبش بی صدا است و اطرافش بوته زار و چمن است با نهرهائی که از رودخانه منشعب کرده
بودند قریب ده سنگ آب داشت سوار اسب شده رفتیم کنار رودخانه و بنهار افتادیم
اما هوایش گرم بود بعد از نهار خواستیم اینجا تا عصر بمانیم دیدیم درخت و سایه ندارد و تابستان
بد میگذرد سوار شده راندیم برای فرسنج که اگر در راه جای خوبی دیدیم بعصرانه بیفتیم راه
زیادی آمدیم تا دست چپ رسیدیم به ده (منجان) که ملک اکبر میرزای پسر مرحوم معین الدوله است
زیر دست ده قلمه زاری بود درخت تبریزی داشت و رودخانه تویسرکان هم از اینجا میگذرد



سایهٔ خوبی داشت فرمودیم آفتاب گردان زدند پیاده شده قدری استراحت کردیم

و تا عصر اینجا بودیم

دهاتی که دست چپ دیده شد از اینقرار است (سه قریهٔ کاریز) در محال سُلدی ملکی

عسکرخان سرتیپ ملایری (حبیب آباد) در محال خرّل (ده نو) (عبد الملکی) (ده موسی

که اینها همه خالصهٔ دیوان بوده و بملکیت بسیف الدوله مرحمت و واگذار شده است بعد باز بسمت

دست چپ راهی که رو بشمال و طرف تویسرکان میآید دهاتی که دیده شد از اینقرار است

(کارخانه) ملکی امام جمعهٔ تویسرکان (لامیان) ملکی کامران میرزا (من جان)

ملک اکبر میرزا که در آنجا عصرانه خوردیم در بین راه فضل الله میرزای پسر فتح الله میرزا

ابن جهانگیر میرزای پسر نایب السلطنه مغفور را که جوانی است دیدیم با سوارهای جمعی اکبر میرزا

جلو آمده بودند دو ساعت بغروب مانده سوار کالسکه شده راندیم اکبر میرزا و تیمور میرزا

پسرهای معین الدوله با جمعیت سی نفر سوار که جلو آمده بودند دیده شدند از اکبرآباد که

دست چپ واقع است گذشتیم ده خوبی است بعد از ده چاشته خوره که تیول سلطان

سلیم میرزا بود و حالا متعلق باولاد او است اولادش هم پیاده سر راه ایستاده بودند ده

معتبری است کوه خان گورمز دست چپ و کوه قزل ارسلان که دو قلّهٔ مخروطی مرتفع است

نیز از دست چپ پیدا بودند قزل ارسلان (از اتابکان آذربایجان) قلعه در این کوه

ساخته



ساخته بوده است که شیخ سعدی در بوستان میگوید (قزل ارسلان قلعهٔ سخت داشت)
(که گردن بالوند برمی فراشت) و مقصودش همین قلعه و همین محل بوده است کوه الوند هم روبرو
پیدا بود تویسرکان هم در درهٔ الوند پیدا بود قریهٔ فرسفج هم که منزل است ده معتبری است
اشجار و سبزه زیاد دارد رودخانه هم از اینجا میگذرد سراپرده را هم جای خوبی زده بودند
قریهٔ فرسفج بالاتر از اردو است اردو را در چاشته خوره که تیول سلطان سلیم میرزا است
زده اند

روز دوشنبه بیست و سیم

امروز باید برویم تویسرکان دره ایست از طرف مشرق که میآید به چاشته خوره میرسد در اینجا دره
سنگهای گوارس خوب دارد و احتمال ذرات طلا هم در این سنگها میرود
(توضیح) کوه خان گورمز تنها و مجرد است و دامنه اش خشک شبیه است بکوه سه پایهٔ طهران اما
کوه قزل ارسلان کوه علیحده نیست قلهٔ از همین سلسلهٔ کوه الوند است که در طرف مغرب کشیده شده است
اما قله اش چنانکه اشاره کردیم خیلی بلند و مخروطی است
خلاصه صبح که برخاستیم چون بلدهٔ تویسرکان دو دامنه پیدا بود و خیال میکردیم نزدیک است
گفتیم سوار میشویم میرویم توی راه هم جای باصفائی پیدا کرده صرف نهار میکنیم و بعد بمنزل میرویم
سوار کالسکه شده راندیم جناب امین السلطان و سایرین هم در رکاب بودند تمام دستجات

سوار هم



سوار هم بیت به تیپ سر راه ایستاده بودند قدری که آمدیم راه دور زده آمد تا نزدیک فرسخ
و از آنجا راست میرود برای تویسرکان وغیره فرسخ در دامنه افتاده و خانهها را روی هم
ساخته‌اند کاروانسرائی هم در آنجا پیدا بود جمعیت زیادی دارد چون سر راه زوّار است
خیلی آباد و معمور و معتبر است همینطور با کالسکه راندیم قدری که آمدیم شاهزادهها و خوانین تویسرکان
که دسته بدسته جلو آمده بودند دیده شدند قدری دیگر که آمدیم خانباباخان پسر سلیمانخان صاحب اختیار
مرحوم که با پسرهایش که یکی از آنها هم پسر کوچکی بود و عموزادههای صاحب اختیار و یکصد نفر
سوار افشار اسدآبادی که همراه آورده بود سر راه ایستاده بودند بعد رسیدیم بعبدالله
خان پسر حاجی اسدخان که قراسوران خاک ملایر سپرده باوست و خود حاجی اسدخان
دو سال است مرده است پنجاه نفر سواره قراسوران دارند امّا همه سوارهای جوان خوب
خوش وضع و با اسبهای خوب بودند دهل و سورنائی هم داشتند که میزدند نیم فرسخ بتویسرکان
مانده سوار اسب شدیم جناب امین السلطان و سایر ملتزمین هم عقب سر ما بودند گرد و خاک
غریبی شده بود قصبه و بلده اینجا که دکّان و بازار و وضع بلدیّت دارد (توی) است آمدیم
از توی گذشتیم و رسیدیم بده سرابی و از سرابی هم گذشتیم در گزندر که آبادی و خانواری
نیست و فقط درخت و آبی دارد و موسوم به گزندر است اردو افتاده و سراپرده ما را زده اند
آمدیم سراپرده زن و مرد زیادی بالای پشت بامها بودند از اول آبادی تا اردو بقدر یکفرسخ



راه آمدیم تا منزل رسیدیم اردو هم جوقه جوقه افتاده است پیوسته بهم نیست بواسطه اینکه زمین قطعه قطعه چمن است و حاصل زراعت و درخت و جوی آب اما آبش گل آلود بود حاصل اینجا هم مشغول درو بودند محل اردو معتکاهی است و اطراف آن کوههای زمان ایلبرز داشت سراپرده را بالای بلندی سر تپه زده اند درخت دارد آب گل آلودی هم از جلو چادر میگذرد هوای خوبی دارد و گاهی نسیم خوشی میاید هروقت نسیم نمیوزد هوا گرم میشود و تا نسیم میاید هوا خوش است پنج ساعت بغروب مانده بود که وارد منزل شدیم

دهاتی که امروز در سر راه دیدیم از اینقرار است دست چپ فرسنگ حزده بالک قریه عالیکان ملکی ابراهیم میرزا قلعه جعفربیک ملکی خدایارخان یاور قریه فریادان قریه سوتلق قریه کریم آباد قریه چال آب قریه کرزان که این دهات مشترک است میانه اعتضادنظام جعفرقلیخان پسر حاجی سعدالدوله مرحوم و مشیرالملک و کریمخان اینها را خارج از فوج راسر این دهات گذاشته و با و سپرده اند خود کریمخان هم اینجا بود و دیده شد

روز سه شنبه بیست و چهارم

امروز در منزل مانده سوار نشدیم جناب امین السلطان بحضور آمد بعضی فرمایشات فرمودیم در رفت بعضی عرایض و نوشتجات بحضور آورده بودند امین خلوت همه را خوانده جواب فرمودیم پیش از نهار خانبابا خان پسر صاحب جمع اختیار خوانین افشار را بحضور آورد و بعد یکدسته از علما

تویسرکان بحضور آمدند جناب امام جمعه جناب حاجی ملا احمد جناب میرزا فخر الدین
آقا میرزا اسمعیل قاضی آقا میرزا ابوتراب نایب الصدر آقا عبدالله قاضی بعد از نهاهم
یکدسته دیگر از علما بحضور آمدند که اسامی آنها از این قرار است جناب آقا شیخ محمد شریعتمدار
جناب شیخ حسین جناب آقا ضیاء الدین جناب حاجی میرزا محمد حسین آقا میرزا حبیب الله
آقا شیخ جعفر شیخ علی آقا پسر آقا شیخ محمد آقا عبدالله آقا اسدالله آقا میرزا رکن
الدین درویش آقا سید کاظم آقا شجاع الدین آقا سید ابوالحسن شیخ الاسلام
آقا سید اسمعیل

بعد شاهزاده ها بحضور آمدند که اسامی آنها از اینقرار است حاجی مسعود میرزا پسر مرحوم جهانگیر میرزا
حاجی حسین میرزا پسر مرحوم جهانگیر میرزا جلال الدین میرزا پسر مرحوم معین الدوله
ابوالفتح میرزا پسر مرحوم معین الدوله فتح الله میرزا پسر مرحوم جهانگیر میرزا حاجی
سلیمان میرزا پسر سلطان سلیم میرزا حاجی ابراهیم میرزا پسر سلطان سلیم میرزا
اسحق میرزا پسر ایضاً حبیب الله میرزا پسر حاجی حسین میرزا محمد تقی میرزا پسر مرحوم
سنجر میرزا ابوسعید میرزا پسر مرحوم ایضاً ابوطالب میرزا پسر ایضاً جعفر قلی میرزا پسر
حاجی حسین میرزا بهبود میرزا پسر حاجی مسعود میرزا فضل الله میرزا پسر حاجی شیخ آقا
میرزا از جهانگیر میرزای مرحوم الآن پنج پسر موجود است حاجی حسین میرزا که



شاهزاده‌ها را معرفی میکرد حاجی مسعود میرزا که ریش بلندی دارد و شبیه بخود مرحوم جهانگیر میرزا است یکی هم فتح الله میرزا است که چهل و پنج سال دارد و دو سال است چشمش کور شده گریه میکرد انعام دادیم و فرمودیم دکتر تولوزان را ببیاورند ببینند شاید چشمش معالجه شود یونس میرزا پسر اسمعیل میرزا نورالله میرزا پسر ایضاً شکرالله میرزا پسر ابوالفتح میرزا محسن میرزا فریدون میرزا پسر اسحق میرزا فتحعلی خان پسر حاجی مسعود میرزا محمد خان پسر مرحوم سنجر میرزا فرامرز خان پسر مرحوم مهدی میرزا خلاصه تا عصر منزل بودیم و دسته دسته علما و شاهزادگان بحضور میآمدند (محمد حسن میرزای معتضد السلطنه روزیکه از دو پنج بفرسنج میآمدیم مرخصی گرفته با عضد السلطنه بهمدان رفت که در موقع عروسی حسام الملک که دختر ولیعهد را برای غلامرضا خان پسرش از تبریز میآورند حاضر بوده بعد از ده روز باردو مراجعت نماید) عصری سیف الدوله حاکم همدان که از همدان آمده بود بحضور رسید شب حسینقلی میرزای عماد السلطنه اسباب آتشبازی در روی تپه که مشرف بسراپرده بود مهیا کرده بود بعد از شام آتش زدند تماشا کردیم

روز چهارشنبه بیست و پنجم

امروز سوار شده برای تفرج رفتیم بسمت شمال اردو که تویسرکان و آبادی اطراف آن در آنطرف واقع است میرزا محمد خان را از پیش فرموده بودیم برود راهی از اردو بطرف دامنه



و کوههای سمت شمالی پیدا کند میرزا محمد خان آمده جلو افتاد از اردو بیرون رفتیم و قدری که راند
افتادیم بجلگه چون حکم شده بود خانبابا خان سوارهای اسدآباد را بیاورد بحضور بسان بدهد آنجا
صف کشیده بودند ایستادیم سوارها آمدند از جلو ما گذشته مرخص شدند و رفتند بعد راندیم را
دره و ماهور شد علاءالدوله هم سوارهای تویسرکانی و همدانی ابوالجمعی خود را آورده بود سان از
حضور بگذراند همه را دیدیم سوارهای آراسته خیلی خوبی بودند و اسبهای خوب داشتند بعد از
دیدن اینها باز راندیم یک درهٔ پیدا شد مقابل شهر (توی) در دامنهٔ کوه که آب و اشجار داشت
راندیم برای دره اسم این دره را هم (توت دره) میگویند و هم (بادام دره) بیدهای بلند
زیادی دارد که کنار نهر نشانده اند آبی هم از بالا جاری است که معلوم شد چشمه سار دارد آمدیم
کنار نهر زیر درختهای بید که جای خوب خوش هوائی بود فرمودیم آفتاب گردان زدند پیاده
شدیم مجدالدوله و جلال الملک و بعضی دیگر از پیشخدمتها هم در رکاب بودند تا عصر در اینجا
بودیم و خیلی خوش گذشت دو ساعت بغروب مانده سوار شدیم مجدالدوله و میرشکار برای
راهنمائی جلو افتادند و از راهی دیگر مراجعت باردو کرده از دم چادر تفنگچی باشی و حوالی
چادرهای ادیب الملک و احتساب الملک عبور کرده رفتیم بمنزل در بین راه که میآمدیم
جهانگیرخان شکارچی را دیدیم که فرستاده بودیم برود از گردنهٔ دم شاطر بنج و ببیند
این راه چه طور است که دیگر از راه پائین که هم دور است و هم راه کالسکه اش چندان خوب نیست

نرویم

زدیم جهانگیرخان عرض کرد پنجاعته از این راه بینگی رفتیم راه خیلی خوبی است آب و آبادی هم سر راه هست و از ینگی هم بقدر سه فرسنگی ممکن است کالسکه ها را جلو بیاورند که همه جا این سه فرسخ را کالسکه براحت میرود قرار شد سه شب قبل از حرکت خودمان کالسکه ها را بفرستند به ینگی که روزیکه ما میرویم جلو بیاورند و از همین راه دم شاطر برویم خلاصه شب جناب امین السلطان و امین السلطنه و مجد الدوله را احضار فرمودیم بحضور آمدند بعضی فرمایشات شد و رفتند

روز پنجشنبه بیست و ششم

امروز هم سوار شده رفتیم بهمان جای دیروزی علاء الدوله باز بعضی سوارهای ابوالجمعی خود را آورده بود که از سان حضور بگذراند در سایه درختی پیاده شدیم سوارها آمده از حضور گذشتند سوارهای خیلی خوب داشتند بعد مرخص شده رفتند امروز فرموده بودیم آفتاب گردان را قدری بالاتر از محل دیروزی بزنند رفتیم دیدیم محل خوبی انتخاب کرده اند پیاده شده رفتیم بآفتاب گردان عرایض و نوشتجات زیادی امین خلوت بحضور آورد همه را ملاحظه کرده جواب فرمودیم و نوشتیم داد برد برای جناب امین السلطان بعد قدری نقشه کشیدیم و دو ساعت بغروب مانده سوار شده آمدیم منزل

روز جمعه بیست و هفتم

دیشب از وقت خوابیدن باد سختی گرفت و همینطور باد میوزید تا صبح بطوریکه نزدیک بود چادرها را

از جای

از جای بجنبد بادش هم باد خنکی نبود نیم گرم بود صبح قدری دیر از خواب برخاستیم جناب
امین السلطان و امیرخان سردار را خواسته بعضی فرمایشات بآنها فرمودیم بعد بیرون
آمده سوار شدیم و آمدیم از نهر آبی که دیروز گذشته بودیم گذشته رو بمشرق دره بود که
بگردنه سرابی میرود دست چپ این گردنه دره بود سبز و بید رخت که ساعد الدوله آنجا
چادر زده بود آبی هم که بارود میاید یک شعبه اش از اینجا میاید گردنه سخت بلندی بود
از گردنه سر بالا راندیم حاجی مسعود میرزا پسر مرحوم جهانگیر میرزا و محمد علی میرزای مشکوة الملک
پسر مرحوم خسرو میرزا هم در رکاب بودند جهانگیرخان را هم دیدیم که عمله گرفته مشغول ساختن راه است
برای عبور تخت و بنه که از این راه باید بنه بخ بروند از طرف دست راست راه که بیراهه بود آمدیم بالای سر
گردنه آنطرف گردنه گفتند دهی است اسمش جیجیان رفتیم برای آنجا دست چپ راهی بود که
میرود بسمت همدان و آنطرف گردنه هم خاک طلا است از گردنه سرازیر شدیم برای ده
جیجیان اینجاها همه جا سنگ گوارس دارد نوع بنوع و رنگ برنگ که هرکجا از صحراها و گردنه‌ها
نگاه میکردیم از این سنگ ریخته بود راه نرم و سرازیر بود بدره افتادیم و رفتیم تا جیجیان
ده جیجیان خیلی ده معتبری است باغات انگور زیادی دارد دو سه مزرعه دارد که اسم یک
مزرعه اش سنگ سفید دولائی و یکی دیگر اشتریل است اشتریل دست راست و سنگ سفید
دولائی دست چپ واقع بود حاصل زیادی هم داشت که درو و خرمن کرده بودند اینجا خرد

طلا است



ملایر است پیش از اینها طایفه زندیه در اینجاها می نشسته قلعه محکم خوبی ساخته بودند حالا هم مشکوة
الملک بالاخانه و عمارتی در اینجا ساخته در تابستانها اینجا ییلاق میآید زیر دست ده که چمنی
بود و درختهای بید و سبزی داشت فرمودیم آفتاب گردان زدند پیاده شده رفتیم
با آفتاب گردان امروز باز بعضی عرایض و نوشتجات امین خلوت بحضور آورده بود همه را
با او خواندیم و جواب فرمودیم و تا عصر اینجا بودیم باد هم که از دیشب شروع کرده هنوز
میوزد و باین واسطه هوای خنک خوبی بود خیلی خوش گذشت دو ساعت بغروب مانده سوار
شدیم و در مراجعت راهی دیگر غیر از آن راهی که آمده بودیم خودمان سراغ کرده از پشت
باغات موستان چیچیان از راه صحرا آمده بعد سربالا شدیم رعیتهای آنجا و شاهزاده ها
که در رکاب بودند و خود مشکوة الملک صاحب ده همه میگفتند از این طرف راه تویسرکان است
و تعجب داشتند که ما کجا میرویم و میگفتند از اینجا بچهار فرسخی تویسرکان میرود و وقت
تنگ است شب میشود و بمنزل نمیرسیم ما هیچ گوش باین حرفها ندادیم و یکراه باریکی بود
خواستیم از این راه برویم حالا یک دره هم که مجرای سیل است طرف دست راست ما
میانه ما و جاده فاصله است که نمیتوانیم بآنطرف برویم قدری آمده بیک پل کوچکی
رسیدیم که غیر از اینجا هم دیگر راه بآنطرف نبود از این پل گذشته رفتیم و افتادیم براه
قدری که رفتیم جاده هم گم شد و دیگر هیچ راه نبود حالا آفتاب هم نزدیکست غروب کند



و سایرین هم همه از اول عرض میکردند از اینجا راه نیست خلاصه بقراست فهمیدیم که گم

از دست چپ رویم از راه پرت خواهیم شد و باید بطرف دست راست برویم راهی

هم نبود از بیراهه زدیم بدست راست و سربالا راندیم برای قلهٔ کوه کوه سنگلاخ سختی هم

بود بسر کوه که رسیدیم دیدیم اردو پیدا شد و خیلی راه نزدیک خوبی بود همه جا از سر کوه

آمدیم تا نزدیک سراپرده و از راه خلوت خوبی آمده وارد منزل شدیم باز باد همینطور

بشدت میوزید بطوریکه سر گردنه نزدیک بود آدم را از اسب بیندازد باد شرقی است

از طرف ملایر میآید بر خلاف طهران که همیشه از طرف مغرب باد میآید امشب هم باز تا صبح و ملکه

تا فردا ظهر همینطور باد بشدت میآمد

روز شنبه بیست و هشتم

صبح برخاسته دیدیم بطوری از دیشب تا بحال باد آمده و صبح باز میآمد که وضع سراپرده

و چادرها را بکلی تغییر داده تیرها را انداخته و میخها را کنده توی چادرها را پر از گرد

و خاک و ریگ کرده بود فراشها آمدند وضع چادرها را درست کرده و تنظیف نمودند امروز

سوار نشده تمام روز را در منزل بودیم نزدیک ظهر کم کم باد ساکن شد

روز یکشنبه بیست و نهم

امروز سوار شدیم بعزم رفتن به سرکان و آرتیمان و تماشای آنجاها از همان راهی که همیشه

میرفتیم

میرفتیم باز سوار شده راندیم و از همان دره توی گذشته رسیدیم بیک تپه که مشرف بشهر بود و شهر

توی از آنجا خوبی دیده میشد و سنگهای بزرگی روی این تپه داشت که خیلی خوب میشد رفت

زیر آن سنگها نشست و دوربین انداخت اما آفتاب گرم سوزنده داشت و خشک هم بود روی

تپه قدری تماشا کرده بعد از تپه آمدیم پایین توی شهر درخت کم دارد یک مسجدی پیدا بود

دو گلدسته داشت که برق میزد گفتند امام جمعه تویسرکان پولی توجیه کرده و دو سال است

این مسجد را بنا کرده است بعضی عمارتهای عالی هم در شهر نمایان بود قلعه شاهزادهها هم

زیر دست شهر متصل بشهر است این قلعه از بناهای مرحوم شیخ الملوک میرزا بوده است بعد اولاد

او و جهانگیر میرزا و اولادش کم کم اینجا جمع شده و لابد چهل خانوار از شاهزادهها توی

این قلعه هستند و همه با هم کمال موافقت را دارند هیچ اختلافی در میانشان نیست جای امن و آسوده

دارند و با آزادی و آسودگی زندگی میکنند اطراف شهر باغات زیاد دارد و همینطور باغات

متصل هم است تا اردوی ما و کرزند طرف جنوبی شهر متصل بشهر قریه نقده است و بعد از نقده

ده مالیجه است از دور برج آجری پیدا بود کنگره دار مثل برج قبر طغرل که در طهران است گفتند

قبر ابن یامین است که یهودیها اعتقاد بآن دارند و زیارتگاه یهودست خلاصه سرازیر شدیم

از راهی که میرود به آرتیمان مزرعه سر راه بود درخت داشت و قنات کم آبی هم داشت

که جلو آن استخری بسته بودند اسم این مزرعه را گفتند شیخعلی مرزه و مال کیفر عطار تویسرکانی است

ع گویا یهودیان اعتقاد دارند که قبر بنیامین [illegible] است و بعضی میگویند قبر یعقوب پیغمبر است [illegible]

درهمین



در همین مزرعه نزدیک با ظهر فرمودیم آفتاب گردان زدند و نهار افتادیم دهی هم زیر دست
شهر از مسافتی پیدا بود گفتند مبارک آباد است خانبابا خان پسر صاحب اختیار با سواران و
همراهانش در آنجا چادر زده و منزل کرده بودند بعد از نهار بلافاصله در وقت ظهر و دست
گرما سوار شده راندیم و عرق زیادی کردیم قدری که رفتیم از بلندی و تپه کوچکی سرازیر
شده رسیدیم بده آرتیمان آرتیمان از سمت شمال متصل بکوه است و خود ده توی دره واقع است
که خانهای ده را در بغله و دامنه کوه رو بهم ساخته اند و همه خانها رو بمشرق نگاه میکند
خانهای خیلی معتبر خوب دارد باغات اینجا در سمت جنوب واقع شده است و بیشتر درختهایش
گردو است اشجار میوه دیگر هم دارد اما اکثر گردو است و درختهای گردوی خیلی بزرگ کهن
دارد از کوچهای آرتیمان سرا بالا شدیم جمعیت زیادی بالای بامها برای دیدن ما جمع شده
بودند رفتیم تا رسیدیم بسر تپه آنطرف تپه سرکان پیدا شد قصبه سرکان خانوار زیادی دارد
اما خانهای سرکان همه رو بجنوب است و بقدر هفت هشت هزار نفر جمعیت دارد مردم همینکه
دیدند ما میآئیم مثل مور و ملخ توی صحرا میدویدند که ما را ببینند مثل روز سیزده عید نوروز که مردم
از شهر بیرون میروند همانطور در صحرا ازدحام کرده بودند بالای قصبه سرکان چند خانه بود که
مشرف بتمام خانهای دیگر بود اما مثل آرتیمان نیست که همه خانها در دامنه واقع شده و مشرف
بیکدیگر باشد فخرالملک رفته بود بآن خانهای بالا و تعریف میکرد که خانه خیلی خوبی است مال میرزا

رحمت الله



رحمت‌الله خان سررشته‌دار فوج نهاوند فواره و آب جاری و عمارت عالی دارد خلاصه
چون توی باغات سرکان جائی نبود که عصرانه بخوریم و همه جا جمعیت و ازدحام مردم تماشائی
بود برگشتیم و محاذی باغات آرتیمان و سرکان سرازیر میآمدیم که در باغات آنجا جای
خلوت خوبی پیدا کرده پیاده و راحت شویم در این بین رعیتی پیدا شد و عرض کرد در اینجا چشمه‌ایست
و جای خوبی است ما را راهنمائی بآنجا کرد مرتضی خان اعتمادالحضره را فرمودیم برود آنجا
آفتاب گردان بزند رفت و برگشته عرض کرد چشمه هست امّا درخت کم دارد فرمودیم هر طور هست
بروند همانجا چادر بزنند از حرکت توی آفتاب عرق زیاد کرده و خسته شده بودیم رفتیم و رسیدیم
بچشمهٔ آب دیدیم چشمه و قناتی است بقدر یک سنگ آب دارد امّا درخت چندانی اطراف آن
نیست پیاده شده عصرانه خوردیم و قدری راحت شده بعد برخاستیم و سوار شدیم آمدیم از
همان ده آرتیمان و از پشت تپّه که صبح بالای آن رفتیم آمده از بالای بهشه‌توی و از همان
راه صبحی مراجعت بمنزل کردیم و غروب آفتاب وارد منزل شدیم

طرف غربی بهشه‌توی متّصل به تپّه و ماهور است و آن طرف این تپّه قریهٔ باباپیر است
که ده معتبری است و آنطرف باباپیر خرّم رود است که منتهی بخاک اسدآباد میشود

روز دوشنبه سلخ ذی‌الحجة الحرام

امروز را سوار نشده تمام روز را در منزل و مشغول بعضی کارهای دولتی بودیم مجدالدوله

و حاجب‌الدوله



و حاجب الدوله هم مشغول تدارک روضه خوانی و زدن چادرهای مخصوص بودند که از فردا شروع بروضه خوانی شود شب هم هلال محرم درجه اش بلند و خوب نمایان بود و ماه را بروی خط مبارک حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه دیدیم

روز سه شنبه غره شهر محرم الحرام ۱۳۱۰

سنه هجری بحمد خدا بسلامت و مبارکی تجدید شد و بسال هزار و سیصد و ده داخل شدیم امروز را هم منزل ماندیم و نقشه خط راه از طهران الی تویسرکان را که کشیده بودیم تصحیح کردیم بعد بمجلس روضه رفتیم مجدالدوله قریب بیست نفر روضه خوان حاضر کرده بود روضه خواندند بد نخواندند بخصوص دو نفر از آنها که در آخر خواندند یکی حاجی سید محمد علی و دیگری میرزا محمد خوانساری که از همدان آمده بودند احادیث خوب ذکر کردند و خیلی گریه کردند تا عصر نشستیم مجلس روضه خیلی طول کشید شب هم در منزل جناب امین السلطان و عزیز السلطان و بعضی دیگر از مقربین روضه خوانی میکردند محمد حسن میرزای معتضد السلطنه که چند روز پیش بهمدان رفته بود امروز باردو مراجعت کرده است امین حضور هم که از طهران بهمدان بعروسی پسر حسام الملک رفته بود امروز از همدان باردو آمده است

روز چهارشنبه دویم

چون



چون دو روز بود سوار نشده بودیم امروز سوار شدیم وقتی بیرون آمدیم جناب امین السلطان بحضور رسید امین حضور و محمد حسن میرزای معتضد السلطنه هم دیده شدند بعد سوار شدیم و رفتیم بهمان درهٔ بادام دره که آنروز ناظم خلوت پیدا کرده بود آفتاب گردان زدند پیاده شده رفتیم بآفتاب گردان و بعد از نهار عرایض و نوشتجات زیادی بحضور آورده بودند همه را با امین خلوت خوانده و ملاحظه کرده جواب فرمودیم دو ساعت و نیم بغروب مانده سوار شدیم که برویم شهر را تماشا کنیم و رفتیم روی تپهٔ که مشرف بشهر (توی) و تمام شهر از آنجا پیداست سنگهای بزرگ هم روی تپه هست که سایه دارد پیاده شده رفتیم زیر سایهٔ سنگ و دوربین بشهر انداختیم محل خوبی برای دوربین انداختن بشهر است تماشای خوبی کردیم قلعهٔ شاهزاده‌ها هم پیدا بود قدیماً بارو داشته اما حالا خراب شده و همان قلعه و بناهای توی قلعه باقی و مسکون است خانهای شاهزاده‌ها هم همه کوچک و محقر است و طاقها از سنهای قدیمی دارد اما همه در همین قلعه جمعند اطراف قلعه هم برج دارد یکی از برجها را پسر حاجی حسین میرزا مثل برجهای یوسف آباد مستوفی الممالک ساخته است گنبد مسجد شهر هم که پیدا بود وضعاً خیلی شبیه است به یخچالهائی که در سمت شهر یار طهران و آنحدود میسازند طاق بازارها و کاروانسراها و عمارات هم که غالباً بنظر آمد خیلی پست و کوچک ساخته اند شهر کوچکی است یکچنار خیلی کهنه بزرگ هم توی شهر نزدیک

مسجد



مسجد پیدا بود که معلوم است خیلی قدیم است قدری هم تماشای برج مقبرهٔ ابن یامین را کردیم چون این برج وضعاً بعینه برج طغرل است که در شهر ری حوالی طهران است معلوم میشود که این را هم در همان زمانها ساخته اند و خیلی قدیم است بعد از تماشا سوار شده آمدیم منزل توپ غروب را انداخته بودند که وارد منزل شدیم

روز پنجشنبه سیم

امروز از اینجا کوچ است و میرویم به صحنه بایستی رفته باشیم بفرسنج و جمیل آباد و دو منزله بردیم چون راه دور و گرمی بود از آن راه نرفتیم حالا از گردنهٔ سراب یکروزه میرویم شجاع الملک کالسکه‌چی باشی هم سه روز قبل کالسکه‌ها را از راه فرسنج برده است به صحنه که امروز بیاورند تا آنطرف حسین آباد یعنی تا زیر گردنه که از آنجا سوار کالسکه شویم خلاصه صبح برخاستیم جناب امین السلطان شاهزاده‌های تویسرکان را که خلعت پوشیده بودند بحضور آورد دو نفر از خوانین لرستانی هم از طایفهٔ دیرگوند که تازه از لرستان آمده بودند امیر خان سردار بحضور آورده بود بعد از دیدن اینها سوار شده راندیم و قدری که رفتیم براه افتادیم جناب امین السلطان هم در رکاب بود جناب باباخان را هم که لقب صاحب اختیاری و شمشیر مرصع التفات کرده بودیم با سایر خوانین اسدآبادی که همه خلعت پوشیده بودند سر راه ایستاده بودند آنها را هم دیده و بعضی فرمایشات کرده مرخص

فرمودیم



فرمودیم رفتند و بعد راندیم کوه و صحرای با روح مفرحی بود آمدیم از همان گردنه که از رود
بیجیان میرفتیم سربالا رانده و از آنطرف گردنه سرازیر شدیم دهی در دست چپ پیدا شد
که اسمش باداک و مال ملک التجار توسرکان است راندیم برای آنجا که نهار خورده بعد
برویم آنطرف تپه ها که کالسکه ها را نگاه داشته اند سوار کالسکه شده برویم بمنزل باداک
ده کوچکی است آب کمی دارد اشجار بید و باغات موستان زیاد دارد در رسیدیم بآنجا
مرغ زیادی از همه نوع در باغات آنجا بود از قبیل قمری کبوتر سارهای مختلف مرغ معروف
بچوپان الله دادن توکا سبزقبا زنبورخور زاغچه که از همه طرف پرواز میکردند خرگوش
زیادی هم بود رفتیم توی بیدستانی که آب داشت فرمودیم آفتاب گردان زدند بعد رفتند
ابی هم انداختند آمد از جلو چادر گذشت بعد از نهار بقدر دو ساعتی در آنجا توقف و استراحت
کرده چای و عصرانه خورده سه ساعت و نیم بغروب مانده سوار شده راندیم برای منزل از بعضی
تپه ها سربالا آمده آنطرف جلگه پیدا شد خیلی سبز و خرم و باصفا بود این کوهها هم همه سنگ
گوارس است زمین هم خیلی مفرح و این سنگهای گوارس مخصوصاً با آب ریخت این کوهها
شده است سفیدی و درخشندگی دارد مثل کره ماه خلاصه یکدره بود میخواستیم دور بزند
از آنجا بردیم که در این بین جهانگیر خان شکارچی را که چند روز بود در راه را درست میکرد
و بلد اینجاها شده بود دیدیم اسب میدواند و میآید و عرض کرد از اینجا که میفرمودید در راه نیست

از آنطرف



ازاینطرف بیاید کالسکه ها را هم آورده اند این زیر نگاه داشته اند اما اگر از همان دره
میرفتیم راست میرفتیم بپهلوی کالسکه ها خیلی هم نزدیکتر بود ولی همان راهی را که جهانگیر
خان عرض کرد گرفته آمدیم تپه زمان اسب روی بود جلگه در زیر دست واقع بود خیلی سبز
و قشنگ اما تپه و ماهور زیادی دارد دست چپ هم ده معتبری بود که باغات داشت اسمش
علی آباد دمشق و مال حاجی خان بابا خان ملایری است بقدر نیم فرسخ کمتر بجاده مسافت داشت
کوه الوند هم اینجا کم کم کوچک و دور میشود در سمت شمال میماند جناب امین السلطان و
سایرین هم همه در رکاب بودند سیف الدوله هم بود و چون در اینجاها حاکم بوده است اطلاع
بلدیت میکرد پرسیدیم این سبزیها که در صحرا پیداست چمن است یا چیز دیگر عرض کرد خیر اینها
هندوانه دیم است در آن دریان و حدود آنجا میکارند خیلی خوب هم میشود وقتی که پائین آمده
و نزدیک شدیم دیدیم تمام آن سبزه علف شیرین بیان است و هیچ هندوانه دیم نیست
خلاصه آمدیم تا بپهلوی کالسکه ها و بکالسکه نشسته راندیم اول بیراهه بود اما کالسکه خوب میرفت
آمدیم تا رسیدیم بده حسین آباد اطراف اینجا هم از دست چپ و راست همه مزارع
و دهات است حسین آباد شاملو است که خیلی ده معتبری است زراعتهای دیمی اینجا را هنوز
درو نکرده اند اما زراعتهای آبی را تمام درو کرده و برسمی که دارند همه را آورده بپهلوی
ده خرمن کرده بودند بقدری حاصل زراعت بود که آدم حیرت میکرد و واقعا اگر خرمنها را

در یک میدانی

در یک میدانی بقدر میدان مشق طهران جمع میکردند تمام فضای میدان را میگرفت
بلکه از سر دیوارها میگذشت دهات این حدود خیلی معتبر است رعیتهای معتبر دارد همه غنی
و متمول‌اند یکنفر فقیر میانشان هم نمیرسد سرباز هم میدهند سربازهای جوان خوب رشید دارد
سنگ‌گوار است تا حسین‌آباد زیاد است بعد کم میشود و بندرت دیده میشد راه از اینجا خوب شد
اطراف راه هم دره و تپه است از حسین‌آباد که گذشتیم رسیدیم بدهی دیگر که اسمش جوکار است
ده معتبری است چسبیده بده جوکار قلعه خیلی معتبری است که قدری خرابی هم رسانیده
اسمش شترخان است اما خیلی غریب است با اینکه متصل به ده جوکار است جزو ده کسب است
از جوکار گذشته رسیدیم بکسب و از کسب گذشته رسیدیم بنخ‌نخ ده معتبری است باغات
و اشجار زیاد دارد سر راه قافله و زوار واقع است اما آبش کم است سراپرده را هزار قدم
بالاتر از ده زده‌اند با کالسکه آمدیم تا دم سراپرده پیاده شدیم یکقنات خیلی خوبی که آب صاف
دارد از میان سراپرده و چادرهای ما میگذرد هوای امشب هم خیلی خوب بود ده بادامک که
امروز آنجا نهار خوردیم و دست چپ راه بود مقابل آنجا هم در دست راست ده دولائی
و بیجیان و سنگ سفید است که ملک محمد علی میرزای مشکوة الملک است چون عصر که
روضه خوانده بودند ما نبودیم و دیر وارد شدیم شب بعد از شام فرمودیم چهار نفر آخوند روضه
خوان آمدند و برای ما روضه خواندند مجد الدوله و سایر پیشخدمتها هم همه حاضر بودند

دهاتی



دهاتی که امروز سر راه دیدیم سوای آنچه اسم برده شد دست راست حسن آباد ملک شیخ حسن میرزای پسر جهانگیر میرزا مبارک آباد ملکی ایضاً پریشان (دست چپ) آزندریان عشاق قسلاق

روز جمعه چهارم

امروز در بنج اطراق است شاهزاده های ملایری بحضور آمدند همه را انعام دادیم بعد علمای ملایر بحضور آمدند دو دسته بودند دسته جناب آقا ضیا دو دسته جناب امام جمعه سه ساعت بغروب مانده شروع بروضه کردند و تا نیم ساعت بغروب مانده طول کشید شب هم بعد از شام عمله خلوت بحضور آمدند اعتماد السلطنه بود قدری روزنامه اروپ خواند اکبرخان نایب ناظر و حسینخان هم که از تویسرکان باسد آباد رفته بودند امشب مراجعت باردو کرده بحضور رسیدند از تویسرکان به بنج چهار فرسخ است

امروز عصر اسبهای توپخانه را که در ملایر است آوردند از سان حضور گذرانیدند خیلی خوب بودند

روز شنبه پنجم

امروز باید برویم بقره تکین که دو فرسخ و نیم الی سه فرسخ سبک راه است صبح برخاسته آمدیم بیرون جناب امین السلطان و امیرخان سردار حاضر بودند امیرخان سردار مرخص شد که برود ببروجرد و لرستان بعد سوار شده راندیم و از ده بنج گذشتیم باغات

زیادی



زیادی دارد که زیردست ده افتاده است اما آب اینجاها کم است افتادیم براه که رو بشمال
شرقی بود از اینجا راه دو تا میشود یکی همین است که ما میرویم و دیگر راهی است که از دست
راست جدا شده میرود بدولت آباد ملایر یک کوه سنگی مخروطی از اینجا از طرف دست
راست پیدا بود که مثل کلهٔ قند اما سرش کج شده بود و بعد از قله پائین پله پله و مدرج بود
اسم این کوه تُنبه است پای این کوه از زناو و با بارمیس خالصه است باید از زناو بگذرند
تا بدولت آباد برسند شهر دولت آباد در سمت جنوب این کوه بفاصلهٔ ده میل راه تقریباً واقع
شده است بعد یک قدری که راندیم رسیدیم بده قران قاپاقی داشت اعتماد الحضره
و ناظم خلوت و تقیخان حساب الملک را فرمودیم رفتند آنجا آفتاب گردان زده نهار حاضر
کردند بقدر یک سنگ آب صاف جاری گوارائی داشت کنار نهر را تک تک بید کاشته بودند
بعد از نهار سوار کالسکه شده از یک گردنهٔ کوچکی گذشتیم آنطرف گردنه جلگهٔ کوچکی بود که اردو
در همین جلگه در قره تکین افتاده بود چادرهای قرمز توی درختهای سبز و اطراف هم چادرهای
سفید وضع اردو خیلی دورنمای قشنگی داشت هفت ساعت بغروب مانده بود که وارد منزل
شدیم پیاده شده رفتیم سراپرده چادر ما را جای خوبی زده بودند و آب خوبی داشت یک دهی
دست راست راه بود اسمش میرزا بره که باغات مختصری هم داشت از راهی که بملایر میرفت
چنانکه اشاره کردیم اول به بابارمیس میرسد و بعد به زناو و بعد بدولت آباد ملایر سیف الدوله

امروز هم



امروز هم بحضور رسیدند محمد کریم میرزای برادر محمد تقی میرزا پسر جهانشاه میرزا و اکبر میرزای
پسر معین الدوله را بحضور آوردند دم کالسکه آنها را دیدیم و مرخص شده رفتند
خلاصه قدری استراحت کردیم عصری روضه خوانها آمدند روضه مفصل خواندند تا نیم ساعت
بغروب مانده طول کشید هوای اینجا خیلی خوش بود و نسیمی داشت شب که خیلی هوا خوب بود

روز یکشنبه ششم

امروز میخواستیم برویم به دیزآباد حکیم الممالک والی پیشخانه را در علی آباد انداخته گفته
بود هوای دیزآباد و حوالی آنجا چون گرم است و پشه دارد باینجهت اردو را در علی آباد قرار
داده است علی آباد از مستحدثات جدیده است که ناصر الدوله مرحوم چند سال است آباد
و احداث کرده است خلاصه صبح برخاسته آمدیم بیرون و سوار کالسکه شدیم جناب امین
السلطان هم ملتزم رکاب بود قدری با امین السلطان فرمایش کرده بعد راندیم برای
منزل تا منزل دو فرسخ راه است در بین راه هم دیگر جائی نبود که نهار بخوریم نهار را در منزل
خوردیم علی آباد قنات خوبی دارد بقدر ته سنگ آب صاف سرد خوبی از آن جاری است
بیدستان خیلی خوبی هم دارد هوایش هم بد نبود نسیم ملایمی داشت حکیم الممالک والی عراق هم
در بین راه بحضور رسید چشمش درد میکرد و عینک آبی گذاشته بود کریمخان سوزانی شیرازی هم
که پیرمردی است بقدر صد سال دارد همراه والی بود و بحضور رسید و فرمودیم منزل او را

بحضور

بحضور بیاورند قدری با او فرمایش کنیم خلاصه بعد از نهار قدری نقشه راهبر اکشیدیم سه ساعت

بغروب مانده روضه خوانها آمدند روضه خواندند

دهاتی که امروز سر راه دیدیم از اینقرار است (طرف دست راست) قریه قجرآب ملکی

خدامرادخان جزو ملایر است قریه قراتپه ملکی حاجی میرزا رضای لشکرنویس جزو شراء

عراق است قریه کرم آب ملکی ایضاً جزو شراء است قریه قرشروا خالصه دیوان و جزو

شراء است قریه چیچک لو ملکی حاجی میرزا رضای لشکرنویس جزو شراء (دست چپ)

قریه خان آباد ملکی ابراهیمخان جزو ملایر است قریه علوی موقوفه جزو ملایر قریه گنج آب

ملکی قوام الدوله جزو شراء است مزرعه قشلاق ملکی مرحوم فرمانفرما جزو شراء قریه

علی آباد ملکی مرحوم فرمانفرما که منزل و محل اردو است عجب این است که قریه قجرآب

و گنج آب روبروی همدیگر واقع شده اما قجرآب جزو ملایر و گنج آب جزو عراق است

امروز هم دست چپ و راست راه همه جا از دو طرف کوه و تپه ماهور بود و سنگ گوار هم

همه جا در اطراف راه دیده میشد اما چندان زیاد نبود توی سراپرده ما بیدستانی دارد همه

بیدهای جوان دو سه ساله است جای خوب باصفائی است

روز دوشنبه هفتم

امروز باید برویم به جیرباد که ملک میرزا ابوالقاسم پسر میرزا ابوالحسنخان پسر مرحوم

قایم مقام است



قایم مقام است که برادر میرزا محمود خان باشد چهار فرسخ و نیم راه است صبح برخاستیم
دو ساعت از دسته گذشته بود که بیرون آمده سوار شدیم جناب امین السلطان و
سایر ملتزمین رکاب حاضر بودند عماد السلطنه بود و مرخص شده رفت ملایر سیف الدوله هم
بود و مرخص شد که ملایر رفته سرکشی باملاک و دهات خود کرده بعد برود بهمدان بعد راندیم و بقدر
نیم فرسنگی که رفتیم بکاروانسرائی رسیدیم در دست چپ راه که از بناهای مرحوم فرمانفرما است
میرزا احمد خان که منصب سرتیپی هم دارد و در سر دهات مرحوم فرمانفرما است در رکاب بود
و دهات و آبادیهارا معرفی میکرد راندیم تا رسیدیم برودخانه شراه و از پل رودخانه
گذشتیم در بهار این رودخانه خیلی آب دارد اما حالا آبش چندان زیاد نبود نهر زیادی هم
از این رودخانه جدا میکنند این رودخانه از همان سراب هکت و عمارت و حدود آنجا که وقت
رفتن دیدیم سرچشمه میگیرد و میآید بلوک شراه را مشروب میکند از پل عبور کردیم از این دره
که رودخانه جاری است طرف دست راست دهات آباد متعدد خوب واقع است که باغات
و اشجار زیادی دارد و قدیما خالصه دیوان بوده بعد نصرة الدوله فرمانفرمای مرحوم
از دولت خریده است و همینطور میرود به آق داشی و اسطو ملکی قوام الدوله که پیدا نبود
قریه میلاجرد هم دست چپ از دور پیدا بود که میگفتند هزار خانوار جمعیت دارد و ده بسیار
معتبری است خلاصه راندیم راه کالسکه هم همه جا خوب بود اطراف راه هم کوه و تپه است که بعضی



جاها بجاده نزدیک و بعضی جاها دور میشود آمدیم تا رسیدیم بخرابهای دیزآباد که قدیم الایام
دیزآباد اینجا بوده و حالا بقدر چهل سال میشود که سکنه از اینجا کوچ کرده رفته اند پائین تر
خانه ساخته و آبادی کرده اند امامزاده هم در اینجا است که امامزاده علی میگفتند بقدر دو میدان
که از اینجا پائین تر رفتیم رسیدیم بدیزآباد ده بسیار آباد معتبری است باغات زیادی دارد
از اینجا که گذشتیم دیدیم یکنفر پیاده توی صحرا ایستاده است معلوم شد معاون الملک پسر
وزیر امور خارجه است و قریب چهلروز است که آمده است بسر دهات قوام الدوله و در همان
قریه اسطو بوده است و عرض میکرد از اسطو تا اینجا چهار فرسخ راه است و باز از اینجا میرود
با آن دهات و سراب هک و گراز که دهات قوام الدوله را سرکشی کند خلاصه آمدیم جای
خوبی هم برای نهار خوردن نبود تا دست راست دهی را دیدیم که اشجار داشت و اسمش را
راست گردان گفتند خواستیم برویم آنجا نهار بخوریم چون قدری دور بود رفتیم و آمدیم
یک ماهور اینطرف تر در زمینی که بوتهای خار داشت فرمودیم آفتاب گردان زدند و نهار
افتادیم اگرچه خشک بود اما هوایش بد نبود بعد از نهار سوار شده راندیم برای منزل
یک گردنه کوچکی بود از گردنه که گذشتیم اردو پیدا شد آمدیم چهار ساعت بغروب مانده وارد منزل
شدیم میرزا ابوالقاسم و برادرش که صاحب همین ده جیرباد هستند دم سراپرده ایستاده
بودند جوانهای نجیب خوبی هستند بآنها التفات کردیم هوای اینجا گرم است ییلاقیت

ندارد



ندارد عصر عزیز السلطان بعضی تعزیه خوانهای عراقی را باردو خواسته مجلس شبیهی درآوردند

تعزیه شهادت حضرت عباس بود دو ساعت بغروب مانده هم مجلس روضه منعقد شد و خیلی

طول کشید

دهاتی که امروز در سر راه دیدیم از این قرار است (دست راست) اول قریه جوشیروان

ملکی فرمانفرما بعد خنداب ملکی ایضاً کرکانک خرده مالک راست گردان ملکی

فرمانفرما که نهارگاه حرم بود (دست چپ) قریه خوکلیه ملکی مرحوم فرمان فرما

ده چال ملکی ایضاً قلعه و امامزاده از مزارع ده چال امامزاده علی دیزآباد میلاجرد

قینرجه کوچرلو جیریاد که اردو افتاده است امروز از دست چپ راه کوه الوند پیدا بود

و از دیزآباد راهی است که مستقیماً بهمدان میرود که میگفتند از آنجا تا همدان هشت فرسخ راه است

روز سه شنبه هشتم

امروز باید برویم بنظام آباد فراهان چهار فرسخ راه است صبح برخاسته آمدیم بیرون دو ساعت

از دسته گذشته سوار شدیم جناب امین السلطان حاضر بود میرزا ابوالقاسم نوه مرحوم

قایم مقام هم دم در سراپرده ایستاده بود سوار کالسکه شده راندیم آمدیم تا رسیدیم نزدیک

ده جیریاد دیدیم در دامنه افتاده است سوار اسب شده از دست راست رفتیم روی تپه که

مشرف به ده بود تماشا کردیم دو محله است و بقدر دویست خانوار جمعیت دارد آبش از چشمه سار است

ادیب الملک



ادیب الملک و میرزا ابوتراب خان که دیشب اینجا منزل کرده بودند عرض میکردند چشمه[illegible]
که آبش بسردی یخ است از تپه پایین آمده آمدیم دوباره بکالسکه نشسته راندیم ابتدای
راه کوه‌ها نزدیک بجاده بود بعد کم کم دور شد و جلگه فراهان نمایان شد جلگه وسیع آباد
خوبی است دو ساعتی که راه آمدیم رسیدیم به ساروق باغات زیادی دارد اعتماد
الحضره را فرمودیم برود دست چپ توی باغات آفتاب گردان بزند رفتیم توی
باغات بهار افتادیم دور نهرها را درخت تبریزی کاشته اند اما وسط باغ درخت بدبخت
علف و سبزه داشت گویا اشجار تبریزی زیادی که دور باغ و کنار نهرها کاشته اند
برای این است که تیرهایش را بدهات و آبادیهای اطراف میبرند و روی اطاقهای عمارات
میریزند خلاصه تا سه ساعت بغروب مانده اینجا بودیم و در ساعت سه سوار شده آمدیم از ده
ساروق گذشتیم این ده مال اولاد مرحوم قایم مقام است و چون در سر راه زوار
عتبات واقع است خیلی مرغوب و آباد است از آنجا گذشته آمدیم رسیدیم
به کرکان که ده بسیار معتبری است و قدری از آن هم مال مستوفی الممالک است
این ده اسمش کرکان است دخلی بگرگان معروف ندارد ده فارسی جان هم باینجا
نزدیک بود ده آباد خوبی است از کرکان گذشته بکالسکه نشسته راندیم از قراریکه
میگویند چند سالی است از باغات و خانهای قریه ساروق آب زایش میکند و با[illegible]



زمینهایش نامرغوب شده است میرزا حسینخان امین وظایف عراق امروز دیده شد
در رکاب ما میآمد و دهات را معرفی میکرد قدری که آمدیم در دست راست دهی از دور
دیده پرسیدیم عرض کردند صادق آباد است و مال رحمت الله خان برادر دبیرالملک
مرحوم است گفتیم خود رحمت الله خان هنوز زنده است عرض کردند بلی و الآن خودش هم
در صادق آباد است و از قراریکه میرزا فتح الله نواده مرحوم قایم مقام عرض کرد
بواسطه ناخوشی و علت مزاج رحمت الله خان نتوانسته بود باردو آمده شرفیاب حضور
شود خلاصه یکساعت بغروب مانده رسیدیم بنظام آباد چادر ما را در میرآباد زده اند
که بقدر پانصد قدم مسافت از نظام آباد دارد و میرآباد یکی از مزارع نظام آباد است
دقیقی وارد شدیم روضه خوانی شد سراپرده ما را سر قنات زده اند و این قنات وضع
غریبی است بقدر دو ذرع گود است و آب کمی هم دارد بعد نشستیم بنقشه کشیدن و نقشه
راه امروز را که آمده بودیم تا منزل کشیدیم هوای امشب خیلی خوب بود

دهاتی که امروز در دست راست دیده شد اول قریه حسین آباد و قطار آقاج جزو فراهان
قریه بادرستان قریه طور قریه کلاغ نشین قریه اوجاوند قریه کمیز قریه ساروق
قریه سهل آباد مشهد نوازل مشهد الکویه قریه مرید آباد و قاسم آباد قریه صادق آباد
قریه دولت آباد قریه نظام آباد که اردو افتاده بود قریه آهنگران قریه خلج آباد

دهاتی



دهاتی که دست چپ بودند اوّل قریهٔ اسفندان قریهٔ کوت آباد قریهٔ کرکان قریهٔ فارسی جان قریهٔ غیاث آباد قریهٔ جونوشی قریهٔ بورقان قریهٔ محمّد آباد

روز چهارشنبه نهم

امروز باید برویم بآشتیان پنج فرسخ سنگلاخ راه است آمدیم بیرون سوار کالسکه شده راندیم اینجاها همه محال فراهان است اوّل رسیدیم بده حاتم آباد که دردست راست واقع بود جلال الدوله اینجا منزل کرده بود کویر نمک عراق هم محاذی حاتم آباد دیده شد هزاره هم پیدا بود خود شهر سلطان آباد هم از اینجا دیده میشد دوربین انداختیم چون هوا غبار داشت درست پیدا نبود از سلطان آباد تا این ده حاتم آباد پنج فرسخ راه است آمدیم تا به ده تاج آباد که مال مستوفی الممالک است از تاج آباد هم گذشته رسیدیم بفیض آباد زن و مرد اهالی این ده جلو آمده بودند از فیض آباد سوار اسب شده رفتیم روی تپه فرمودیم آفتاب گردان زدند نهار افتادیم و بعد از نهار سوار کالسکه شده راندیم برای آشتیان از فیض آباد تا آشتیان یکفرسخ میشود راه کالسکه هم همه جا خوب بود آمدیم تا آشتیان چون مدّت وقتی بود ندیده بودیم درست یادمان نبود محوطه ده باغات دارد ده آشتیان هم در دامنه واقع است خانهارا روی هم ساخته اند اهالی این حضور جلو آمده بود بعضی میرزاها و اعیان آشتیان را جلو آورده معرفی کرد

رسیدیم



پرسیدیم از دور سراپرده کجا است عرض کرد بالای باغات زده اند آمدیم رسیدیم
بسراپرده باد و گرد و خاک غریبی بود معلوم میشود آشتیان باد بدی همیشه دارد آبی هم از میان
سراپرده میگذشت شب هم در آشتیان باید بمانیم یعنی فردا که روز عاشورا است قبل از
پس فردا هم باید سوار شده اطراف آشتیان را یک گردشی بکنیم ناچار در این سه روزه باید
متحمل باد و گرد و خاک اینجا بشویم شب هم همینطور باد میآمد و هرچه آب میپاشیدند باز فوراً خشک
میشد و گرد و خاک بود عصر هم مثل هر روز روضه خوانها آمده روضه خواندند

دهاتی که امروز در سر راه بود از این قرار است (دست راست) امامزاده زکریا جزو فراهان
قریه مصلح آباد قریه شرف آباد قریه کمال آباد قریه حاتم آباد قریه کمال آباد ایضاً
قریه دلاسجرد قریه تاج آباد قریه فیض آباد (دست چپ) قریه ضبط آباد
قریه نجف آباد

روز پنجشنبه دهم

امروز عاشورا بود بعد از نهار روضه خوانها آمده روضه خواندند و دسته جات سینه
زن از فراشها و سربازها وغیره آمده سینه زدند یکدسته سینه زن آشتیانی هم آمدند
سنگ میزدند تمام روز را در منزل بودیم

روز جمعه یازدهم

صبح

صبح برخاستیم بعد از ساعتی علما و اعیان آشتیان و گرگان بهمراهی جناب امین السلطان
و والی حاکم عراق بحضور آمدند آنها را دیدیم و رفتند و بعد سوار شدیم از بعضی دره و تپه ها
رانده تا بگرگان رسیدیم از آشتیان تا گرگان یکفرسخ راه است و قریه گرگان در دامنه
افتاده خانهای پاکیزه خوب دارد بقدر هفتصد هشتصد خانوار میشود باغات زیادی دارد
دره بود بالای گرگان که آسیاهای متعدد و درخت بید زیادی داشت و آبی از آنجا
جاری بود رفتیم بالادست آسیاها کنار نهر زیر درختهای بید فرمودیم آفتاب گردان زدند
پیاده شدیم هوای خوبی داشت بلکه مایل بسردی بود بعد از نهار عرایض و نوشتجات
زیادی بحضور آوردند همه را خوانده و جواب فرمودیم تا عصر آنجا توقف شد ادیب الملک امروز
بطهران رفت که سلطنت آباد را برای ورود ما حاضر نماید در مراجعت از راه صبحی برنگشته
از راهی دیگر که خودمان اختیار کردیم آمده یکربع ساعت کشید که مستقیماً آمدیم و وارد
منزل شدیم

روز شنبه دوازدهم

امروز باید برویم بدستجرد یعنی بلوک جهرود صبح برخاسته سوار شدیم امروز باز باد میآمد
و گرد و خاک بود جناب امین السلطان آمد دم کالسکه تلگراف زیادی از ولایات داشت
داد توی کالسکه همه را ملاحظه کردیم و همین طور راندیم رو بمشرق قدری که رفتیم عقب سر مان را
نگاه کردیم



نگاه کردیم دیدیم خانهای آشتیان خیلی خوب پیداست همه در دامنه واقع و مشرف بجلگه است
و دهن درکاهها و درها و منظرهای عمارات چون طرف سایه بود سیاه بنظر میآمد منظر و وضع
خوشی داشت تماشا کردیم بعد راه برگشت بشمال و اطراف راه همه جا دره و ماهور و تپه است
که بعضی از جاها نزدیک بجاده و بعضی جاها کمی دور میشود رفتیم تا رسیدیم بده آسد آباد که دست راست
راه بود و جزو آشتیان است بعد ده سرهرود است در دست راست که متصل بجاده است
بعد قریه جیرآقاج از آنجا گذشته بیک تنگه رسیدیم از تنگه عبور کرده بعد دستگاهای
پیدا شد دیدیم ده جوزه است که مال محمد رحیم بیک ناظر مرحوم مستوفی الممالک است
و خود محمد رحیم بیک هم مدتی است مرده است باغی داشت درختهای سایه دار و انگور
زیاد داشت پیاده شده رفتیم توی باغ فرمودیم آفتابگردان زدند و تا عصر اینجا بودیم
آمین خلوت کاغذ و عرایض زیادی بحضور آورد همه را ملاحظه کرده و جواب فرمودیم بعد
سوار شده آمدیم رو بمنزل قدری از راه را با کالسکه آمده بعد سوار اسب شدیم و افتادیم
بروی تپه و همینطور از روی تپه‌ها میآمدیم تا رسیدیم بتپه که از آنجا اردو پیدا بود در رفتیم
بالای تپه و اردو را تماشا کردیم جمشید خان پسر ساعدالدوله هم که سرتیپ فوج خلج قم است
و یکدسته سرباز هم از همین قریه جهرود میگیرند اینجا دیده شد بعد از تپه آمدیم پائین آب
قنات دستجرد از بغله کوه درمیاید شش هفت سنگ آب صاف سرد خوبی دارد خیلی آب
گوارائی است



گوارائی است مردم همه از اینجا آب برای خوردن خودشان برمیدارند از اینجا که گذشته
آمدیم سراپرده سراپرده را جای خیلی خوبی زده اند قرار شد فردا اینجا اتراق باشد
در ده جوزه که نهار خوردیم محاذی آنجا در دست چپ ده رزکان بود و چند مزرعه هم
داشت دستجرد هم با این دهات و مزارع اینطور افتاده است که همه متصل بهم
هستند و باغاتشان چسبیده بیکدیگر است مثل اینکه یکده باشد و همه این آبادیها و دهات
بهم پیوسته را جهرود میگویند اول دستجرد است بعد قریهٔ کیوات بعد ده میوج
و بعد رزبند و بعد ورزند و بعد سیناوند است
امروز در اخبار تلگرافی خواندیم که شاهزاده معین الدوله سلطان احمد میرزا که
آخرین عموی ما بود هشتاد و چهار سال داشت در مشهد مقدس فوت شده است
از فراهان باینطرف صحراها همه زنبق است اگر در فصل بهار باینجاها بیائیم خیلی
باصفا است

روز یکشنبه سیزدهم

امروز در منزل ماندیم و بعد از نهار امین حلوت قدری نوشتجات بحضور آورد
همه را با او خوانده و جواب نوشتیم دو ساعت و نیم بغروب مانده فرمودیم اسب آوردند
که سوار شویم و قدری پیاده آمدیم تا نزدیک چادر جناب امین السلطان با او قدری فرمایش
فرمودیم



فرمودیم جلال الدوله هم که خلعت باو مرحمت شده و پوشیده بود در چادر امین السلطان دیده شد صارم الملک هم بحضور رسیده مرخص شد که بطهران برود بعد سوار شده آمدیم از توی اردو گذشتیم و راندیم رو بشمال که روی تپه ها رفته دوربین بیندازیم و اطراف را تماشا کنیم در این بین دو تا فره کبک بزرگ از جلو ما پریدند و رفتند در بغله کوه نشستند با اینکه خیلی دور بودند پیاده شدیم تیر انداختیم پایش خورد و شکست در رفت آنطرف تر افتاد هر چه گشتند پیدا نکردند بعد آمدیم روی تپه پیاده شدیم قدری دوربین باطراف انداخته تماشا کردیم بعد برگشته پیاده آمدیم تا پائین و نزدیک جاده سوار اسب شده راندیم برای منزل غروب بود که وارد منزل شدیم راه فردا را ما خیال میکردیم از همین سمت دهات کیو و تیتوج سرازیر میرود اما بالای آن تپه که رفتیم معلوم شد راه فردا از پشت همین کوهها و پشت اردوست

روز دوشنبه چهاردهم

امروز باید برویم باوه ساوه صبح برخاسته آمدیم بیرون سوار کالسکه شده راندیم راه بشمال میرود و توی دره و ماهور میافتد قدری که آمدیم دست چپ دره بود باغات و اشجار داشت قدری از جاده دور بود علاء الدوله عرض کرد این آبادی آمره است

بنظر

بنظر جای باصفای خوبی میآمد خلاصه آمدیم تا رسیدیم به گندرود که ده آبادی است
و اشجار زیاد دارد در دست راست واقع بود از کالسکه پیاده شده رفتیم در تنگی
در آن حوالی بود آب کمی از آن میآمد آنجا نهار افتادیم بعد از نهار سوار شده آمدیم
از دره کوچکی که جلو راه بود گذشته دوباره بکالسکه نشسته راندیم تا رسیدیم به ده
علیخان بیگی آب خیلی کمی داشت از آنجا هم گذشته باز همه جا راه پست و بلندی و تپه
و ماهور بود میرزا محمد خان ظهیر السلطنه پسر عضد الملک را که حکومت ساوه با اوست
در اینجا دیدیم که تازه از طهران آمده بود آمدیم تا رسیدیم بجلگه ساوه و تپه و ماهورها
تمام شد رسیدیم باردو سراپرده ما را توی باغی زده اند اشجار دارد جای خوب
باصفائی است اما هوا گرم بود قدری استراحت کردیم و بعد یکساعتی نقشه کشیدیم

راه امروز پنج فرسخ بود

روز سه شنبه پانزدهم

امروز باید برویم به پل آباد که مال سیف السلطنه مرحوم است و باز راه کالسکه که ما باید برویم
پنج فرسخ است هوا هم امروز خیلی گرم است تا امروز لباس سنجاب پوشیده بودیم
امروز دیگر سنجاب را در آورده کلیجه دولائی پوشیدیم آمدیم بیرون سوار کالسکه شده
راندیم دست راست ما جلگه ایست که همه دهات و مزارع است دهات خالصه و املاک

عضد الملک دهات جناب امام جمعه و غیره و دست چپ کوه سنگی قشنگی است که در دامنهٔ
آن بعضی مزارع دارد و یکی از آن مزارع که درخت هم دارد و جای خوبی بنظر میآمد اسمش
هندس است حالا هوای اینجاها خیلی گرم است اما فصل پاییز اینجاها خیلی خوب است
همه جا از جلگه آمدیم منازل قشلاقی ایل شاهسون بغدادی در اینجا زیاد داشت خانهای
گلی ساخته اند بشکل آلاچیق و بعضی خوانین و معتبرینشان عمارات و منازلشان را از خشت ضربی
ساخته اند مثل دهنهٔ آب انبار که زمستانها میروند توی این خانها منزل میکنند اما حالا
یکنفر آدم در این قشلاقات نبود همه رفته اند ییلاقات مزلقان آمدیم تا رسیدیم بده صالح
آباد اینجا هم از قشلاقات ایل شاهسون است بعضی از زمینهایش را هم آب گرفته بیشه
و نیزار شده و توی نیها آب و لجن است که دیگر در این باتلاقها و نیزارها زراعت هم
نمیتوانند بکنند صالح آباد ملک اکبرخان سرتیپ است از پشت ده صالح آباد گنبد
بزرگی پیدا بود گفتند گنبد امامزاده حمزه است راه زیادی آمدیم اردو هم از دور پیدا
بود فرمودیم اعتماد الحضره نهار را ببرد در منزل حاضر کند و خودمان هی راندیم
هرچه میآمدیم بمنزل نمیرسیدیم اگر سوار اسب بودیم از میان بر میرفتیم و راه خیلی
نزدیکتر بود اما تا راه کالسکه را طوری ساخته اند که دور میزند میرود بخلاف اردو
آنطرف پل آباد و دو باره بر میگردد بقدر یک فرسخ راه ما دور شد آمدیم تا رسیدیم

برودخانه



برود خانه این رود خانه همان آب سراب هک است که میآمد بیزآباد و از آنجا باینجا
میآید و میگذرد بقدر شصت سنگ آب داشت مرحوم حاجی میرزا نصرالله مستوفی
گرگانی هم پل نه چشمه بزرگ بسیار خوبی روی این رودخانه بسته است اما حالا آب از
آنطرف پل میگذرد پشته آمده جلو آب را گرفته و برگردانیده که حالا آب هیچ از زیر
این پل میگذرد یک پل یکچشمه هم باندکی فاصله از این پل ساخته اند که حالا آب از زیر
آن پل یکچشمه میگذرد آمدیم از توی آب رودخانه کالسکه گذشت و دور زدیم از آنطرف
پل آباد آمده از توی کوچه باغهای ده گذشتیم گرد و خاک زیادی هم بود آمدیم بمنزل
سراپرده ما را توی باغی زده اند اما هوا خیلی گرم بود نهار خوردیم اعتماد السلطنه حاضر
بود روزنامه اروپ خواند بعد از نهار عرایض و نوشتجات زیادی که از طهران آورده
بودند ملاحظه کردیم و جواب فرمودیم بعضی اخبار از شهر نوشته بودند که در محله یهودیها
چند روزیست ناخوشی وبا بروز کرده است پسر کوچک حسن خان اجودانباشی هم
امروز دیده شد

دهاتی که امروز سر راه بود از اینقرار است دست راست اول قریه صالح آباد اما مزاده
حمزه قریه عباس آباد قریه لالائین قریه جوجین قریه ملک آباد مزرعه سرخه ده
قریه قره دین قریه پل آباد



محل

(محل ییلاق و قشلاق ایل شاهسون بغدادی و طایفهٔ کلوند) ییلاق از خرقان خلیج تا خرقان افشار قشلاق در شهریار و زرند

(طایفهٔ کلک) ییلاق از مزلقان تا محال پشخور همدان و بعضی از دهات خرقان محمد حسینخان قراگوزلو

از رودخانه که گذشتیم بالاتر از آنجا در دست راست تنگه میشود و سد معروف ساوه در آنجاست و از اینجا تا سد دو فرسخ راه است

روز چهارشنبه شانزدهم

امروز باید برویم بفتح آباد نایب السلطنه و سه فرسخ و نیم راه است امروز زود تر از هر روز سوار شدیم یکساعت از دسته گذشته آمدیم بیرون علمای ساوه که خلعت با بها مرحمت شده بود همه بحضور آمدند آنها را دیدیم جناب امین السلطان هم حاضر بود با اینکه یکساعت از دسته گذشته بود آفتاب بقدری گرم بود که آدم را میسوزاند سوار کالسکه شده راندیم بقدر یک فرسخی که آمدیم بشهر ساوه رسیدیم شهر و محوطهٔ آن اشجاری ندارد بعضی منارها و آثار قدیمه دارد اهالی شهر از مرد و زن همه از شهر بیرون آمده بودند هوا هم بشدت گرم بود که آدم طاقت نمیاورد در راه کالسکه از پهلوی شهر بود گذشتیم و آمدیم تا رسیدیم بعبدل آباد سالی که بکربلا میرفتیم در همین عبدل آباد منزل کرده بودیم باز دقت دیگر هم



دیگر هم در همین عبدل آباد منزل کرده بودیم عبدل آباد جزو خلج است و ملک اسکندر
خان و محمدعلی خان اولاد غفار خان خلج است که حالا جزو سوارهای مهدیه ابوالجمعی
علاءالدوله هستند اعتمادالحضره را فرمودیم برود جای خوبی پیدا کرده نهار حاضر
کند باغ و سایه خوبی در همین عبدل آباد بود قلعه کهنه قدیمی هم اینجا دارد آمدیم دم ده
اسکندر خان و محمدعلی خان ایستاده بودند با آنها اظهار التفاتی شد از آنجا گذشته
در دست راست باغی دیدیم با کالسکه آمدیم تا نزدیک باغ پیاده شده داخل باغ شدیم
باغ کوچکی است درختهای انار دارد اما هنوز انارش نرسیده است آب کمی هم داشت
فرمودیم آفتاب گردان زدند نشستیم با آفتاب گردان از شدت گرما عرق زیاد کرده بودیم
بعد از نهار قدری استراحت کردیم بعد امین خلوت نوشتجات و عرایض زیادی
بحضور آورد باو همه را خواندیم و جواب فرمودیم بواسطه گرما لابد بودیم تا یکساعت بغروب
مانده اینجا بمانیم که هوا قدری خنک بشود آنوقت برویم بمنزل هرگز همچو گرمائی ندیده
بودیم حتی عراق عرب و مکه و مدینه و حدود حجاز که میگویند خیلی گرم میشود گمان نداریم
تابستان باین گرمی بشود نسیمی که گاهی میوزد مثل شعله آتش سوزنده است
دهاتی که امروز در سر راه دیدیم از اینقرار است اول ده چانخاچیان بعد دست
راست خیلی نزدیک بجاده ده رودآبان بعد قدریکه آمدیم سر راه ده حاجی بلوک

که نزدیک



که نزدیک بشهر ساوه است و بعد از این ده بشهر ساوه میرسد دست چپ بقدر یکفرسخ راه یک کوه سیاه کوچکی در امتداد راه نمایان است که اسم آن زرآب است در دامنهٔ این کوه چند ده کوچک افتاده است که از دور سبزهٔ آن نمایان بود و اسامی آنها از اینقرار است ده لوسی لیچرد باغ شاه تلاغ تکه باغین تپوشی حلخاب وغیره

خلاصه تا عصر در این مزرعه بودیم قدری نوشتجات خواندیم و قدری نقشه کشیدیم دو ساعت بغروب مانده هوا کم کم ابر شد ما هم غنیمت شمرده برخاستیم و سوار کالسکه شده راندیم برای منزل راه صاف خوبی بود آبادی و دهی هم دیگر سر راه نیست عبدالله خان والی که از جانب نایب السلطنه بچناقچی میرفته که از اول بنا بود ما از آنجا برویم حالا که ما از این راه آمده ایم او هم برگشته آمده بود اینجا سر راه ایستاده بود بحضور رسید قریهٔ چناقچی هم مال نایب السلطنه است و ده معتبری است آمدیم تا رسیدیم بفتح آباد اینجا هیچ آبادی نبوده پنج شش سال است نایب السلطنه اینجا را آباد کرده قلعهٔ معتبری ساخته حمام خوبی هم بنا کرده رعیت آورده نشانده است خیلی آبادی خوب معتبری است چادر ما را سر قنات زده بودند قناتش در این فصل متجاوز از نیم سنگ آب داشت رفتیم بسراپرده جناب امین السلطان و عزیز السلطان و مجد الدوله و سایر



عمله خلوت همه حاضر بودند مجدالدوله هم که چند روز بود ناخوش بود و از درد پهلو و کبدش مینالید امروز احوالش بهتر است

روز پنجشنبه هفدهم

امروز باید برویم بماهونه از زند و سه فرسخ و نیم راه است دیشب باد خنک خوبی میآمد صبح هم که برخاستیم باز همان باد خنک میآمد هوا هم ابر بود اما ما دیر سوار شدیم یعنی دو ساعت از دسته گذشته بود که سوار شدیم و راندیم تا رسیدیم بدره و ماهورهای کوچک آبادی و دهی هم سر راه نبود از دره و ماهورها که گذشتیم جلگه زرند پیدا شد جلگه خوبی است دهات زیاد دارد فتح الله خان یوزباشی و نعمت الله خان پسرش که نایب الحکومه زرند است جلو آمده بودند اینها در زاویه می نشینند در راه جائی نبود که پیاده شده توقفی کنیم یکسر راندیم برای منزل و آمدیم وارد سراپرده شدیم آب گل آلودی از توی سراپرده میگذشت نهار خورده بعد از نهار قدری کاغذ و نوشتجات خواندیم عجب این است که این جلگه با اینکه خاک زرند است پنج شش قریه اش هنوز جزو ساوه و خلج است نمیدانم از قدیم چه طور شده است که اینجاها را جزو ساوه نوشته اند دهاتی که امروز سر راه بود از اینقرار است درست راست دهاتی که جزو خلج و در خاک زرند هستند اول مزرعه رضی آباد قریه زرند کهنه ده امیر آباد که جزو خلج است و در عهد خاقان مغفور محمعلی خان



در آنجا عمارت دولتی ساخته است در دست چپ اول قریه طارد که پای گردنه
واقع است قریه درده قریه پنبه جرد این دهات هم در خاک زرند و جزو خلج است
دهاتی که متعلق بخود زرند است در دست چپ جاده قریه خشکه رود که در آخر خاک خلج واقع
و اول خاک خرقان قریه بربر قریه آبادک قریه ماموتیه که اردو افتاده است
میرزا سید عبدالکریمخان پیشخدمت هم که از طهران آمده است امروز دیده شد شب هوای
اینجا خیلی خوب بود باد سردی میوزید شب قبل از شام مشغول نماز بودیم که یکدفعه
صدا بلند شد های مار و هر کس از طرفی فرار میکرد دیدیم یک مار سر وته یکی که افعی بود
آمد روبروی ما چنبر زد ما نمازمان را تمام کرده و سجده شکر هم کرده آنوقت معزورخان
خواجه را فرمودیم آمد با چوب مار را کشت در بین شام خوردن هم عقرب زد بزرگی
از پشت سر ما در آمد کشتند

روز جمعه هیجدهم

صبح برخاستیم باد خنک خوبی میآمد یکساعت از دسته گذشته سوار کالسکه شده راندیم
توی کالسکه هم هوا بد نبود گاهی باد میوزید گاهی هم گرم بود هیچ جا مکث نکرده یکسر
راندیم برای ییک که اردو افتاده و آخر خاک زرند است سه فرسخ و نیم راه است
آمدیم توی سراپرده نهار صرف شد بعد از نهار جناب امین السلطان بحضور آمد بعضی تلگرافها



که از شهر طهران وغیره رسیده بود فرمودیم جواب آنها را نوشت و رفت غلامی هم که بطهران فرستاده بودیم برگشته از نایب السلطنه وآمین همایون و ادیب الملک و دیگران عرایض و نوشتجات آورده بود نوشتجات را خواندیم تازه در طهران ناخوشی وبا بروز کرده است بعد مشغول نقشه کشیدن شده تا امروز را تمام کردیم سه ساعت بغروب مانده مجد الدوله و جلال الملک بحضور آمده مرخص شدند که امشب برباط کریم بروند و از آنجا بطهران میروند چون از اینجا تا رباط کریم شش فرسخ راه است و هیچ آبادی هم در این راه ندارد اغلب پیشخدمتها و مستوفی‌ها مرخصی گرفته امشب میروند سربازها را هم امشب مرخص کرده و فرمودیم سواره قزاق عوض سرباز امشب کشیک بکشند

دهاتی که امروز در سر راه دیده شد (در دست راست) اوّل قریه آسیاوک بعد قریه شمس آباد نزدیک جاده قریه خورشید آباد قریه دستجرد احمد آباد از توابع دستجرد خان آباد نوروز آباد محمود آباد قریه راستجان قریه دولت آباد قریه قاسم آباد قریه سلمان آباد (دست چپ) اوّل قریه بربر قریه موسی آباد قریه حکیم آباد قریه عباس آباد قریه زاویه قریه صدر آباد قریه حاجی آباد از مزارع خان آباد قریه علی آباد قریه پیک که اردو افتاده است

روز شنبه نوزدهم



سه ربع ساعت بغروب مانده سوار کالسکه شده راندیم برای رباط کریم هوا هم خوب بود اکثر
جمعیت غلام و سوار را که ملتزم رکاب بودند دیشب مرخص کرده ایم از پیش رفته اند جناب
امین السلطان ملتزم رکاب با بود امین حضور و ساعد الدوله هم امروز مرخص شده
بطهران رفته اند احمد خان خلج هم که خلعت با مرحمت شده و پوشیده بود مرخص شده
رفت بچه زرم سر خانه اش بعد راندیم صحرا و راه صاف و هموار بود بعد کمی پست و بلندی
شد و از پشته کوچکی که گذشتیم دوباره جلگه و هموار شد کشیکچی باشی و پسرش و احتساب
الملک و میرزا محمد خان و ناظم خلوت و اکبر خان نایب ناظر و حسن خان و دبیر
الملک و عباسقلیخان و غیره در رکاب بودند هنوز برودخانه شور نرسیده تپه بود که قدیماً
قلعه و بنائی بوده و حالا خراب شده بشکل تپه گردیده است از حوالی این تپه گذشته قدری
که آمدیم باز راه دره و تپه شد قدری دیگر رانده رسیدیم برودخانه شور که میرود برای
راه قم حالا که قلب الاسد است بقدر دو سنگ آب داشت از پیک تا رودخانه شور دو ساعت
و نیم راه بود و از رودخانه شور تا رباط کریم یکساعت و نیم که روی هم رفته از پیک تا رباط
کریم چهار ساعت راه است اینکه مردم وحشت کرده بودند که شش فرسخ راه است و شب
حرکت کردند هیچ اینطورها نبود همینقدر است که هیچ آب و آبادی سر راه نیست خیلی راه
مهیبی است در اینجاها کنار رودخانه شور دره و جاهای سیل شسته خیلی دارد اما کالسکه همه جا



خوب میرود از رودخانه که گذشتیم دست چپ کاروانسرا سنگی است این بنا خیلی قدیم است
و آنجا را دستی خراب کرده اند و الا محال بود بخودی خود خراب بشود تمام از سنگ
و آهک است تویش هم اطاقهای متعدد دارد جای مهیب غریبی است هر زمان اعتشاشی
رو میداده اینجاها دزدگاه و کمین گاهی برای راهزنها بوده است بعد راندیم کوه پایه
و رشته کوه البرز همه خوب پیدا بود سواره شاهسواری و قراسوران اطراف طهران را
که ابواجمع میرزا سید عبدالکریمخان است در این راه بحضور آورده سان دادند سواره
خوبی هستند بعد آمدیم رسیدیم برباط کریم این طرف رودخانه باغی است موسوم باسد
آباد که مال اسد الله خان برادر فروغ السلطنه مرحومه بوده و حالا میرزا نصرالله خان مشیرالدوله
خریده است باغ خوبی است انگور خیلی خوبی دارد و حالا هم بحبوحه فصل انگور اینجا است
بعد از ورود بمنزل باز قدری نقشه کشیدیم این منزل برخلاف منزل پیک از هر جهة خیلی
آباد و معمور و خوب است تلگرافخانه هم دارد رباط کریم وصل باسد آباد است یعنی رودخانه
و سیاه آبی که میگذرد در میانه فاصله است

روز یکشنبه بیستم

امروز باید برویم بقاسم آباد خالصه یعنی اردو میرود بچهار طاقی که مال ورثه رضاقلیخان
مرحوم و اولاد سهراب خان است و سراپرده مارا در قاسم آباد خالصه میزنند صبح برخاسته
آمدیم



آمدیم بیرون سوار کالسکه شده راندیم وازده رباط کریم گذشتیم چنانکه پیش هم نوشتیم
رباط کریم ده خیلی معتبری است در حقیقت قصبه ایست دکاکین دارد باغات زیاد دارد خالصه
راندیم تا منزل هم سه فرسخ راه است بعد نیم فرسخی که آمدیم از ده کلمه که مال امیرخان
سردار است گذشتیم رودخانه کرج از اینجا میگذشت پل یکچشمه آجری روی رودخانه بود
از پل گذشتیم قدری تعمیر لازم دارد بجناب امین السلطان فرمودیم تعمیر کنند بعد رسیدیم
بده سالو که آنهم مال امیرخان سردار است از آنجا گذشته آمدیم تا رسیدیم بچهارطاقی
که اردو افتاده است رفتیم سراپرده نهری از توی سراپرده میگذرد دو چند درخت
بید دارد هوا خیلی گرم بود نهار خورده بعد قدری استراحت کردیم امین همایون هم امروز
از شهر آمده بود بعد نقشه کشیدیم اینجا جزو بلوک شهریار است دهات و قرای اینصفحه
بیشمار است آنچه در مد نظر و نزدیک بجاده بود از اینقرار است از طرف دست راست
اول قریه سفید دار که فاصله کمی با جاده دارد قریه شترخان قریه نصیرآباد
قریه قلعه صیدز خالصه قریه کلمه قریه سالو دهات دست چپ اول قریه
اصغرآباد قریه آدران خالصه قریه سلطان آباد خالصه مزرعه چهارطاقی

روز دوشنبه بیست و یکم محرم الحرام

امروز لله الحمد در کمال صحت و سلامت و مسرت خودمان و تمام اهل اردو بدون آنکه

جزئی



جزئی صدمه باحدی وارد آمده باشد باید برویم سلطنت آباد و روز آخر مسافرت
عراق است صبح برخاسته آمدیم بیرون و سر دسته ساعت سوار کالسکه شده راندیم
دهاتی که در طرف راست و چپ دیده شد از اینقرار است
(طرف راست) حسین آباد و سیاه آباد و قاسم آباد ملک آباد ده عباس
مهران آباد شاه تره چهاردانگه تپه سیف حسن آباد نعمت آباد
(دست چپ جاده) بهرام آباد عبدل آباد کاظم آباد اسمعیل آباد و سفارد
خالصه دیوان خانی آباد نزدیکی دروازه طهران محاذی امامزاده حسن خلاصه راندیم
تا نزدیک دروازه شهر رسیدیم و از دم دروازه گمرک راه را منحرف کرده از دور
خندق با کالسکه راندیم بطرف سلطنت آباد و از حوالی باغ شاه گذشتیم عضد الملک که
بباغ شاه آمده منتظر ورود ما بود فرستادیم او را آوردند سوار شد و جلو کالسکه ما آمد قدری
با او فرمایش کردیم بعد مرخص شد رفت که فردا بیرقان برود بعد میرزا عیسی وزیر
با محمد حسن میرزا رئیس احتساب شهر دیده شدند قدری با وزیر فرمایش فرموده بعد راندیم
از زیر بهجت آباد و خیابان یوسف آباد گذشتیم هوا گرم و گرد و خاک زیادی بود چون ناخوشی
وبا در این روزها در شهر و اطراف شدت داشت حکم کرده بودیم که تشریفاتی برای ورود
ما فراهم ننمایند آمدیم تا رسیدیم بقصر قاجار نایب السلطنه آنجا بحضور رسید نهار را در قصر

خورده بعد از نهار سوار شده راندیم بطرف سلطنت آباد نایب السلطنه و جناب امین السلطان هم

در رکاب بودند رسیدیم بسلطنت آباد ادیب الملک که از پیش آمده بود دیده شد میرزا

عبدالله خان حاکم مازندران را که تازه از مازندران آمده است دیدیم سلطنت آباد

خیلی با صفا و پاکیزه و خوب و خوش هوا بود بحمدالله

تعالی سفر عراق بسلامتی و خوشی

بآخر رسید ۱۲

کتبه زین العابدین بن محمد شریف القزوینی فی

شهر جمادی الآخری سنه ۱۳۱۱

سلخ ۱۳۱۱



۱۳۹۰



